

## آغاز داستان اَوِگَتای قَاآن

داستان اَوِگَتای قَاآن بن چینگِگِزخان [و این داستان بر سه

قسم است]

حکایاتی که به وی مخصوص است از صادراتِ افعال و اقوال

- ۵ در باب پادشاهی و عدل [و] بذل، بغیر آنچه در داستانهای پدر و برادران و خویشان او مدرج باشد، ذکر خواهد رفت تا خواننده را بر فور هم از اینجا معلوم شود؛ و تقدیم داستان او بر داستان برادرانش جُوجی و چَقَتائی که به سن از وی بزرگتر بودند. جهت آن است که او ولی‌المهد چینگِگِزخان و قَاآن وقت بود، و پادشاهی او متعاقب پادشاهی چینگِگِزخان تا ترتیب خانیت باشد.
- ۱۰

**قسم اوّل** - در تقریر نسب او و شرح و تفصیلِ خواتین و شعب

فرزندان او که تا این‌غایت منشعب گشته‌اند؛ و صورتِ او و جدول شعبِ فرزندان او.

**قسم دوم** - در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت

- تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس بر سریرِ خانی
- ۱۵ و ذکر مصافها [که کرده] و فتحها که او را میسر گشته.

**قسم سوم** - در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگها و مثلها و

حکمتهای نیکو که گفته و فرموده، و حکایات و حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته، و متفرّق و

نامرتّب از هر کتاب و هرکس معلوم شده.

### قسم اول

در تقریر نسب اوگتای قآن و شرح خواتین و تفصیل شعب و فرزندان او و فرزندان دگان او که تا غایت وقت منشعب شده‌اند،

267/

۵ و صورت او و جدول شعب فرزندان او. /

اوگتای قآن پسر سوم چینگگیزخان است و از خاتون بزرگ او بُورته فوجین که مادر چهار پسر بزرگتر و پنج دختر معتبر بوده [از قوم] قُنقِرَات، دختر دئی نُویمان؛ و ذکر برادران و خواهران او در داستان چینگگیزخان مشروح گفته شد؛

۱۰ و نام اوگتای قآن در اوّل ... بوده، او را خوش نمی‌آمده، و بعد از آن نام او اوگدای کردند. و معنی این لفظ عروج باشد بر سربالا. و به عقل و کفایت و رای و تدبیر و ثبات و وقار و جوانمردی و عدل‌گستری معروف و مشهور بوده، لیکن عشرت‌دوست و شرابخواره بوده؛ و بدان سبب چینگگیزخان احیاناً او را ۱۵ بازخواست و نصیحت فرمودی. و چون چینگگیزخان احوال فرزندان را تجربه کرده بود و دانسته که هر یک لایق چه کاراند، در باب حال تخت و قاعی تردّدی داشته. وقتی جهت اوگتای قآن [می] اندیشیده و گاهی جهت پسر کوچکتر تُولوئی خان فکر می‌کرده. چه عادت و رسم مُغول از قدیم باز چنان است که یُوَرْت و مقام اصلی و خانه ۲۰ پدر پسر کوچکتر داند. بعد از آن گفته که کار تخت و پادشاهی کار مشکل است اوگتای بدانند؛ و آنچه خلاصه [است] از یُوَرْت و خانه و اموال و خزانه و لشکر که من اندوخته‌ام جمله تُولوئی بدانند. بهر وقت که در آن باب با پسران مشورت کردی، چون رای پدر چنان دیدند، تمامت بر آن متفق می‌شدند و تصویب آن می‌کردند.

و آخر الامر چون او را در ولایت تَنگقُوت مرضی طاری شد، چنانچه گفته آمد خلوت ساخت و او را ولی‌المهد کرده، تخت و قانی را بر وی مقَرّر داشت؛ و نیز هر پسری را راهسی معین گردانیده فرمود هر که را دلخواه [شکار باشد] به جُوجی پیوندد، و هر که خواهد که یاسا و یوسون و آداب و بیلگهای نیکو بداند ۵ پیش چَغَتائی رود؛ و هر کرا [میل به] جوانمردی و سخاوت [باشد] و نعمت و اسباب [خواهد] به اوگتائی تقرّب جوید؛ و هر که خواهان شجاعت و نام‌آوری و لشکرشکنی و مُلک‌گیری و جهان‌گشائی باشد ملازمت تُولوئی‌خان نماید. و نیز جهت پسران امرا را بالشرکها تعیین کرده؛ و چنانچه در آخر داستان او ذکر ۱۰ رفت به هر یک از ایشان قسمی معین [علی‌حده] داد.

### ذکر خواتین و قُمایان

اَوِگَتائی قَاآن را خواتین بسیار بوده، و شست قوماً داشته؛  
 اما خواتینِ معتبر [او] که مشهور اند چهار بوده اند: خاتون اوّل  
 بُوراقچین از قوم... دختر... و بزرگترین همه بوده. خاتون دوم  
 ۵ تُوَرَاگِنَه از قوم اَوِهاثِ یَزگِیث، و در بعضی اقوال چنان آورده اند  
 که او زن طایر اوسون بود [مقدم قوم اَوِهاثِ یَزگِیث، و چون شوهرش  
 را بکشتند او را به غارت بیاوردند؛ و اَوِگَتائی قَاآن او را بستند.  
 طایر اوسون] پیش از آن دختر خویش قُولان خاتون را به چینگگیز  
 خان داده بود.

۱۰ و قولی دیگر آن است او از این قوم بود لیکن زن طایر اوسون  
 نبوده، نقل می کنند که چون برادران قودو، چیبوق، قاجوقال،  
 چلاوون بگرفتند، زن ایشان هر سه را به غارت بیاوردند و برابر  
 داشتند. اَوِگَدائی قَاآن با چغتائی گفته است که برویم و ایشان را بر  
 و بُن بکنیم. چغتائی نپسندیده با اَوِگَتائی مکابره رفته، و تُوَرَاگِنَه  
 ۱۵ [را] پروز(؟) بر نهاده، و چینگگیزخان پسندیده است، و آن دو  
 خاتون دیگر را به دیگر مردم داده.

و این خاتون زیاده جمالی نداشته، اما در طبیعت او تسلطی  
 تمام بوده. چنانچه در داستان مُنگکه قَاآن خواهد آمد، مدّتی پادشاهی  
 کرد. و سبب آن که به وصیّت چینگگیزخان التفات ننمود و سخن

آقا و اپنی ناشنیده، در میان اُروغ چینگیزخان بولغاق انداخت  
چنانکه در داستان مُنگه‌قاآن بیاید.

خاتون سوم: مُوگا دختر [چیناچ] از قوم [بکرین]. خاتون  
چهارم: جاجین.

### ذکر پسران اُوگیتائی قآن و نبیرگان او

اُوگیتائی قآن هفت پسر داشته، و مادر پنج بزرگتر از ایشان  
 تُوَرَاگینه خاتون [بوده]: و دو دیگر هریک از / قُمایی بوده اند، و ۱۸/  
 تفصیل اسامی آن پسران هفتگانه و اسامی نبیرگان ایشان آنچه  
 ۵ معلوم شده بر این نمط است [که] مفضل آمده است.

### پسر اول: گُیوگت خان

یورت او در زمین قُوباق به موضعی که آن را بری منکراق و  
 ایمپل و یورساور [گفته اند] بوده؛ و اگرچه ولی المهد اُوگیتائی  
 قآن شیرامون پسرزاده او بود؛ بعد از او تُوَرَاگینه خاتون و فرزندان  
 ۱۰ اُوگیتائی قآن خلاف فرمان او کردند و گُیوگت خان را با آنکه مدّة  
 العمر به امراض مزمنه مبتلا بود به قآنی بنشانند؛ و احوال او  
 مشروح و مفضل در داستان علی حده خواهد آمد و او را سه پسر  
 بوده بدین تفصیل:

خواجه اُغول، مادر او [اُغول] قَیمیش خاتون بوده از قوم  
 ۱۵ [مِزگیت] و او را سه پسر بوده اند بدین تفصیل:  
 تُوگت، و او را چهار پسر است: یوشموت، ییسوگان،  
 اُولجاوگان، اَباجی.  
 بوسجو.

ابوکان؛ و او را دو پسراند: جاوتو، کوکاتیمور.

ناقو، او نیز هم از [اُغول] قَیمِش خاتون در وجود آمده و پسری داشت چَبّات نام. در وقتی که بَرّاق به ایران زمین آمد به قصد اَباقاخان، قایدو این چَبّات را با یکمزار مرد که خاصه او بود به مدد او فرستاد و پیش از مصاف به خشم بازگشت. چون به بخارا رسید، بِکَتِیمُور پسر بَرّاق بر عقب او لشکر فرستاد تا او ۵ را بگیرند. با نه سوار گریخته به راه چُول پیش قایدو رفت و از آن بیم بیمار شد و دران مرض نماند.

هُوْقو، و او را [ده] پسر بوده اند بدین تفصیل:

اورکه: او را سه پسر است: تومه بَلا، اوتبه دُورجی، کُوتگای.

قُومو: پسری دارد، تَگودار. کُوتچک، دُورجی: او را پسری است، ۱۰ گُورین. تونشین: او را یک پسر است، جُوشکاب. ایرکامان: ارتیه شیرى. تُگوشُوقا. تکشى. داریونک.

و حکایات و داستان این پسران سه گانه در داستان گُیوک خان و مُونگکە قاآن مشروح و مُفَصَّل به موضع خویش بیاید.

### پسر دوم: کُوتان

۱۵

مُونگکە قاآن او را در ولایت تَنگقوت یُوزت داد و با لشکری

به هم آنجا فرستاد، و او را سه پسر بوده بدین تفصیل:

مُونگاتو مادر او... بوده است...

۲۰

کُوتان، از خاتون در وجود آمده، و پسری داشته نام او کُوتن در شَجَره ییسُوبوقا است.

چِپَتِیمُور، مادر او... بوده است و او را پسران بوده اند نام

ایشان معلوم نیست.

در وقتی که فرزندان اوگتای قاآن و گُیوک خان با مُونگکە قاآن

غدر و مکر اندیشیدند بواسطه آنکه این فرزندان کُوتان پیشینه

دوست و هوادار او بودند، چون آن جماعت را در گناه آورد و لشکر ایشان را باز گرفته بخش می‌کرد، ایشان را تعرض نرسانید؛ و لشکرها که داشتند بر ایشان مقبّر داشت. و چون به ولایت تَنگموت یوزت ایشان بود، قوبیلای قآن و پسرش تیمور قآن بر ۵ قرار اوزوغ کوتان را آنجا بگذاشتند و ایشان نیز بر قاعده قدیم دوست و هواخواه قآن اند و مطیع فرمان او؛ و کار ایشان در سایه عنایت قآن با رونق و نظام تمام. /

269/

### پسر سوم: گوجو

این پسر عظیم عاقل بوده و مقبل برمی‌آمده قآن در دل داشته ۱۰ که او را ولی‌المهد خویش گرداند، هم در حیات او وفات یافت و او را سه پسر بوده:

شیرامون، مادر او [قتاقاش] خاتون بوده از قوم [قنقرات] و ملازم ... می‌بود.

بلادچی، از ... خاتون بوده از قوم ... و ملازم ... می‌بوده ۱۵ است.

سوسه، مادرش خاتون ... بوده [از قوم ...] و ملازم ... می‌بوده است.

و چون گوجو نماند مونغگه قآن شیرامون را که پسر مهتر بود بغایت عاقل و کافی، بواسطه دوستی پدرش عظیم عزیز داشته و ۲۰ در اُردوهای خود [می] پرورده و گفته که ولی‌المهد و قائم مقام باشد و در آخر با مونغگه قآن غدر و مکر اندیشید و او را در گناه آوردند، و بوقتی که مونغگه قآن برادر خود قوبیلای [قآن] را به ختائی می‌فرستاد، به حکم آنکه با این شیرامون دوستی داشت، او



را از برادر بخواست و با خویشتن ببرد؛ و چون مُونگکَه قآن عازم نَنگِیاس شد، قُوبیلای قآن به وی پیوست و بر شِیرامُون اعتماد نداشت، فرمود تا او را به آب انداختند.

### پسر چهارم: قَراچاز

و این قَراچاز را یک پسر بوده است نام او توتاق؛ و یورتِ ۵ ایشان در موضع... بوده است.

### پسر پنجم: قَاشین

چون بوقتی در وجود آمد که چینگیزخان ولایت قَاشین را که اکنون تَنگقُوت می‌گویند مسخر گردانیده بود. او را قَاشین نام نهادند، و سبب آنکه عظیم شراب‌خواره و مدمن‌الخمر [بود] از ۱۰ فساد و افراط شرب هم در جوانی نماند. در حیات پدر چون او وفات یافت [نام] قَاشین قُورِیق کردند؛ و بعد از آن آن ولایت را تَنگقُوت خواندند. و او را پسری بود نام او قَایندو و از سَنگَه‌خاتون در وجود آمده از قوم [بِگَرین] و بغایت پیر شد و تا شهر سَنه ۱۵ خَمَس و سَبعمِائِه زنده بود.

و این قَایندو را در اُورْدوئی چینگیزخان بزرگت کردند. و بعد از اُوگِیتائی قآن ملازم مُونگکَه قآن بود؛ و بعد از او با اَرِیغ بُوکا می‌بود، و در اجلاس او به خانیت موافقت و سعی نمود. چون اَرِیغ بُوکا پیش قُوبیلای قآن رفت و مطیع امر او شد، قَایندو از آن بیم از قُوبیلای قآن مستشعر بود. و چون یاسا نبود که هیچ آفریده ۲۰ حکم و فرمان قآن دگرگون کند و هرکه کند گناهکار باشد، او از یاسا تجاوز کرده مخالفتها کرد و یاغی شد، و از آن وقت باز تا این زمان بواسطه یاغیگری او بسیار لشکر مُغول و تازیک نیست

شدند و ولایات معمور خراب گشت.

و قایدو در اول [حال] زیادت لشکری و تبعی نداشت، چه در وقت آنکه اوزوغ اوگتای قآن با مُوئگکه قآن غدر اندیشیدند و لشکرهای ایشان بازگرفتند و بخش کردند مگر از آن فرزندان کُوتان اما مردی بنایت عاقل و کافی بود و محیل تمام و کارها بر سبیل مکر و حیلت ساختی، به تدبیر از هر گوشه‌ای دو سه هزار لشکر جمع کرد و به سبب آنکه قوبیلای قآن جهت فتح ماچین در ختای مقیم شده بود و مسافت دور قایدو تمرد نمود؛ و چون او را و اوزوغ او را به قورپلتای طلب کرد، سال اول و دوم و سوم بهانه آوردند و نرفتند، و اندک اندک لشکر از هر جانبی جمع می‌کرد و با اوزوغ جوجی آغاز دوستی نهاد و به معاونت ایشان بعضی ولایات به دست فرو گرفت.

قوبیلای قآن لازم دانست به دفع او لشکری / فرستادن. پسر 270 / خویش نومیغان را با جمعی شهزادگان و امرا و لشکرهای بزرگ برنشانده در راه عمزادگان نومیغان غدر اندیشیدند و او را [و] ۱۵ مقدم لشکر هنتون نویان را بگرفتند و او را [پیش] مُئگکه تیمور از اوزوغ جوجی که پادشاه آن اُلوس بود فرستادند؛ و احوال ایشان در داستان قوبیلای قآن مشروح بیاید. و قایدو از آن تاریخ تا این غایت که جهان به قور دولت پادشاه اسلام خلد مُلکه آراسته ۲۰ است با قوبیلای قآن و آباقاخان و اوزوغ آباقاخان یاغی بود، و آباقاخان او را شهبانداش گفتی و ایشان قایدو را همچنین، و در ایام متقدم این اسم را به همدیگر اطلاق کرده بودند، و معنی آن با یکدیگر طوطی کردن است و بکرات با قوبیلای قآن و آباقاخان مصافها داده، چنانکه در هر داستانی خواهد آمد.

۲۵ و قوبیلای قآن براق پسر پیسون ثوا پسر موآئوگان پسر چغتای

را تربیت کرده بفرستاد] تا [اُولوس چغتائی بداند و با قایدو جنگ کند. بَرّاق بیامد و جنگ کردند. قایدو بر او غالب شد و عاقبة الامر با یکدیگر بساختند، و هر دو با قآن و آباقاخان یاغی شدند؛ و ذکر آن احوال در آن داستانها بیاید. و در شهر سنه اِخْدی وَ سَبْعِمِائَةِ قَائِدُو به اِتِّفَاق دُوا پسر بَرّاق با لشکر تِیمورِ قآن ۵ مصاف داده اند و شکسته گشته، و در آن جنگ هردو را زخم رسیده. قایدو بدان زخم مرده و دُوا هنوز بدان زخم مبتلا است و از دَواي آن عاجز.

و این زمان به جای قایدو پسر مهتر او را چاُپار نشانده اند، لیکن بعضی برادران او اُورُوس و دیگر [شاهزادگان رضا نمی دهند، ۱۰ و خواهر ایشان قُوتُولُون چغان با ایشان یکیست و می گویند میان ایشان منازعت قایم است و عدد] پسران قایدو علی التّعیین معلوم نیست. بعضی می گویند چهل پسر دارد لیکن مبالغه است. امیر نوروز که مدّتی آنجا بود تقریر کرد که بیست و چهار پسراند اما آنچه در این حدود معروف و مشهوراند نه پسراند بدین تفصیل: ۱۵  
چاُپار: از ... در وجود آمده از قوم ... و این زمان به جای قایدو او است. کسانی که او را دیده اند تقریر می کنند که شخصی بغایت نحیف و حقیر است. و روی و ریش او مانند اهل روس و چَرکَس [است] و میانه بالا است و نیم گوشت. او را هفت [پسراند بدین تفصیل]: ۲۰

بُورِ تِیمور، اُولجائی تِیمور، قُوتُلُق تِیمور، چاچاکتو، تُو قُتِیمور، چرپگتو، اُولادائی.  
یا نگپچار: از خاتون آمده از قوم ... و منظرایی و هنرمند است و پدر او را بغایت دوست داشته، و با لشکری تمام شییه را طرف بایان پسر قونچیچ از اُورُوغ اُورده او می داند که باهم یاغی اند؛ ۲۵

سبب آنکه بایان با قاآن پادشاه اسلام خُلد مُلْکُه دوست است و عم-  
زاده او کُویْلک میل به جانب فرزندان قایدو و دُوا کرده، و ایشان  
او را تربیت می‌کنند تا نمادا که بایان با لشکر قاآن با پادشاه اسلام  
پیوند و موجب خلل کار ایشان باشد. و چون بایان از اُزوغ  
۵ جُوچی است، تُوغتائی که تخت جُوچی دارد معاون او است و این  
زمان اندیشه دارند که به جنگ پسران قایدو و دُوا برنشینند؛ و  
بدین حال ایلچیان را اینجا می‌فرستادند نام اَغزُوقچی و اُولادائی.  
اوروس: از خاتون بزرگ قایدو دُرَبچین نام در وجود آمده  
و بعد از پدر ملک را تِمُچامپشی می‌کند، و تُوکته پسر تُوکته  
۱۰ [پسر هُوقو] پسر اُوگتائی قاآن با او در این باب متفق و متحد  
است؛ و خواهرش قُوتولون میل به جانب او دارد، اما چون دُوا  
مایل به جانب چاپاز است، سمی نموده و او را به‌خانی نشاند؛ و  
قایدو سرحد قاآن را با اوروس سپرده بود و او را لشکر تمام  
داده. این زمان آن لشکرها با وی‌اند و گردن نمی‌نهند خبر دهند  
۱۵ که میان ایشان مخاصمت و منازعت به‌جنگ انجامید. و دو پسر  
دارد بدین موجب که ذکر می‌رود: اَلْقُو، هُولاچو. /

271/

سازبان، قوداور، قوریل، سورقابوqa، ایکوبوqa، لی‌بخشی.  
این سازبان با لشکری از آب‌آمویه گذشته، در حدود نواحی  
بدخشان و پنجاب می‌باشد و به هر وقت قصد خراسان می‌کنند، و  
۲۰ لشکر پادشاه اسلام بکرات او را شکسته‌اند. و در پاییز سنه اِثْنَتَینِ  
و سَبْعِ یَاثَه شهنزاده خَرَبَنده با لشکر به جانب سرخس رفتند؛ و  
شنید که لشکر سازبان در حدود مَرُوقُوق‌اند. بر سر ایشان رفت و  
بسیاری را بکشت و غارت کرد. و عزم ساریان چنان بوده که آن  
زمستان به خراسان آید با لشکری بزرگ. و اَیغُورتائی پسر قُتلغ‌بوqa  
۲۵ پسر کورگوز و برادر نوروز او را ادائی پیش وی بودند و او را

ترغیب می کردند. بدان سبب تا حدود طوس بیامدند.  
 شهزاده خَزْبَنْدَه از سرخس به راه باوَرَد بازپس نشست و به  
 چشمه اِلِچِگِدَای [لشکر] یاسامیشی کرد، و ناگاه به حدود طوس  
 بر سر ایشان رفت. چون صف برکشیدند شبهنگام بود، جنگ  
 نکردند، و شبانه ایشان بگریختند، و لشکر تا رباط سنگبست بر  
 عقب ایشان برفتند. ایشان خواستند که تا به جنگ بازایستند،  
 نتوانستند و به هزیمت پررفتند، و برف و دمه بر سر ایشان کار  
 کرد و خلق و چهارپای بسیار بمردند تا به حدی که امیر کِرِپِک  
 ساژبان را دست و پای از کار رفته بود. نوگری را از آن خود در  
 کنار گرفت تا باشد که نمیرد. فایده نداد و از شدت سرما هردو  
 بر جای خشک شدند و بمردند. و بعضی سرگشتگان به خانه های  
 خود رفتند. و نیز با قتلغ خواجه پسر دوا بن براق قرار کرده بودند  
 به حدود هرات باهم ببیوندند. چون کوه های غور و غَزْچَه برف  
 داشت نتوانستند آمد؛ و دولت پادشاه اسلام خُلید مُلْکُه ایشان را  
 پراکنده و مستاصل گردانید. و این ساربان را دو پسر است: ۱۵  
 بُورُنْگَتای، بُوجیز.

و قایدو را دختری است قُوتُولُونْ چغان نام؛ و او را از همه  
 فرزندان دوستر داشته، و به شیوه پسران [مید] گشته و بکرات به  
 چرپک رفته و بهادرها کرده؛ و پیش پدر معتبر و کارساز بود و  
 پدر او را به شوهر نمی داد. و مردم تهمت نهادند که همانا [او]  
 را با دختر سروکاری است. و چند نوبت که اِلِچِیان قایدو به  
 بندگی پادشاه اسلام خُلید مُلْکُه آمدند این دختر سلام و بپلک  
 فرستاده و گفته که زن تو می شوم، به شوهری دیگر نخواهم رفت.  
 و درین چند سال قایدو از غایت خجالت و طعن خلق او را به شوهر  
 داد به شخصی ایتقون نام از قورلاس. و چهارم تا قایدو با کَمَلَا ۲۵

جنگ کرده است به موضع تکلکو که پشته‌ای است و رودخانه چاپته نزدیک آن، و اول در موضع قوبه‌تاق جنگ کرده‌اند، و وعده کرده بوده‌اند که به موضع کوه قِرَالْتُو مصاف دهند. و بُوْئُوْمسار (؟) سوم ماه آنجا رسید که میانه پاییز بوده؛ و لشکر قاآن دوم ماه به قایندو رسیده است؛ و دوا با پس مانده. ایشان با قایندو جنگ کرده‌اند و او را شکسته؛ و دوم روز بدو پیوسته و در حدود قِرَالْتُو جنگ کرده.

- ناگاه قایندو رنجور شده و با لشکر بازگردیده، و بعد از یکماه در موضع تایقان ناوُر نمانده، و او را به ده روز به اُردو ۱۰ آورده [اند]. عمر او میانه پنجاه و شست بوده، و می‌گویند نه تار ریش داشته از همدیگر جدا مایل به سپیدی؛ و میانه بالا بوده است راست اندام؛ و شراب / و قه‌میز و نمک نمی‌خورده. استخوان او 272/ و از آن بعضی شهزادگان که پیش [از] او در گذشته‌اند در کوهی عظیم بلند است نام آن سِنْقُوْرَلِیق در میانه دو رودخانه ایله و چوئی ۱۵ ولایتی است دور در او دیه‌های بسیار. دو دیه بزرگ دارد ترساکیئت و قارنالیق؛ و از آنجا تا به سمرقند دو هفته راه باشد؛ و قُوْئُولُون دختر قایندو آنجا می‌نشیند. و شوهرش ایْتقون نام مذکور مردی چابک بلند بالای خوب روی. خویشان او را به شوهری اختیار کرده بود و از او دو پسر دارد به قناعت آنجا نشسته؛ غزوق پدر نگاه می‌دارد. و قایدو دختری دیگر دارد از او کوچکتر، نام او قُوْز تُوْچین چغان. او را به توبسین پسر تارائی کوزگان داده بوده، از قوم اُولقوْئوت. و تارائی، کوزگان بوده، دختر سوبادائی برادر هولاکو داشت. و سوبادائی از قوما زاده بود. این توبسین کنیزکی را دوست می‌داشت، و خواسته که او را بگیرد و بگیرد و به بندگی قاآن ۲۵ رود. آن راز را با اقتاچی گفته. اقتاچی ایناچی کرده، و قایندو

بدان سبب او را کشته. و دختران دیگر داشته است.  
 و چون قایمیدو نماند، این قُوْتُلوُن چغان به شیوهٔ پسران  
 می‌رفته. او را به تدبیر مُلک و ترتیب لشکر هوس بوده و  
 خواسته تا برادرش اوروُس قایم مقام پدر باشد. دُوا و چاپار بانگ  
 بر وی زدند که ترا باید که با مقراض و سوزن کار باشد در میان  
 ۵ مُلک و اولوس چه مصلحت داری؟! بدان سبب رنجیده از ایشان  
 تحاشی جسته، و میل به طرف اوروُس دارد و مهیج فتنه است.  
 احوال و قضایای یک پسرزادهٔ اوگتای قآن قایدو نام که در این سالها  
 از راه تغلب و استیلا و متواری‌گری بعضی اولوس اوگتای قآن را  
 فروگرفته بود. تا این زمان بر سبیل اجمال اینست که تقریر رفت، ۱۰  
 اکنون با سرِ تقریر شعبهٔ [فرزندان] اوگتای قآن رویم.

### پسر ششم: قَدَّانْ اُغول

مادر او قُمائی بوده آرگینه نام، و او را در اُردوی چغتای  
 پروردند. به وقت مخالفت آرپغ بُوکا او ملازم قوبیلای قآن بود، و  
 دوم بار که قآن لشکر به جنگ آرپغ بُوکا می‌فرستاد او را مقدم ۱۵  
 لشکر گردانید، و مقدم لشکر آرپغ بُوکا عَلم‌دار را بکشت؛ و بعد  
 از آن برقرار ملازم قوبیلای قآن [می‌بود] و هفت پسر داشته  
 بدین تفصیل:

دُورچی: و او را دو پسر بوده است: سُوُسَه، اِسکَبَا.  
 قَبچاق: آن است که پیش قایدو بود [و میان او و بَراق موافقت ۲۰  
 بادید کرد] و قایدو او را به مدد بَراق فرستاد و به حیل و به  
 دلمان‌دگی بازگشت. و او را پسری است نام او قُوریل.  
 قَدَّانْ اُو بُوک: و او را دو پسر بوده: لاهوری، مبارکشاه.

پیه: او نیز ملازم قایندو بوده و دو پسر داشته: اُورُگتِیمُور، اِیسَنتِیمُور.

پیسُور: فرزندان او معلوم نیستند.

قُورُمُشی: فرزندان او معلوم نشده اند.

273/

۵ اچِیقُی: پسری دارد اُورُگتِیمُور نام؛ /

و این اُورُگتِیمُور را قایندو به سرحدِ خراسان فرستاده بود. چون امیر نوروز بگریخت و بدان طرف آب رفت، با اُورُگتِیمُور به هم می‌بودند و دختر خود را بدو داد. چون نوروز گریخته باز آمد اُورُگتِیمُور را به هواداری پادشاه اسلام خُلدِ مُلُکُ متهم کردند. قایندو او را بخواند و بکشت؛ و او یازده پسر داشته بدین تفصیل:

کُورُسَبه، تُوُقُلُوقُ بُوُقَا، قُتُلُغُ خَواجِه، قُتُلُغُ تِیمُور، اَبَاچِی، کُوجُتِیمُور، چِینتِیمُور، چِین بُولاد، اَزغُون، مُحَمَّد، علی.

کُورُسَبه و بعضی برادران او در این وقت به سرحدِ خراسان آمدند ۱۵ و با ساربانِ پسرِ قایندو مَتَقُی؛ و او نیز پیش ایشیان مَتَم است هم به سبب مذکور. و می‌نماید که چایار او را خوانده و روانه شده.

و اِیسَنتِیمُور را پسری بوده است علی خواجه نام.

اچیقوی  
اورگتیمور  
ایسنتیمور

اورگتیمور

اورگتیمور

اورگتیمور

اورگتیمور

### پسر هفتم: ملک

مادر او نیز قوماً مذکور بوده؛ و او را در اُردوی اُوگتای قاتان ۲۰ دانشمند حاجب پرورده. شش پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب: تُوُمَان، معلوم نیست؛ طُوغَان چار؛ پسری دارد: اَلتِی قُورُتُقَه نام؛ تُوُرچان؛ او را پسری است: تُوُقچَر نام؛ طُوغَان بُوُقَا؛ و او را پسری است: اُولُوکُتُو؛ طُوغَان؛ معلوم نیست؛ قُتُلُغُ تُوغُمُش؛ پسری



دارد تُوَقْلُوْق نام، و او را پسری است: تُوَزُوْن نام.  
 تفصیل فرزندان اُوگِتائی قاآن، و بعد از این شعبِ ایشان بر  
 جدول کشیده شد. / 1274

قسم دوم از داستان اَوگَتائی قساآن در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس او بر سریرِ خانی و ذکر مصافها که داده و جنگها که کرده و فتحها که او را میسر شده.

## ۵ ذکر مبادی احوال پادشاهی او و شرح جلوس او بر

### سریر قآانی

[چون] چپَنگِ پَنخان در قَاقَا ییل که سال خوک باشد واقع در شهر سنه اَرَبَع وَ عِشْرَین وَ سِتِّمِائَه در حدود تَنگَقوت به وقت آنکه از آنجا [متوجه] ولایت نَنگِیاس گشته بود و به سرحد رسیده، به ۱۰ حالتی که ناگزیر خلق است درگذشت؛ و چنانچه در داستان او شرح داده شد صندوق او را به موضع کِلورَآن که یُورَتِ اصلی ایشان است آوردند و مراسم عزا به تقدیم رسانیدند. جماعت شهزادگان و امرا باتفاق در بابِ مَلک کپَنگَاج کرده، هریک با موضع اقامت خود رفته‌اند و به موجب مقرر حضور پیش گرفتند؛ و قُربِ دو ۱۵ سال تخت و مَلک از پادشاهی خالی بود. اندیشیدند که اگر کاری پیش آید و سروری و پادشاهی معین نباشد و هن و خلل در قاعده مَلک راه یابد. مصلحت آن است که در بابِ اجلاس به قآانی تعجیل و مسارعت نموده آید. و بدین مهم نازک از جوانب ایلچیان پیش یکدیگر فرستادند و به استعداد قورپلتائی بزرگ مشغول گشتند.

۲۰ چون شدت و سورت سرما شکسته شد و اوایل بهار درآمد، از

اطراف و جوانب تمامت شهزادگان و امرا روی به یُورْتِ قدیم و اُورْدوی بزرگت نهادند، و از طرف قِچاق پسران جُوچی خان، اُورْدَه، باَتو، شیبَن، بِرْکه، بِرْکِچاز، تُوْقَاتیمُور، و اَرْقیاش چَتائی با جمله پسران و نوادگان، و از اِیمیل و قُوباق، اُوگتائی قآن با فرزندان و اُورُوغِ خود و از هر طرف شرق اعمام ایشان: اُوْتِچْگین، ۵ بیلْگوتئی نویان و عمزاده ایشان ایلْچیدائی نویان پسر قَاجیون، و از جمیع جوانب امرا و اعیان لشکر تمامت در موضع کِلُورَن حاضر شدند؛ تُولُوتی خان که لُقْبِ او یَکَه تُوْیان و اَلْغِ نویان است خداوند خانه و یُورْتِ اصلی خود آنجا بود.

- ۱۰ جماعت مذکور سه شبانه روز به عیش و جمعیت و طرب اشتغال نمودند و بعد از آن در بابِ کارِ ملک و پادشاهی سخنها راندند؛ به موجب وصیت چینگگیزخان قآنی بر اُوگتائی قآن مقرر گردانیدند. اول تمامت پسران و شهزادگان با اتفاق با اُوگتائی قآن گفتند که از حکم یَزلیغ چینگگیزخان ترا به عونِ الهی دست بر دل پادشاهی می باید نهاد تا سرورانِ گردن کش کمرِ بندگی بر میان جان بیندند و دور و نزدیک از ترک و تَارِیکِ مطیع و منقادِ فرمان گردند.

- اُوگتائی قآن فرمود که هر چند فرمان چینگگیزخان برین جملت نافذ است، اما برادران بزرگتر و اعمام هستند، و بتخصیص برادر کبهر تُولُوتی خان به تقلید و التزام این کار از من سزاوارتر است؛ چه از راه آیین و رسم مَنُول پسر خردتر از خانۀ بزرگتر قایم مقام پدر باشد و یُورْت و خانۀ او بداند. و اَلْغِ نویان پسر خردتر اُردوی بزرگت است و روز و شب و گاه و بیگاه ملازم پدر بوده و یُوسُون و یاسا دیده و شنیده و دانسته. با وجود او و حضور ایشان چگونه من به قآنی بنشینم. شهزادگان با اتفاق گفتند که ۲۵

چپنگی‌خان این کار بزرگت را از میان فرزندان و برادران به تو  
مفوض گردانیده، و حلّ و عقد / آن به تو باز بسته. ما چگونه به 278/  
حکم محکم و امر مبرم او تغییر و تبدیل راه توانیم داد؟! و بعد از  
الحاح و مبالغت بسیار او گیتائی قآن نیز امثال فرمان پدر و التزام  
۵ اشارات اعمام و برادران لازم شمرد و به این معنی رضا داد: و

تمامت کلاهها از سر برداشتند و کمرها بر دوش انداختند. و در  
سال هُوکاژ پیل که سال گاو باشد موافق شهر سنه سیّت و عیشرین  
و سیمائنه چغتائی دست راست او گیتائی قآن گرفته، و تولوئی خان  
دست چپ، و عمش او تچگین کمر او را بر تخت قآنی بنشاندند؛ و

۱۰ تولوئی خان کاسه گرفت و تمامت حاضران در اندرون و بیرون  
بارگاه بنوبت زانو زدند و ملک را به خانیت او مبارکباد گفتند و  
او را قآن نام نهادند. و قآن فرمود تا اسوار خزاین را حاضر  
گردانند، و به هر کس از آقارب و اجانب و عشایر و عساکر به  
اندازه همت خویش قسمت کرده و چون از کار طوئی و بخشش  
۱۵ فارغ شد فرمود تا به موجب رسم و آیین ایشان سه روز متعاقب

جهت روان چپنگی‌خان آشپا دادند، و چهل دختر خوب منظر را  
از نسل و اوروغ امرا که ملازم می بودند اختیار کردند و با جامه  
های گرانمایه به مرصعات و جواهر آراسته با اسبان گزیده پیش  
روح او فرستادند.

۲۰ چون حکایت جلوس قآن بر سریر مُلکت تمام شد این زسان

آغاز کنیم و تاریخ او را به موجبی که از آن چپنگی‌خان نوشتیم

چند ساله جدا جدا / می نویسیم و بر عقب هر قسمتی از آن تاریخ 279/

پادشاهان اطراف ممالک و کسانی که از قبیل او برسبیل استقلال به

هر ملکی حاکم بودند ذکر می کنیم و دیگر بار بر سر تاریخ او

۲۵ می رویم تا تمام داستان، وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانُ.

32, 198, 199

### [تاریخ اوجتای قآن از ابتداء هوکار پیل]

که سال گاو باشد واقع در ربیع الاول سنه سِت و عِشرین و سِتْمِائِه هجری [که سال جلوس او است و سِتْمِ سال از وقات چینگگیز خان تا غایت مُورپن پیل که سال اسب بود و واقع در جمادی الاول سنه اِحدی و ثَلَاثِین و سِتْمِائِه که مدّت شش سال باشد،] و در این ۵ مدّت [بعد از ترتیب و ضبط مهتات مُلك و لشکر به عزم ممالك خِتاّی برنشسته، و ولایات آنکه هنوز نگرفته بودند مسخر گردانیده، و آلتان خان را نیست کرده، مظفر و منصور از آنجا با تختگاه خویش نزول فرموده به موجبی که حکایات آن احوال بر سبیل ۱۰ تفصیل نوشته می شود.

۱۰۳

### [حکایت آغاز احکام فرمودن قآن و تعیین یاساقها و

#### ترتیب مصالح ملکی]

↑

۱۰۴

قآن چون بر سریر مُلك مقرر گشت، اول یاساق فرمود که تمام احکامی که پیش از این چینگگیز خان فرموده جمله برقرار نافذ باشد و از تنیر و تبدیل مصون و محروس، و هر جریمت و ۱۵ خطا که تا روز جلوس ما از کسی صادر شده باشد تمامت عفو فرمودیم؛ بعد الیوم اگر کسی گستاخی کند و بر حرکتی که موافق یاساقهای قدیم و حدیث نباشد اقدام نماید، تأدیب و مکافات آن

فراخور گناه به‌وی رسد. و پیشتر از آن که قآن بر تخت نشست هم در سال خوک که وفات چینگگیزخان بود، شهزادگان و امرا که در اُردوی چینگگیزخان مانده بودند کنگاچ کرده ایلچیدای نویان برادرزاده چینگگیزخان بود و گویک‌خان پسر قآن را به حدود ولایت قورتقان فرستاده بودند تا بگیرند، و آن را غارت کرده و ۵ مسخر گردانیده بودند، و امیری از تنگقوت بهادر نام را با لشکری به اسم تئا بجبهت محافظت آن ولایت آنجا رها کرده، و هرکس در آن باب سخنی می‌گفتند. چون قآن بر تخت نشست به یاسای‌مذکور جمله مدعیان را ساکت گردانید؛ و بعد از آن بتمامت سرحدات و ۱۰ اطراف ممالک لشکرها به جبهت محافظت ثغور و ولایات نامزد فرمود.

و در طرف ایران‌زمین هنوز آشوب و فتنه تسکین نیافته بود، و سلطان جلال‌الدین هنوز تکاپویی می‌کرد، چوماغون و جمعی امرا با سی‌هزار سوار به دفع او روانه گردانید، و گوکتای و سوبدای ۱۵ بهادر را هم با مثل آن لشکر به‌جانب قپچاق و سقسین و بلغار فرستاد و به طرف ختای و تبت و سلنگنه و جوزچه و آن حدود طایفه نوینان بزرگ را با لشکری به مقدمه روان کرد، و خویشتن با برادر کبوتر خود یکه‌نویان بر عقب آن لشکر به جانب ختای که هنوز اهل نشده بودند و پادشاه ختای در آن حدود مستولی بود ۲۰ توجه نمود.

[حکایت] حرکت [فرمودن] قآن با برادر خود تولوق‌خان  
به‌جانب ولایت ختای و فتح آنچه هنوز یاغی بودند  
قآن در بارس پیل که سال یوز باشد واقع در ربیع‌الاول سنه

سَبْعَ وَ عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائَهَ با برادر خویش اَلْعَنُویان عزیمت ولایت ختای فرمود؛ چه در عهد چینگگیزخان به موجبی که در داستان او شرح داده شد اَلتانخان پادشاه ختای که نام او سُوَسَه بود شهر جُونگدو که يك تختگاه او بود با ولایات بسیار که از توابع آن است باز گذاشت و به شهر نَاَنگینگَت و آن حدود رفت و لشکری ۵

بر خود جمع گردانید، و تا آن غایت هنوز پادشاهی می‌راند.

و از ولایاتی که چینگگیزخان و لشکر او گرفته بودند پُرقرار <sup>شهر</sup> در تَصَرُف مُغول قآن خواست تا او را براندازد و تمامی آن ممالك را مستخلص گرداند و تُولُویخان و کُولگان را از برادران خویش و بعضی برادرزادگان و پسران را با خود ببرد یا لشکری بغایت ۱۰ انبوه، و تُولُویخان را با دو تومَن لشکر به راه تبت روانه فرمود و خویش به راه راست می‌رفت بر صوب ولایتی از ختای که اهل آن را رِهولان بگَلتَان می‌گویند، یعنی قومی که دِگَلَه سرخ دارند. و چون راه قآن دور بود، تُولُویخان آن سال در راه سپری کرد و دیگر سال که سال خرگوش بود موافق شهر سنه ثَمَان وَ عِشْرِينَ وَ ۱۵ سِتِّمِائَه نفقه و اَزُوقِ لشکر نماند و عظیم لاغر و گرسنه شدند و به‌جایی رسید که گوشت آدمی و تمامت حیوانات و علف خشک می‌خوردند و بر کوه و هامون به‌چَرگه می‌رفتند، تا ابتدا به‌شهری رسیدند که نام آن خوجا تَقُولُغاسون است بر کنار رودخانه قَرَامُورَان؛ و آن را محاصره کرد. بعد از چهل روز [اهل شهر] ۲۰ امان خواستند و شهر بسپردند و قرب يك تومَن لشکر بر کشتی نشستند بگریختند، و زن و بچه ایشان را اسیر برده ولایت را غارت کردند.

[حکایت] رسیدن تُولوئی خان به موضع تُونُگْتَان قَهْلَه که لشکر آلتان خان آنجا چَپر بسته بودند و آن موضع را که چون در بندی است فرو گرفته.

چون تُولوئی خان به موضع تُونُگْتَان قَهْلَه نزدیک شد، ۵ اندیشید که چون آن موضع عقبه دشوار است در میان کوه و در بندی سخت، هر آینه یاغیان آن را گرفته باشند و محافظت نمایند تا از آن نتوان گذشت؛ همچنان بود. و چون آنجا رسید صدهزار سوار از لشکر آلتان خان مقدم ایشان قَدَاسْتُگُوم و قُوبْگَاژر با چند امیر دیگر در صحرا و دامان کوه از آن جانب لشکر چَپر بسته و ۱۰ یاسامیشی کرده به چَرپِک ایستاده بودند مترصد جنگ؛ و به کثرت خویش و قِلَت مُغول بغایت مغرور و مستظهر. تُولوئی خان چون دید که ایشان بسیارند، از اسرای خویش شپگی قُوتُوقُونویان را به خلوت طلب داشت و با او کِنْگَاچ کرد که چون یاغی چنین جایگاه گرفته اند و یاسامیشی کرده [به] چَرپِک ایستاده اند، با ایشان ۱۵ جنگ کردن مشکل بود. مصلحت آن است که با سواری سیصد نزدیک ایشان جولان کنی تا ایشان از جای می چنبند یا نه؟

قُوتُوقُونویان به موجب فرمان پیش رفت. ایشان اصلاً حرکت نکردند و از موضع نجنبیدند؛ جهت آنکه تا چِرْگَه بهم برسانند و مرتب باشند، و از کثرت و غلبه خویش و قِلَت لشکر مُغول تَکَبُّر و نخوت در دماغ ایشان جای گرفته [بود] و به نظری حقارت به لشکر مُغول نگاه می کردند و سخنان بزرگ می گفتند که ما این مُغولان را و پادشاه ایشان را حلقه [کرده] بگیریم و زنان ایشان را چنین و چنان کنیم؛ و معنیهای شنیع و آرزوهای زشت اندیشیدند. حق تعالی جبروت و نخوت ایشان را نپسندید و عاقبت مقهور [شان]



گردانید. بر جمله ایشان به جولان قُوتو قُویان و لشکر او التفات نکردند و موضع خود از دست ندادند.

تولوی خان فرمود که مادام که ایشان نجنبند با ایشان جنگ

نشان کرد، و اگر باز پس مردم لشکر ما شکسته و ایشان چیره تر

گردند. مصلحت آن است که به جانب ولایات و شهرهایی که

پادشاه ایشان است میل کرده / روانه شویم، و اگر میسر

گردد به اُوگیتائی قان و لشکر بزرگ پیوندیم. و تُو قُولقوچ بی را

که برادر کبوتر بُوغوز چین نویان بود از قوم اَزلات با یک هزار سوار

به راه قَراوُل می آید؛ و ایشان بر جانب دست

راست روان شدند. لشکر ختای چون دیدند که ایشان روی از

جنگ بر تافته به جای دیگر متوجه شدند، آواز می دادند که ما اینجا

ایستاده ایم، بیاید تا جنگ کنیم. ایشان التفات ناکرده می رفتند.

ختایان بضرورت از موضع خود در حرکت آمدند و بر عقب

می رفتند. سه روز لشکر مُغول می رفت و ایشان پیای می آمدند. و

سبب آنکه لشکر ختایان بسیار بود لشکر مُغول هراسان و

اندیشناک می رفتند.

ناگاه ختایان بر تُو قُولقوچ بی که قَراوُل قفا بود زدند، و

جوی آب و گل در پیش بود. چهل مرد [مُغول] در آنجا بکشتند.

تُو قُولقو به لشکر خویش پیوست و حال عرضه داشت. تولوی خان

فرمود تا جید امپشی کنند؛ و آن نوعی از علم سیمیاست که سنگی

چند متّووع هست که از روی خاصیت چون او را بیرون کنند و در

آب نهند و بشویند، در حال خود اگر در قلب تابستان است باد و

سرما و باران و برف و دمه بادید آید. شخصی قَنقَلی در میان

ایشان بود و آن شیوه را نیکو می دانست. به موجب فرمان آغاز

نهاد. تولوی خان یاسا فرمود تا تعامت لشکرها بارانیها در پوشند،

و سه شبانه‌روز از پشتِ اسب جدا نشدند. و لشکر مُغول در میان ولایت ختای به دیبهبایی که رعایای آن گریخته بودند و نعمت و چهارپایان رها کرده رسیدند و از آن سیر و پوشیده گشته. و آن قَنَقَلِی جَدَامِیشی می‌کرد بر وجهی که از پسِ مُغولان باران باریدن گرفت و روزِ آخرین برف گشت و دمه و بادِ سرد اضافه شد؛ و ۵ لشکر ختای از مشاهدهٔ سرمای تابستانی که هرگز در زمستان ندیده بودند خیره و مدهوش گشتند.

و تُولُوی‌خان فرمود تا لشکریان هر هزاره در دیبهی رفتند و اسبان را در خانه‌ها کشیدند و بپوشانیدند؛ چه از غایتِ سرما و ۱۰ بباد و دمه حرکت ممکن نبود، و لشکر ختای از روی ضرورت در میان صحرا با برف و دمه مقام کردند، و سه روز قطعاً حرکت ممکن نبود، و روز چهارم هرچند [هنوز] برف می‌بارید، چون تُولُوی‌خان دید که لشکر او سیر و آسوده‌اند و از سرما به ایشان و چهارپایان آسیبی نرسیده؛ و ختاییان از افراطِ سرما بر مثال ۱۵ رمهٔ گوسفند سر در دم یکدیگر نهاده با جامه‌های تنک و سلاحهای یخ گرفته، فرمود تا کُورَکَا بزدند و تمامت لشکر کپنکها از نمد [مالیده] بپوشیدند و برنشستند، و فرمود که وقت جنگ و هنگام نام و تنگ است، مردانه می‌باید بود.

مُغولان مانند [شیران] که بر کلهٔ آهوان تاختن برند بر سرِ ۲۰ ختاییان رفتند و اکثر آن لشکر را به قتل آوردند و بعضی متفرق گشته در کوهها هلاک شدند؛ و هر دو لشکرکش مذکور با پنج‌هزار مرد بجستند و خود را بر آب زدند و از آب اندکی خلاص یافتند. جهت آن که ایشان را استهزا کرده بودند و اندیشه‌های فاسد کرده، فرمان شد تا با جمعی ختاییان که گرفته بودند لواطه

- و چون چنین فتحی دست داد تولویخان ایلچیان را به بشارت آن به حضرت قآن روانه گردانید و خویشتن نیز مظفر و منصور روی به خدمت او نهاد. و بر رودخانه قراقرم آن که از کوههای کشمیر و تبت می آید و میان ختای و ننگیاس حایل است و هرگز بر آن رودخانه گذر ممکن نبوده، او را لازم شد گذشتن. چنان بوقاً ۵ را از قوم اوزرت بفرستاد تا از گذر تفحص نماید. اتفاقاً آن سال سیل فراوان آمده بود و سنگ و ریگ بسیار آورده و در موضعی از آن رودخانه جمع گردانیده، و بدان سبب آب به صحرا افتاده به شاخه ها روان گشته به پهنای فرسنگی راست و هموار. چنان بوقاً آن را بتافت، و تولویخان را قلاوژی کرد تا سلامت از آب ۱۰ بگذشتند. و قآن جهت آن که مدتی بود تا تولویخان از او جدا گشته بود و شنیده که یاغی بر وی مستولی شده و لشکر بزرگ از او دور، عظیم پریشان خاطر [می] بود. چون بشارت فتح و سلامتی برادر به وی رسید بغایت خرم و شادمان شد. چون تولویخان برسد، او را بسیار اعزاز کرد و بر وی آفرین فراوان خواند؛ و چون ۱۵ چنان فتحی ناگهانی دست داده بود و توفیق و چربی و بعضی امرای دیگر را با لشکری [تمام] آنجا بگذاشت تا کار آلتان خان باهستگی یکسو کنند و تمامی ممالک ختای را مستخلص گردانند. و ایشان به مبارکی کامیاب باز گشتند.
- تولویخان اجازت خواست تا پیشتر رود. در راه ناگاه وفات ۲۰ یافت. و چنان می گویند که قآن به چند روز پیش از آن رنجور شده بود و به حالت نزع رسیده. تولویخان بر بالین او آمد، و قامن چنانچه عادت ایشان است افسون خوانده بودند و رنج او را در آب به کاسه چوبین شسته. تولویخان از فرط محبتی که با برادر داشت آن کاسه را برگرفت و به نیازی تمام گفت: ای خدای ۲۵

جاوید، تو آگاهی و می‌دانی که اگر گناه است من بیشتر کرده‌ام؛  
 چه در فتح ولایات چندان خلاق را بیجان گردانیدم و زنان و  
 فرزندان ایشان را اسیر کردم و گریانیدم؛ و اگر جهت خوبی و  
 هنرمندی اُوگیتای قآن را می‌بری من خویتر و هنرمندترم. او را  
 ببخش و به‌عوض او مرا به حضرت خود خوان. این سخنان را به  
 ۵ نیازی تمام گفته، آن آب که رنج در آن شسته بودند باز خورد، و  
 اُوگیتای شفا یافت. و او اجازت خواسته روان شد. بعد از چند  
 روز رنجور گشت و درگذشت.

و این حکایت مشهور است و همواره خاتون تُولوئی‌خان  
 ۱۰ سُوَرَقَقْتَنی پیکِ می‌گفته که آنکس که ناز و آرزوی من بود در سر  
 اُوگیتای قآن رفته و خود را فدای او کرده. و قآن در ولایت خِتائی  
 به موضع آلتان کِرا تابستان کرد، و بعد از آن کُوچ فرموده در سال  
 ... به تختگاه خود به مبارکی فرود آمد.

حکایت جنگ کردن تُووُلُقو چَرَبی با لشکر ختای و شکسته  
 شدن و مدد فرستادن قَاآن پیش وی و رسیدن نَنگیاسان به  
 مدد او و نیست شدن آلتان خان و فتح تمامی ختای  
 بعد از مدتی لشکر ختای جمع شدند و با تُووُلُقو چَرَبی جنگ  
 کردند، و او شکسته و منهزم بسیار با پس نشست و ایلچی به ۵  
 خدمت قَاآن فرستاد و مدد خواست. [قَاآن] فرمود که از عهد  
 چپَنگیز خان باز چندین نوبت با لشکر ختای جنگ کرده شد و  
 همواره ایشان را مقهور گردانیدیم و اکثر ولایات ایشان گرفتیم؛  
 این زمان چون لشکر ایشان ما را زده اند دلیل نکبت ایشانست،  
 مانند چراغ که به گاه مردن خوش [و] روشن برآمده بسوزد و ۱۰  
 بمیرد. و فرمود تا لشکری / را به مدد تُووُلُقو فرستادند. 282  
 و چون میان پادشاهان ماچین که مُغولان آن را نَنگیاس خوانند  
 و میان پادشاهان ختای که از نسل جُورچَه بودند دیرینه عداوت  
 بود. قَاآن پَرلِیغ فرستاد [تا] ایشان مدد نموده از آن جانب درآیند  
 و لشکر مُغول از این جانب، و به اتفاق شهر نَانگِنَنگ را محاصره ۱۵  
 کنند. به موجب فرمان لشکری گران از نَنگیاس برسید و از این  
 جانب تُووُلُقو چَرَبی با لشکر مُغول و به اتفاق برابر ختاییان رفته،  
 از جانبین صفوف برآستند، و ختاییان شکسته گشته پناه با شهر  
 نَانگِنَنگ بردند و می گویند دور آن شهر [چهل] فرسنگ است و  
 سه بارو دارد؛ و از دو جانب آن رودخانه قَرامُورَآن. لشکر مُغول و ۲۰

ننگیاس بهم شهر را حصار دادند و منجنیق و بسیار نردبانها بر بارو نهادند و نقابان را با خرکها به پای بارو مرتب گردانیدند و به جنگ مشغول گشتند. امرا و لشکر ختای را محقق [شد] که شهر را خواهند گرفت، و اندیشیدند که پادشاه ما ضعیف دل است؛ اگر با وی بگوییم از غایت وهم بیم هلاک باشد و کار بکلی از دست برود پنهان می داشتند؛ و او با خواتین و سریتان در دور و قصور به موجب عادت به عیش مشغول بودند. چون خواتین و سریتان را معلوم شد که شهر خواهند گرفت می گریستند. آلتان خان پرسید که موجب چیست؟ حال شهر را عرضه داشتند. او باور نداشته به بارو برآمد و به رأی العین مشاهده کرد. چون یقین بود اندیشه گریز [کرد]. با جمعی از خواص خواتین بر کشتی نشست، بر جویی بزرگ که از قراُموران در شهر آورده اند و به ولایت دیگر می رود روان شد و به شهری دیگر رفت.

چون مغول و اهل ننگیاس را وقوف افتاد لشکرها بر پی او روان کردند و آن شهر را محاصره کردند. از آنجا نیز به کشتی گریخته به شهری دیگر رفت. همچنان بر عقب برفتند و در حصار گرفتند. چون راه گریز ممدود بود لشکر مغول و ننگیاس آتش در آن شهر انداختند. آلتان خان دانست که شهر بگیرند، با امرا و خواص گفت که بعد از چندین [مدت] پادشاهی و انواع ناموس نمی خواهم که اسیر مغول گشته به بدنامی بمیرم. قورچی خود را جامه خود بپوشانید و تاج بر سر نهاد و به جای خود بر تخت نشانده از میان بیرون رفت، و خویشتن را بر آویخت تا بمرد. او را دفن کردند و در بعضی تواریخ آمده که بر شیوه قلندریان خرقة پوشید و پنهان شد.

و در تاریخ ختائی آمده که چون آتش در شهر زدند

سوخته گشت، لیکن هیچ [از این] دو راست نیست و محقق آن است که خود را برآویخت و بمرد. و بعد از آن به دو روز شهر را بگرفتند و آن را که قایم مقام نشانده بود بکشتند. و لشکر ننگیاس به شهر در نیامده، و مغولان وقوف یافتند که آن را که کشته اند آلتان خان نبوده، و او را طلب می داشتند. تقریر کردند که سوخته ۵ شد، لشکر مغول تصدیق نمی کردند و سر او می خواستند. و چون لشکر ننگیاس را صورت آن حال معلوم شده بود، هر چند دشمن آلتان خان بودند، در دفع از گور برآوردن او و سرش را تسلیم کردن معاونت نمودند و باتفاق ختاییان بهانه آوردند که سوخته است. و مغولان جهت تحقیق [حال] سر او طلب می داشتند. و ۱۰ ایشان دانستند که اگر سر دیگری بدهند مغول به تفحص بدانند که سر او نیست. عاقبة الامر دست آدمی ای به ایشان دادند. بدان سبب مغولان از ننگیاسیان رنجیدند، و لیکن در آن وقت منازعت با ایشان متعذر بود. بر جمله توتو و چری و لشکر بدین موجب که شرح کرده شد، تمامی ممالک ختای را مستخلص گردانیدند. ۱۵ و این فتح در مورین پیل که سال اسپ باشد واقع در جمادی الاولی سنه احدى و ثلثین و ستمائه [دست داده]؛ و هم در آن سال توتو قاقان و کزپگتئانان بی حد را از ولایت سولانقه بیرون کرده به حضرت قاقان فرستادند، و مقدم ایشان اونگک سونامی بوده. /

چون شش سال تاریخ اوجتائی قاقان از ابتدای اوکار پیل که ۲۰ سال گاو باشد واقع در ربیع الاول سنه سی و عشرين و ستمائه تا انتهای مورین پیل که سال اسپ است واقع در جمادی الاولی سنه احدى و ثلثین و ستمائه بر سبیل تفصیل نوشته شد، این زمان آغاز

کنیم و تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتایکان اطراف  
 ممالك شرق و غرب و کسانی که از قبل قآن در بعضی ولایات بر  
 سبیل استقلال حاکم بوده اند بر طریق اجمال و ایجاز بنویسیم و  
 باز به سر تاریخ قآن رویم و آنچه بعد از این مدت بوده بگوییم  
 ۵ إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ.



تاریخ خواقین ختای و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک  
و [شاهزادگان و] آتایکان ممالک ایران زمین و شام و مصر  
و غیرهم و امرایی که حاکم بعضی ولایات بوده اند که از  
ابتداء هُوکازِ ییل که سال گاو باشد واقع در ربیع الاول  
سنه سِتّ و عِشْرین و سِتِّمِائَه تا انتهای مُورینِ ییل که سال  
اسب است واقع در جمادی الاولی سنه اِحدی و ثَلْثین و  
سِتِّمِائَه که معاصر قَاآن بوده اند با یکساله دیگر حکایات  
ایشان که قَوْلَقْنَه ییل است که سال موش است موافق شهرور  
سنه خَمْس و عِشْرین و سِتِّمِائَه که مابین سال وفات چینگِگِز  
خان و جلوس قَاآن اتفاق افتاده بر سبیل [اجمال و]  
اختصار

### تاریخ

پادشاهان ختای که در این مدت مذکور بوده اند سِوَسَه ابن  
سِوَسَه پادشاه ختای بوده، در مورین ییل که سال اسب واقع در  
جمادی الاولی سنه اِحدی و ثَلْثین و سِتِّمِائَه به موجبی که در این  
سال شرح داده شد به قتل آمد و مملکت ختای بکلی در تصرف  
قَاآن مسلم گشت.

## تاریخ

پادشاهان ماچین که در این مدت مذکور بوده‌اند لیزون...  
چهل و یکسال... هفت سال.

## تاریخ

۵ خلفا و سلاطین و ملوک و آتاپکان و امرای مغول در بعضی  
ولایات که در این مدت مذکور بوده‌اند.

## تاریخ خلفا در بغداد

خليفة عباسیان الناصر لدين الله بود و در [اوایل] سنه سَبْعَ  
وَ عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائَةَ وفات یافت و پسرش ظاهر به جای او  
بنشست؛ و در سنه ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائَةَ نماند و به جای او  
المُستنصر بالله را [به خلافت] بنشانند. ۱۰

## تاریخ سلاطین در عراق و آذربایجان /

284/

سلطان جلال الدین به قدر مستولی بود و در اوایل سنه خَمْسَ وَ  
عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائَةَ از اصفهان مراجعت نموده به تبریز آمد و عازم  
۱۵ گرجستان شد؛ و چون سلاطین روم و ملوک شام و آرمَن و آن حدود  
از تغلب و استیلای او هراسان بودند تمامت به دفع [او] برخاسته،  
با لشکر کُزُج و آرمَن و آلان و سرپر و لُکُزِیان و قِیْبَاق و سَوَنِیان  
و اَبْخَاز و خانیّت جمله یکجا جمع شدند؛ و سلطان به مِندُور در  
نزدیکی [ایشان] نزول کرد؛ و از کثرتِ سوارِ خصوم پریشان بود.  
۲۰ با یُولدُوزچی وزیر و اعیان مملکت در آن باب مشورت کرد.  
یولدوزچی گفت صواب در آن است که چون عدد [مردان] ما  
صد یک ایشان نیست از مِندُور بگذریم و آب و هیمه از ایشان

بازداریم، تا ایشان در گرما و بی‌آبی ضعیف شوند و اسپانشان لاغر، آنگاه از سر اندیشه روی به کارزار آریم. سلطان از این سخن بر آشوفت و دوات بر سر وزیر زد و گفت: ایشان رُمه گوسفنداند، شیر را از کثرت گله چه گله؟! و یولُدوزچی به آن خیانت پنجاه هزار دینار تسلیم کرد.

سلطان گفت که هر چند کار سخت است متوکلانه جنگ می باید کرد. <sup>و این روز</sup> یگزر روز صفوف برآراستند و لشکر بیگانه سلطان را در میان سپاه خویش کوهی در میدانی می پنداشتند. سلطان بر مطالعه ایشان بر پشته ای رفت و اعلام قپچاق دید با بیست هزار مرد. قوشقز را با تایی نان و قدری نمک پیش ایشان فرستاد و ایشان ۱۰ را حقوق پیشینه یاد داد. قپچاقان بر فور عنان بازکشیدند و با گوشه ای رفتند. لشکر گرج پیش آمدند. سلطان پیش ایشان فرستاد [که شما] امروز رسیده اید [و خسته اید]! حالی بر سبیل طرد و ناورد جوانان جانبین دستی بر هم اندازند و ما از کناره نظاره کنیم. گرجیان را خوش آمد و آن روز تا شبانگاه کز و فزری ۱۵ می نمودند. آخر الامر یکی از آژناوران دلاور در پیش آمد و سلطان متنگر وار،

زلشکر پروں تاخت بر سان شیر

به پیش ہزبر اندر آمد دلیر

و از جوانب خلقی نظاره‌کنان سلطان هم در تك اسپ،

شعر

یکی نیزه زد بر کمر بند او

که بگسست خفتان و بر بند او

و او را سه پسر بود، جدا جدا پیایی پیامدند، و سلطان جمله هر

يك را به حمله‌ای هلاك گردانيد؛ و اَز ناوُرى ديگر بغايت مهيب ۲۵

هیکل در میدان تاخت و بواسطه آنکه اسپ سلطان خسته شده بود غالب خواست شد. سلطان در يك لحظه از اسپ بزیر جست و به يك ضربت نیزه او را بینداخت و بکشت. لشکر سلطان چون چنان دیدند به يك حمله جمله را بگریزانیدند؛ و سلطان به آخلاق آمد. اهالی دروازه در بستند و از قبولِ نصیحِ ابا نمود. سلطان دو ماه آن را حصار داد. شهریان از گرسنگی به جان رسیدند. سلطان فرمود تا از جوانب بیکبار حمله کردند و در شهر رفتند. سلطان به سرای ملك اشرف فرو آمد، و مجیرالدین برادر او و غلامش عزالدین آییگ در حصار اندرون رفتند بی زاد؛ و مجیرالدین پیشتر بیرون آمد، و سلطان او را اکرام تمام کرد، و بعد از او آییگ نیز بیرون آمد، و خزانه سلطان باز به اموال ملك اشرف معمور شد؛ و بدجهت آنکه گرج را شکسته بود و آخلاق را ستده، آوازه عظمت و شوکت او شایع گشت و ملوک مصر و شام به متابعت خلفای مدینه السلام رسل با تحف و هدایا به درگاه او روان کردند، و ۱۵ دیگر باره کار او مرتفع شد و از آنجا بجانب خوتیرت رفت، وضعفی به مزاج او راه یافت.

در آن حال سلطان آرزن الروم بواسطه آنکه گاه محاصره آخلاق لشکر سلطان را به علوفه و علفه مدد کرده بود، به انواع نوازش و کرامات مخصوص گشت و عرضه داشت که سلطان علامالدین ۲۰ روم با ملوک حلب و شام به تجدید مصالح کرده، و بر قصد سلطان متفق و به جمع لشکر مشغول، و همواره مرا تهدید می کنند که اگر سلطان بر در آخلاق از تو به علوفه مدد نیافتی توقف نتوانستی کرد. سلطان چون آن سخن شنید هر چند ضعفی داشت بر فرور بر نشست. چون به صحرای موش رسید شش هزار مرد / که به 5/ مدد آن جماعت می رفتند بر گذر سلطان افتادند و به يك حمله

جمله را به قتل آورد. بعد از چند روز لشکرها بهم نزدیک شدند و سلطان روم و ملک اشرف و دیگر ملوک از ولایات بهم پیوستند با چندان آلت و عدت که در حساب نگنجد، و بر بالای پشته‌ای صف کشیدند، و نفاطان و چرخ‌اندازان با سپرهای گساو در پیش پایستائیدند سوار و پیاده.

چون هنگام جنگ درآمد، سلطان خواست که از عماری بیرون آید و بر اسب نشیند. از استیلای علت امساک عتار نتوانست و اسپش بازگردید. خواص گفتند سلطان را دمی آسایش باید داد، و بدان سبب علمهای خاص بازگشت. میمنه و میسره تصور انهمزام کردند و منهزم شدند، و ظن خصمان آنکه سلطان حیلت کرده ۱۰ است تا ایشان را به هامون کشد. منادی در لشکرهاى ایشان بانگ زد که هیچ آفریده از جای خود نجنبید. و چندان خوف بر سلطان علاءالدین روم غلبه کرده بود که ماسکه سکون و قرار نداشت. ملک اشرف فرمود تا استر او را دست و پای قفل زدند. و چون لشکر سلطان منهزم به هر طرفی پراکنده شدند، سلطان بضرورت متوجه ۱۵ اخلاط گشت، و جماعتی را که به محافظت آنجا موسوم بودند باز خواند و به‌خوی رفت، و برادران ملک اشرف مجیرالدین را به اعزاز و اکرام تمام بازگردانید، و تقی‌الدین را به شفاعت خلیفه [المستنصر بالله] اجازت مراجعت خواست و حسام‌الدین قیصری بگریخت و منکوحه او دختر ملک اشرف را در ستر عصمت با ۲۰ فنون مرحمت باز فرستاد، و عزالدین آبیگ در قلعه دژمار محبوس و مقید بود، هم آنجا نماند. و در اثنای آن حال خبر رسید که چورماغون نویان با لشکر بسزرگ از آب آمویه گذشت و قاصد سلطان گشت.

سلطان وزیر شمس‌الدین یولدوزچی را به محافظت قلعه گیران ۲۵

منصوب گردانید و حرم را آنجا پدو سپرد و خود به تبریز آمد. و با آنکه میان او و خلیفه و سلاطین و ملوک روم و شام مخالفت بود، پیش هر یک رسول فرستاد و از احوال وصول مُغول خبر داد و مضمون پیغام آنکه لشکر تاتار بغایت بسیاراند و این نوبت زیادت ۵ از هر بار، و عساکر این حدود از ایشان هراسان شده‌اند؛ اگر شما به عدد و عُدت مدد ننمائید من که بر مثال سَدَم از میان برخیزم و شما را مقاومت با ایشان ممکن [نباشد. بر خود و فرزندان و مسلمانان رَحِم کرده هر یک به فوجی لشکر با عِلْمی مدد دهید تا چون آوازۀ موافقت ما به ایشان] رسد، پاره‌ای منزجر شوند و ۱۰ لشکریان ما نیز قوی‌دل گردند؛ و اگر در این باب تهاونی رود خود بینید آنچه بینید و رسید آنچه رسید.

## شعر

شما هر کسی چاره جان کنید

خرد را در این کار پیچان کنید

۱۵ دولت باقوت چینگیزخان و اُزوغ او کلمه‌ای چند در میان ایشان در اختلاف انداخت، و اَمَل سلطان به یأس مبدل گشت. ناگاه خبر دادند که لشکر مُغول به سَراو رسید. سلطان نیز متوجه پشکین شد، و در سرایی که نزول کرد شبانه بالای آن فرو آمد. سلطان [آن] حال را به فال نداشت، اما تجلّدی می نمود و دیگر روز ۲۰ متوجه موغان شد، و بعد از پنج روز [مقام] لشکر مُغول نزدیک رسید. سلطان بنه را بگذاشت و به کوهستان قَبان درآمد.

مُغولان چون بنه‌گاه سلطان را خالی یافتند عنان باز تافتند؛ و سلطان زمستان شهر سنه ثَمَان وَ عِشْرِین وَ سِتِّیَّائِه در مقام اورمیه و اشنویه مقام کرد؛ و بر وزیر شرف‌الملک یُولدُوزچی (اقترا کردند ۲۵ که وقت غیبت سلطان و اَنقِطَاع آوازۀ او طمع در حرم و خزانه

مقام اورمیه و اشنویه

وزیر شرف‌الملک

مقام اورمیه و اشنویه

مقام اورمیه و اشنویه

- کرده بود. چون سلطان به آن حدود رسید، وزیر از بیم از قلعه بیرون نیامد و میثاق خواست. تُوُقُوخان را به التماس او بفرستاد تا او را بیرون آورد و فرمود که یُوُلْدُوژچی را از حسیض مذلت به اوج رفعت رسانیدم؛ و او حق نعمت بر این وجه گزارد و او را در قلعه به گوتوال سپرد و پنه او غارت فرمود؛ و وزیر در آن زندان نماند؛ و سلطان متوجه دیاربکر گشت. و چون لشکر مغول نزد چورماغون رسیدند ایشان را بازخواست که چرا مراجعت نمودید و در طلب سلطان اجتهاد تمام نکردید؛ چه مثل چنان خصمی ضعیف شده باشد چگونه او را مهلت توان داد؟ و امیر تائیماس / و جمعی امرا را با لشکری انبوه بر عقب او روانه گردانید. و سلطان تُوُقُوخان را بر سبیل یَزک بازگردانیده بود تا از رجال لشکر مغول تفحص نماید. چون به تبریز رسید خبر دادند که از عراق خبر متفرق شدن ایشان رسیده و در این نواحی از آن قوم اثری نه. تُوُقُوخان احتیاط ناکرده بازگشت و سلطان را بشارت مراجعت ایشان بداد، و بدان اهتزاز و استبشار سلطان و جمه‌ور امرا و لشکریان به عشرت و طرب مشغول گشتند و دو سه روز در غرور و سرور بگذرانیدند.
- نیم‌شبى لشکر مغول بر سر ایشان رسیدند، و سلطان به مستی هرچه تمامتر در خواب بود. اُوُرخان از وصول ایشان خبر یافت. به بالین سلطان دوید و چندانکه او را خواندند بیدار نشد. آب سرد بر روی ریختند تا پا خود آمد و آن حال را مشاهده کرد، روی به گریز نهاد، و اُوُرخان را فرمود تا عَلم را از جای ناچنبانیده آن مقدار مقاومت نمایند که او پیشی گیرد؛ و روان شد. اُوُرخان [دمی] مصابرت نمود و بعد از آن روی بگردانید. و مغولان به ظن آنکه او سلطان است بر عقبش پرفتند. چون واقف حال شدند باز بارگاه

آمدند و هر کرا یافتند بکشتند.

و سلطان تنها روی به راه آورده بود و به تعجیل تمام می‌رفت.  
و در خاتمتِ حال او خلاف است. بعضی می‌گویند که در کوه‌های  
هَگَار [ی] شبانه زیر درختی خفته بود. طایفه‌ای کردان به وی  
رسیدند و به طمع اسب و لباس او شکمش را بشکافتند، و آن  
جامه‌ها و سلاح پوشیده به شهر اندر آمدند. بعضی خواص جامه  
و سلیح سلطان بشناختند و ایشان را بگرفتند. و صاحب آمد بعد  
از وقوف بر آن حال ایشان را بکشت، و سلطان را به آید قتل کرده  
دفن کرد، و بر سر تربت [ش] قبه‌ای ساخت. و بعضی تقریر می‌کنند  
۱۰ که او به اختیار خویش سلاح و جامه‌ها بداد و لباس خشن ایشان  
بستد و به زی اهل تصوف در ولایات می‌گردید. فی‌الجمله به هر  
حال که بود سلطنت او منقطع گشت، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ.



### و اما حال سلطان غیاث الدین

- چنان بود که در شهر سنه اَرْبَع وَ عِشْرِينَ وَ سِتِّمِائِه چون بر در اصفهان با مُغول جنگ می کردند میسره برادر را که با او سپرده بود متعذراً رها کرد و به راه لرستان عازم خوزستان شد.
- ناصر خلیفه او را تشریف و عهد سلطنت فرستاد. از آنجا مراجعت نمود و به وقت آنکه سلطان جلال الدین به طرف اَرْمَن و مُرْج بود متوجه الموت شد. علام الدین مورد او را به اِجَلال و تعظیم تلقی کرد و خدمتهای لایق به جای می آورد. بعد از یکچندی باز عازم خوزستان شد و به اِعلام حال خویش رسولی به کرمان پیش بَرّاق حاجب فرستاد؛ و باز میان ایشان عهد و پیمان رفت و مقَرّر گردانیدند که بَرّاق تا بیابان ابرقوه استقبال کند. سلطان با مادر متوجه کرمان شد، و بَرّاق به موضع مذکور به استقبال آمد با قُرْب چهار هزار سوار و دو سه روز شرایط خدمت بر قاعده به جای می آورد.
- چون با سلطان سواری پانصد زیادت نبودند، بَرّاق را هوس کرد که مادر او را بخواهد. روزی بیامد و با سلطان بهم بر نهالچه نشست و مخاطبه به لفظ فرزند با وی آغاز نهاد، و امرای خود را هریک به موضعی از آن ارباب مناصب جای داد و به خطبه مادر پیغام فرستاد. سلطان چون سامان تدارک ندید به آن معانی در ساخت و آن مواسلت به رای مادر مقوّض گردانید. مادرش بعد

از منع و ابا رضا داد تا عقد بستند، و بعد از کثرت الحاح با جمعی خادمان زره در زیر قبا پوشیده در رفت و زفاف ساخت. چون به شهر گواشیر که دارالملک کرمان است رسیدند و چند روزی بگذشت، از اقارب بَراق دو کس پیش سلطان آمدند و گفتند بر بَراق اعتماد نباشد، چه او غدار و مکار است. فرصتی یافته ایم اگر او را از پیش برگیریم تو سلطان و ما بنده باشیم مصلحت است. اصل پاك او به نقض عهد و میثاق رضا نداد و ابا نمود. <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۳</sup> اما چون آفتاب اقبال آن خاندان به زوال رسیده بود، یکی از مقربان او در خلوت آن حال با بَراق بگفت. حالی از آن خویشان ۱۰ تفتیش آن حال کرد. ایشان به آن قضیه اقرار کردند. هم در حضور سلطان فرمود تا اعضای ایشان را پاره پاره کردند و <sup>۹۷۴</sup> <sup>정말조서</sup> سلطان را در قلعه / بازداشت و بعد از دو هفته بفرستاد تا سلطان 287/ را زه کمان در گردن کرده هلاک کنند. غیاث الدین فریاد برآورد که نه آخر عهد و پیمان بسته ایم که قصد یکدیگر نکنیم. بی‌موجبی ۱۵ چرا نقض آن روا میدارد. مادرش چون آواز پسر شنید فریاد برآورد. هر دو را خفه کردند، و بدین نسل جملگی لشکر او را هلاک گردانید و سر سلطان غیاث الدین را به حضرت قاآن فرستاد و پیغام داد که شما را دو دشمن بودند: جلال الدین و غیاث الدین. من سر یکی به بندگی فرستادم. این بود حال سلاطین خوارزمشاهی ۲۰ و عاقبت کار ایشان.

در روم سلطان علاء الدین بود و حکایات او در این مدت در ضمن تاریخ جلال الدین گفته شد. در موصل سلطان بدر الدین لولو بود.

## تاریخ ملوک و آتایکان

### در مازندران...

در دیار بکر ملک مظفرالدین صاحب از بیل بود و باقی شهرهای آن بغیر از موصل و توابع آن...

- ۵ و در شام پسران ملک عادل بن ایوب بودند ملک معظم و ملک اشرف، شطری از احوال ملک اشرف در ضمن تاریخ سلطان جلال الدین گفته شد، و در مصر ملک کامل بود پسر ملک عادل بن ایوب.

↓  
۵۳۱۳

### و در مغرب...

و در فارس آتایک سعد بن زنگی بود و در سنه... وفات یافت

- ۱۰ در بیضا و خواجه غیاث الدین یزدی که وزیر و مُدبّر ملک بود واقعه او پنهان داشته، انگشتی وی به قلعه سپید فرستاد؛ و پسرش را آتایک ابوبکر را از بند بیرون آورده حاضر گردانید و در خرگاه برانداخته، با امرای لشکر گفت که آتایک می فرماید که ولی العهد ابوبکر است. سَلَفَر شاه را کمر در گردن انداختند و او آتایک شد.

۱۵

و در کرمان بَرّاق حاجب مستولی بود و صورت حال او در این مدت مذکور، در ضمن تاریخ سلطان غیاث الدین گفته شد.

و در سیستان ملك شمس‌الدین پسر بود.

### تاریخ امرای مغول در خراسان

چینتی‌مور از اقوام قراختائی به امارت آن ملك و ملك مازندران  
موسوم شده بود، و آن حال چنان است که بوقت استخلاص خوارزم  
جوچی‌خان او را به راه شحنگی از قیل خود در خوارزم بگذاشت،  
و در عهد قآن چون چورماغون را به ایران زمین می‌فرستاد فرمود که  
سروران و باشاقان ولایات بنفس خویش به چرپک روند و معاون  
چورماغون باشند. چینتی‌مور از خوارزم بر وفق فرمان روان شد به  
راه شهرستانه و از جوانب دیگر از قبل هر شهزاده‌ای امیری آمده  
بود، و چورماغون نیز از قبل هر شهزاده‌ای امیری را با چینتی‌مور  
نصب کرد. از قبل قآن کلبلات، و نوسال از قبل باتو، و قزل‌بوقا  
از قبل چغتائی، و پیگه از قبل سوزققتنی‌بیکی و شهزادگان. و چون  
چورماغون کار خراسان مهمل گذاشته گذشته بود، فتانان و اوپاش  
هر لحظه تشویشی و اضطرابی در ولایات می‌انداختند و قراچه و  
یغان‌سَنقور که دو امیر سلطان جلال‌الدین بودند در نیشابور و آن  
حدود تاختن می‌کردند، و شحنگان را که چورماغون بر سر آن  
ولایات گذاشته بود بکشتند، و کسانی را که دم اپلی مغول می‌زدند  
می‌گرفتند.

چورماغون چینتی‌مور را و کلبلات را جهت دفع قراچه به حدود  
نیشابور و طوس فرستاد؛ و کلبلات بعد از انهزام قراچه بازگشت.  
و چون خبر اضطراب خوراسان به حضرت قآن رسید فرمان داد تا  
طایز بهادر از بادغیس لشکر کشیده و قراچه را دفع کند و آب  
در منازل / و مساکن ایشان اندازد. به موجب فرمان روان شد.  
در راه شنید که قراچه از کلبلات منهزم گشته، پناه با قلعه اژک

۱۴۸۳  
۱۴۸۴  
۱۴۸۵

سیستان داده. طایر بَهادر به محاصره آن رفت و مدت دو سال تمبها کشید تا آن را مستخلص گردانید؛ و از سیستان ایلچی پیش چیتیمور فرستاد که مصالح کار خراسان از حکم قآن به من مقوض است، دست تصرف از آن کوتاه گردان. [چیتیمور] جواب داد که سخن عصیان اهل خراسان خلاف بوده و به گناه قراچه چندین ولایت و رعیت را چگونه نیست توان کرد به اینهای این حال ایلچی به پندگی قآن بفرستم و بر وجهی که فرمان رسد پیش گیرم. ایلچیان طایر بَهادر به خشم باز گشتند، و چور ماغون ایلچی فرستاد تا او و امرا باز گردند و با لشکری به سوی پیوندد و کار خراسان و مازندران را با طایر بَهادر گذارند.

چیتیمور کُلبلات را که از خواص قآن بود با امرای خراسان و مازندران نامزد بندگی قآن گردانید، و در اثنای آن حال ملک بهاء الدین صُلوک به شرط آنکه او را به بندگی قآن فرستد از قلعه فرو آمد. و چیتیمور از مازندران باز گشت و اکثر اهل قلاع خراسان به آوازه حال ملک بهاء الدین ایل شدند؛ و او چون پیش چیتیمور رسید به اعزاز تمام مخصوص گشت، و از مازندران اصفهید نصره الدین کبود جامه را معین گردانیدند و هر دو در صحبت کُلبلات متوجه حضرت قآن گشتند، در شهر سنه ثلثین و سیمائیه. و چون پیش از آن کسی از امرای این بلاد آنجا نرفته بود، قآن به رسیدن ایشان اهتزاز و تبجح نمود و بفرمود تا طوئها ساختند و ایشان را تمام بنساختند، و بدان سبب چیتیمور و کُلبلات به انواع سیور غامبشی مخصوص گردانید، و فرمود که در این مدت که چور ماغون رفته و چندین ولایت معظم مستخلص گردانیده، هیچ ملک را پیش ما نفرستاد. چیتیمور با قلد عدد و مدد مثل این بندگی به تقدیم رساند آن را پسندیده داشتیم؛ و

امارت خراسان و مازندران باصالت بر وی مقرر گردانید [و فرمود] چورماغون و امرای دیگر در آن مدخل نسازند، و کُلبلات را در حکم شریک او کرد، و اصفهید [را] ملکی از سرحد کبودجامه تا استراباد ارزانی داشت؛ و ملکی اسفراین و جُوین و بیسق و جاجزم و جُوزید و آذغیان بر ملک بهاءالدین مقرر فرمود و هریک

۵ را پائیزه زر و یزلیغ داد. و چپنتیمور چون به حکم قآن تمکن یافت، شرف الدین خوارزمی را به اسم وزارت <sup>موسوم</sup> گردانید از قیل باثو. و بهاءالدین محمد جوینی، پسر شمس الدین صاحب دیوان را به صاحب دیوانی <sup>معیّن</sup> گردانید. و امرای دیگر هریک از قیل شهزاده ای بپیکچی به دیوان فرستادند و کار دیوان رونق و ضبطی یافت. و چپنتیمور باز کوزگوز را به رسالت به بندگی [قآن] فرستاد؛ و کُلبلات مانع می شد و می گفت او اویغور است و متحرمز، و کارها جهت خود سازد. مصلحت نیست. چپنتیمور نشنید. چون آنجا رسید و قآن ۱۵ احوال ولایات پرسید، بر وفق مزاج تقریر می کرد. حضرت را ادای سخن او خوش آمد. او را برحسب دلخواه او و التماس باز گردانید. و چپنتیمور بدان نزدیکی نماند.

چون تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و ملوک و آتاپکان و امرای مغول که در این مدت شش سال مذکور معاصر [اوگتای] ۲۰ قآن بوده اند نوشته شد، باز آغاز تاریخ قآن که بعد از این مدت بوده کنیم و مشروح بنویسیم. <sup>۱۱۱۵</sup> <sup>۱۱۱۶</sup> <sup>۱۱۱۷</sup> <sup>۱۱۱۸</sup> <sup>۱۱۱۹</sup> <sup>۱۱۲۰</sup> <sup>۱۱۲۱</sup> <sup>۱۱۲۲</sup> <sup>۱۱۲۳</sup> <sup>۱۱۲۴</sup> <sup>۱۱۲۵</sup> <sup>۱۱۲۶</sup> <sup>۱۱۲۷</sup> <sup>۱۱۲۸</sup> <sup>۱۱۲۹</sup> <sup>۱۱۳۰</sup> <sup>۱۱۳۱</sup> <sup>۱۱۳۲</sup> <sup>۱۱۳۳</sup> <sup>۱۱۳۴</sup> <sup>۱۱۳۵</sup> <sup>۱۱۳۶</sup> <sup>۱۱۳۷</sup> <sup>۱۱۳۸</sup> <sup>۱۱۳۹</sup> <sup>۱۱۴۰</sup> <sup>۱۱۴۱</sup> <sup>۱۱۴۲</sup> <sup>۱۱۴۳</sup> <sup>۱۱۴۴</sup> <sup>۱۱۴۵</sup> <sup>۱۱۴۶</sup> <sup>۱۱۴۷</sup> <sup>۱۱۴۸</sup> <sup>۱۱۴۹</sup> <sup>۱۱۵۰</sup> <sup>۱۱۵۱</sup> <sup>۱۱۵۲</sup> <sup>۱۱۵۳</sup> <sup>۱۱۵۴</sup> <sup>۱۱۵۵</sup> <sup>۱۱۵۶</sup> <sup>۱۱۵۷</sup> <sup>۱۱۵۸</sup> <sup>۱۱۵۹</sup> <sup>۱۱۶۰</sup> <sup>۱۱۶۱</sup> <sup>۱۱۶۲</sup> <sup>۱۱۶۳</sup> <sup>۱۱۶۴</sup> <sup>۱۱۶۵</sup> <sup>۱۱۶۶</sup> <sup>۱۱۶۷</sup> <sup>۱۱۶۸</sup> <sup>۱۱۶۹</sup> <sup>۱۱۷۰</sup> <sup>۱۱۷۱</sup> <sup>۱۱۷۲</sup> <sup>۱۱۷۳</sup> <sup>۱۱۷۴</sup> <sup>۱۱۷۵</sup> <sup>۱۱۷۶</sup> <sup>۱۱۷۷</sup> <sup>۱۱۷۸</sup> <sup>۱۱۷۹</sup> <sup>۱۱۸۰</sup> <sup>۱۱۸۱</sup> <sup>۱۱۸۲</sup> <sup>۱۱۸۳</sup> <sup>۱۱۸۴</sup> <sup>۱۱۸۵</sup> <sup>۱۱۸۶</sup> <sup>۱۱۸۷</sup> <sup>۱۱۸۸</sup> <sup>۱۱۸۹</sup> <sup>۱۱۹۰</sup> <sup>۱۱۹۱</sup> <sup>۱۱۹۲</sup> <sup>۱۱۹۳</sup> <sup>۱۱۹۴</sup> <sup>۱۱۹۵</sup> <sup>۱۱۹۶</sup> <sup>۱۱۹۷</sup> <sup>۱۱۹۸</sup> <sup>۱۱۹۹</sup> <sup>۱۲۰۰</sup> <sup>۱۲۰۱</sup> <sup>۱۲۰۲</sup> <sup>۱۲۰۳</sup> <sup>۱۲۰۴</sup> <sup>۱۲۰۵</sup> <sup>۱۲۰۶</sup> <sup>۱۲۰۷</sup> <sup>۱۲۰۸</sup> <sup>۱۲۰۹</sup> <sup>۱۲۱۰</sup> <sup>۱۲۱۱</sup> <sup>۱۲۱۲</sup> <sup>۱۲۱۳</sup> <sup>۱۲۱۴</sup> <sup>۱۲۱۵</sup> <sup>۱۲۱۶</sup> <sup>۱۲۱۷</sup> <sup>۱۲۱۸</sup> <sup>۱۲۱۹</sup> <sup>۱۲۲۰</sup> <sup>۱۲۲۱</sup> <sup>۱۲۲۲</sup> <sup>۱۲۲۳</sup> <sup>۱۲۲۴</sup> <sup>۱۲۲۵</sup> <sup>۱۲۲۶</sup> <sup>۱۲۲۷</sup> <sup>۱۲۲۸</sup> <sup>۱۲۲۹</sup> <sup>۱۲۳۰</sup> <sup>۱۲۳۱</sup> <sup>۱۲۳۲</sup> <sup>۱۲۳۳</sup> <sup>۱۲۳۴</sup> <sup>۱۲۳۵</sup> <sup>۱۲۳۶</sup> <sup>۱۲۳۷</sup> <sup>۱۲۳۸</sup> <sup>۱۲۳۹</sup> <sup>۱۲۴۰</sup> <sup>۱۲۴۱</sup> <sup>۱۲۴۲</sup> <sup>۱۲۴۳</sup> <sup>۱۲۴۴</sup> <sup>۱۲۴۵</sup> <sup>۱۲۴۶</sup> <sup>۱۲۴۷</sup> <sup>۱۲۴۸</sup> <sup>۱۲۴۹</sup> <sup>۱۲۵۰</sup> <sup>۱۲۵۱</sup> <sup>۱۲۵۲</sup> <sup>۱۲۵۳</sup> <sup>۱۲۵۴</sup> <sup>۱۲۵۵</sup> <sup>۱۲۵۶</sup> <sup>۱۲۵۷</sup> <sup>۱۲۵۸</sup> <sup>۱۲۵۹</sup> <sup>۱۲۶۰</sup> <sup>۱۲۶۱</sup> <sup>۱۲۶۲</sup> <sup>۱۲۶۳</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۵</sup> <sup>۱۲۶۶</sup> <sup>۱۲۶۷</sup> <sup>۱۲۶۸</sup> <sup>۱۲۶۹</sup> <sup>۱۲۷۰</sup> <sup>۱۲۷۱</sup> <sup>۱۲۷۲</sup> <sup>۱۲۷۳</sup> <sup>۱۲۷۴</sup> <sup>۱۲۷۵</sup> <sup>۱۲۷۶</sup> <sup>۱۲۷۷</sup> <sup>۱۲۷۸</sup> <sup>۱۲۷۹</sup> <sup>۱۲۸۰</sup> <sup>۱۲۸۱</sup> <sup>۱۲۸۲</sup> <sup>۱۲۸۳</sup> <sup>۱۲۸۴</sup> <sup>۱۲۸۵</sup> <sup>۱۲۸۶</sup> <sup>۱۲۸۷</sup> <sup>۱۲۸۸</sup> <sup>۱۲۸۹</sup> <sup>۱۲۹۰</sup> <sup>۱۲۹۱</sup> <sup>۱۲۹۲</sup> <sup>۱۲۹۳</sup> <sup>۱۲۹۴</sup> <sup>۱۲۹۵</sup> <sup>۱۲۹۶</sup> <sup>۱۲۹۷</sup> <sup>۱۲۹۸</sup> <sup>۱۲۹۹</sup> <sup>۱۳۰۰</sup> <sup>۱۳۰۱</sup> <sup>۱۳۰۲</sup> <sup>۱۳۰۳</sup> <sup>۱۳۰۴</sup> <sup>۱۳۰۵</sup> <sup>۱۳۰۶</sup> <sup>۱۳۰۷</sup> <sup>۱۳۰۸</sup> <sup>۱۳۰۹</sup> <sup>۱۳۱۰</sup> <sup>۱۳۱۱</sup> <sup>۱۳۱۲</sup> <sup>۱۳۱۳</sup> <sup>۱۳۱۴</sup> <sup>۱۳۱۵</sup> <sup>۱۳۱۶</sup> <sup>۱۳۱۷</sup> <sup>۱۳۱۸</sup> <sup>۱۳۱۹</sup> <sup>۱۳۲۰</sup> <sup>۱۳۲۱</sup> <sup>۱۳۲۲</sup> <sup>۱۳۲۳</sup> <sup>۱۳۲۴</sup> <sup>۱۳۲۵</sup> <sup>۱۳۲۶</sup> <sup>۱۳۲۷</sup> <sup>۱۳۲۸</sup> <sup>۱۳۲۹</sup> <sup>۱۳۳۰</sup> <sup>۱۳۳۱</sup> <sup>۱۳۳۲</sup> <sup>۱۳۳۳</sup> <sup>۱۳۳۴</sup> <sup>۱۳۳۵</sup> <sup>۱۳۳۶</sup> <sup>۱۳۳۷</sup> <sup>۱۳۳۸</sup> <sup>۱۳۳۹</sup> <sup>۱۳۴۰</sup> <sup>۱۳۴۱</sup> <sup>۱۳۴۲</sup> <sup>۱۳۴۳</sup> <sup>۱۳۴۴</sup> <sup>۱۳۴۵</sup> <sup>۱۳۴۶</sup> <sup>۱۳۴۷</sup> <sup>۱۳۴۸</sup> <sup>۱۳۴۹</sup> <sup>۱۳۵۰</sup> <sup>۱۳۵۱</sup> <sup>۱۳۵۲</sup> <sup>۱۳۵۳</sup> <sup>۱۳۵۴</sup> <sup>۱۳۵۵</sup> <sup>۱۳۵۶</sup> <sup>۱۳۵۷</sup> <sup>۱۳۵۸</sup> <sup>۱۳۵۹</sup> <sup>۱۳۶۰</sup> <sup>۱۳۶۱</sup> <sup>۱۳۶۲</sup> <sup>۱۳۶۳</sup> <sup>۱۳۶۴</sup> <sup>۱۳۶۵</sup> <sup>۱۳۶۶</sup> <sup>۱۳۶۷</sup> <sup>۱۳۶۸</sup> <sup>۱۳۶۹</sup> <sup>۱۳۷۰</sup> <sup>۱۳۷۱</sup> <sup>۱۳۷۲</sup> <sup>۱۳۷۳</sup> <sup>۱۳۷۴</sup> <sup>۱۳۷۵</sup> <sup>۱۳۷۶</sup> <sup>۱۳۷۷</sup> <sup>۱۳۷۸</sup> <sup>۱۳۷۹</sup> <sup>۱۳۸۰</sup> <sup>۱۳۸۱</sup> <sup>۱۳۸۲</sup> <sup>۱۳۸۳</sup> <sup>۱۳۸۴</sup> <sup>۱۳۸۵</sup> <sup>۱۳۸۶</sup> <sup>۱۳۸۷</sup> <sup>۱۳۸۸</sup> <sup>۱۳۸۹</sup> <sup>۱۳۹۰</sup> <sup>۱۳۹۱</sup> <sup>۱۳۹۲</sup> <sup>۱۳۹۳</sup> <sup>۱۳۹۴</sup> <sup>۱۳۹۵</sup> <sup>۱۳۹۶</sup> <sup>۱۳۹۷</sup> <sup>۱۳۹۸</sup> <sup>۱۳۹۹</sup> <sup>۱۴۰۰</sup> <sup>۱۴۰۱</sup> <sup>۱۴۰۲</sup> <sup>۱۴۰۳</sup> <sup>۱۴۰۴</sup> <sup>۱۴۰۵</sup> <sup>۱۴۰۶</sup> <sup>۱۴۰۷</sup> <sup>۱۴۰۸</sup> <sup>۱۴۰۹</sup> <sup>۱۴۱۰</sup> <sup>۱۴۱۱</sup> <sup>۱۴۱۲</sup> <sup>۱۴۱۳</sup> <sup>۱۴۱۴</sup> <sup>۱۴۱۵</sup> <sup>۱۴۱۶</sup> <sup>۱۴۱۷</sup> <sup>۱۴۱۸</sup> <sup>۱۴۱۹</sup> <sup>۱۴۲۰</sup> <sup>۱۴۲۱</sup> <sup>۱۴۲۲</sup> <sup>۱۴۲۳</sup> <sup>۱۴۲۴</sup> <sup>۱۴۲۵</sup> <sup>۱۴۲۶</sup> <sup>۱۴۲۷</sup> <sup>۱۴۲۸</sup> <sup>۱۴۲۹</sup> <sup>۱۴۳۰</sup> <sup>۱۴۳۱</sup> <sup>۱۴۳۲</sup> <sup>۱۴۳۳</sup> <sup>۱۴۳۴</sup> <sup>۱۴۳۵</sup> <sup>۱۴۳۶</sup> <sup>۱۴۳۷</sup> <sup>۱۴۳۸</sup> <sup>۱۴۳۹</sup> <sup>۱۴۴۰</sup> <sup>۱۴۴۱</sup> <sup>۱۴۴۲</sup> <sup>۱۴۴۳</sup> <sup>۱۴۴۴</sup> <sup>۱۴۴۵</sup> <sup>۱۴۴۶</sup> <sup>۱۴۴۷</sup> <sup>۱۴۴۸</sup> <sup>۱۴۴۹</sup> <sup>۱۴۵۰</sup> <sup>۱۴۵۱</sup> <sup>۱۴۵۲</sup> <sup>۱۴۵۳</sup> <sup>۱۴۵۴</sup> <sup>۱۴۵۵</sup> <sup>۱۴۵۶</sup> <sup>۱۴۵۷</sup> <sup>۱۴۵۸</sup> <sup>۱۴۵۹</sup> <sup>۱۴۶۰</sup> <sup>۱۴۶۱</sup> <sup>۱۴۶۲</sup> <sup>۱۴۶۳</sup> <sup>۱۴۶۴</sup> <sup>۱۴۶۵</sup> <sup>۱۴۶۶</sup> <sup>۱۴۶۷</sup> <sup>۱۴۶۸</sup> <sup>۱۴۶۹</sup> <sup>۱۴۷۰</sup> <sup>۱۴۷۱</sup> <sup>۱۴۷۲</sup> <sup>۱۴۷۳</sup> <sup>۱۴۷۴</sup> <sup>۱۴۷۵</sup> <sup>۱۴۷۶</sup> <sup>۱۴۷۷</sup> <sup>۱۴۷۸</sup> <sup>۱۴۷۹</sup> <sup>۱۴۸۰</sup> <sup>۱۴۸۱</sup> <sup>۱۴۸۲</sup> <sup>۱۴۸۳</sup> <sup>۱۴۸۴</sup> <sup>۱۴۸۵</sup> <sup>۱۴۸۶</sup> <sup>۱۴۸۷</sup> <sup>۱۴۸۸</sup> <sup>۱۴۸۹</sup> <sup>۱۴۹۰</sup> <sup>۱۴۹۱</sup> <sup>۱۴۹۲</sup> <sup>۱۴۹۳</sup> <sup>۱۴۹۴</sup> <sup>۱۴۹۵</sup> <sup>۱۴۹۶</sup> <sup>۱۴۹۷</sup> <sup>۱۴۹۸</sup> <sup>۱۴۹۹</sup> <sup>۱۵۰۰</sup> <sup>۱۵۰۱</sup> <sup>۱۵۰۲</sup> <sup>۱۵۰۳</sup> <sup>۱۵۰۴</sup> <sup>۱۵۰۵</sup> <sup>۱۵۰۶</sup> <sup>۱۵۰۷</sup> <sup>۱۵۰۸</sup> <sup>۱۵۰۹</sup> <sup>۱۵۱۰</sup> <sup>۱۵۱۱</sup> <sup>۱۵۱۲</sup> <sup>۱۵۱۳</sup> <sup>۱۵۱۴</sup> <sup>۱۵۱۵</sup> <sup>۱۵۱۶</sup> <sup>۱۵۱۷</sup> <sup>۱۵۱۸</sup> <sup>۱۵۱۹</sup> <sup>۱۵۲۰</sup> <sup>۱۵۲۱</sup> <sup>۱۵۲۲</sup> <sup>۱۵۲۳</sup> <sup>۱۵۲۴</sup> <sup>۱۵۲۵</sup> <sup>۱۵۲۶</sup> <sup>۱۵۲۷</sup> <sup>۱۵۲۸</sup> <sup>۱۵۲۹</sup> <sup>۱۵۳۰</sup> <sup>۱۵۳۱</sup> <sup>۱۵۳۲</sup> <sup>۱۵۳۳</sup> <sup>۱۵۳۴</sup> <sup>۱۵۳۵</sup> <sup>۱۵۳۶</sup> <sup>۱۵۳۷</sup> <sup>۱۵۳۸</sup> <sup>۱۵۳۹</sup> <sup>۱۵۴۰</sup> <sup>۱۵۴۱</sup> <sup>۱۵۴۲</sup> <sup>۱۵۴۳</sup> <sup>۱۵۴۴</sup> <sup>۱۵۴۵</sup> <sup>۱۵۴۶</sup> <sup>۱۵۴۷</sup> <sup>۱۵۴۸</sup> <sup>۱۵۴۹</sup> <sup>۱۵۵۰</sup> <sup>۱۵۵۱</sup> <sup>۱۵۵۲</sup> <sup>۱۵۵۳</sup> <sup>۱۵۵۴</sup> <sup>۱۵۵۵</sup> <sup>۱۵۵۶</sup> <sup>۱۵۵۷</sup> <sup>۱۵۵۸</sup> <sup>۱۵۵۹</sup> <sup>۱۵۶۰</sup> <sup>۱۵۶۱</sup> <sup>۱۵۶۲</sup> <sup>۱۵۶۳</sup> <sup>۱۵۶۴</sup> <sup>۱۵۶۵</sup> <sup>۱۵۶۶</sup> <sup>۱۵۶۷</sup> <sup>۱۵۶۸</sup> <sup>۱۵۶۹</sup> <sup>۱۵۷۰</sup> <sup>۱۵۷۱</sup> <sup>۱۵۷۲</sup> <sup>۱۵۷۳</sup> <sup>۱۵۷۴</sup> <sup>۱۵۷۵</sup> <sup>۱۵۷۶</sup> <sup>۱۵۷۷</sup> <sup>۱۵۷۸</sup> <sup>۱۵۷۹</sup> <sup>۱۵۸۰</sup> <sup>۱۵۸۱</sup> <sup>۱۵۸۲</sup> <sup>۱۵۸۳</sup> <sup>۱۵۸۴</sup> <sup>۱۵۸۵</sup> <sup>۱۵۸۶</sup> <sup>۱۵۸۷</sup> <sup>۱۵۸۸</sup> <sup>۱۵۸۹</sup> <sup>۱۵۹۰</sup> <sup>۱۵۹۱</sup> <sup>۱۵۹۲</sup> <sup>۱۵۹۳</sup> <sup>۱۵۹۴</sup> <sup>۱۵۹۵</sup> <sup>۱۵۹۶</sup> <sup>۱۵۹۷</sup> <sup>۱۵۹۸</sup> <sup>۱۵۹۹</sup> <sup>۱۶۰۰</sup> <sup>۱۶۰۱</sup> <sup>۱۶۰۲</sup> <sup>۱۶۰۳</sup> <sup>۱۶۰۴</sup> <sup>۱۶۰۵</sup> <sup>۱۶۰۶</sup> <sup>۱۶۰۷</sup> <sup>۱۶۰۸</sup> <sup>۱۶۰۹</sup> <sup>۱۶۱۰</sup> <sup>۱۶۱۱</sup> <sup>۱۶۱۲</sup> <sup>۱۶۱۳</sup> <sup>۱۶۱۴</sup> <sup>۱۶۱۵</sup> <sup>۱۶۱۶</sup> <sup>۱۶۱۷</sup> <sup>۱۶۱۸</sup> <sup>۱۶۱۹</sup> <sup>۱۶۲۰</sup> <sup>۱۶۲۱</sup> <sup>۱۶۲۲</sup> <sup>۱۶۲۳</sup> <sup>۱۶۲۴</sup> <sup>۱۶۲۵</sup> <sup>۱۶۲۶</sup> <sup>۱۶۲۷</sup> <sup>۱۶۲۸</sup> <sup>۱۶۲۹</sup> <sup>۱۶۳۰</sup> <sup>۱۶۳۱</sup> <sup>۱۶۳۲</sup> <sup>۱۶۳۳</sup> <sup>۱۶۳۴</sup> <sup>۱۶۳۵</sup> <sup>۱۶۳۶</sup> <sup>۱۶۳۷</sup> <sup>۱۶۳۸</sup> <sup>۱۶۳۹</sup> <sup>۱۶۴۰</sup> <sup>۱۶۴۱</sup> <sup>۱۶۴۲</sup> <sup>۱۶۴۳</sup> <sup>۱۶۴۴</sup> <sup>۱۶۴۵</sup> <sup>۱۶۴۶</sup> <sup>۱۶۴۷</sup> <sup>۱۶۴۸</sup> <sup>۱۶۴۹</sup> <sup>۱۶۵۰</sup> <sup>۱۶۵۱</sup> <sup>۱۶۵۲</sup> <sup>۱۶۵۳</sup> <sup>۱۶۵۴</sup> <sup>۱۶۵۵</sup> <sup>۱۶۵۶</sup> <sup>۱۶۵۷</sup> <sup>۱۶۵۸</sup> <sup>۱۶۵۹</sup> <sup>۱۶۶۰</sup> <sup>۱۶۶۱</sup> <sup>۱۶۶۲</sup> <sup>۱۶۶۳</sup> <sup>۱۶۶۴</sup> <sup>۱۶۶۵</sup> <sup>۱۶۶۶</sup> <sup>۱۶۶۷</sup> <sup>۱۶۶۸</sup> <sup>۱۶۶۹</sup> <sup>۱۶۷۰</sup> <sup>۱۶۷۱</sup> <sup>۱۶۷۲</sup> <sup>۱۶۷۳</sup> <sup>۱۶۷۴</sup> <sup>۱۶۷۵</sup> <sup>۱۶۷۶</sup> <sup>۱۶۷۷</sup> <sup>۱۶۷۸</sup> <sup>۱۶۷۹</sup> <sup>۱۶۸۰</sup> <sup>۱۶۸۱</sup> <sup>۱۶۸۲</sup> <sup>۱۶۸۳</sup> <sup>۱۶۸۴</sup> <sup>۱۶۸۵</sup> <sup>۱۶۸۶</sup> <sup>۱۶۸۷</sup> <sup>۱۶۸۸</sup> <sup>۱۶۸۹</sup> <sup>۱۶۹۰</sup> <sup>۱۶۹۱</sup> <sup>۱۶۹۲</sup> <sup>۱۶۹۳</sup> <sup>۱۶۹۴</sup> <sup>۱۶۹۵</sup> <sup>۱۶۹۶</sup> <sup>۱۶۹۷</sup> <sup>۱۶۹۸</sup> <sup>۱۶۹۹</sup> <sup>۱۷۰۰</sup> <sup>۱۷۰۱</sup> <sup>۱۷۰۲</sup> <sup>۱۷۰۳</sup> <sup>۱۷۰۴</sup> <sup>۱۷۰۵</sup> <sup>۱۷۰۶</sup> <sup>۱۷۰۷</sup> <sup>۱۷۰۸</sup> <sup>۱۷۰۹</sup> <sup>۱۷۱۰</sup> <sup>۱۷۱۱</sup> <sup>۱۷۱۲</sup> <sup>۱۷۱۳</sup> <sup>۱۷۱۴</sup> <sup>۱۷۱۵</sup> <sup>۱۷۱۶</sup> <sup>۱۷۱۷</sup> <sup>۱۷۱۸</sup> <sup>۱۷۱۹</sup> <sup>۱۷۲۰</sup> <sup>۱۷۲۱</sup> <sup>۱۷۲۲</sup> <sup>۱۷۲۳</sup> <sup>۱۷۲۴</sup> <sup>۱۷۲۵</sup> <sup>۱۷۲۶</sup> <sup>۱۷۲۷</sup> <sup>۱۷۲۸</sup> <sup>۱۷۲۹</sup> <sup>۱۷۳۰</sup> <sup>۱۷۳۱</sup> <sup>۱۷۳۲</sup> <sup>۱۷۳۳</sup> <sup>۱۷۳۴</sup> <sup>۱۷۳۵</sup> <sup>۱۷۳۶</sup> <sup>۱۷۳۷</sup> <sup>۱۷۳۸</sup> <sup>۱۷۳۹</sup> <sup>۱۷۴۰</sup> <sup>۱۷۴۱</sup> <sup>۱۷۴۲</sup> <sup>۱۷۴۳</sup> <sup>۱۷۴۴</sup> <sup>۱۷۴۵</sup> <sup>۱۷۴۶</sup> <sup>۱۷۴۷</sup> <sup>۱۷۴۸</sup> <sup>۱۷۴۹</sup> <sup>۱۷۵۰</sup> <sup>۱۷۵۱</sup> <sup>۱۷۵۲</sup> <sup>۱۷۵۳</sup> <sup>۱۷۵۴</sup> <sup>۱۷۵۵</sup> <sup>۱۷۵۶</sup> <sup>۱۷۵۷</sup> <sup>۱۷۵۸</sup> <sup>۱۷۵۹</sup> <sup>۱۷۶۰</sup> <sup>۱۷۶۱</sup> <sup>۱۷۶۲</sup> <sup>۱۷۶۳</sup> <sup>۱۷۶۴</sup> <sup>۱۷۶۵</sup> <sup>۱۷۶۶</sup> <sup>۱۷۶۷</sup> <sup>۱۷۶۸</sup> <sup>۱۷۶۹</sup> <sup>۱۷۷۰</sup> <sup>۱۷۷۱</sup> <sup>۱۷۷۲</sup> <sup>۱۷۷۳</sup> <sup>۱۷۷۴</sup> <sup>۱۷۷۵</sup> <sup>۱۷۷۶</sup> <sup>۱۷۷۷</sup> <sup>۱۷۷۸</sup> <sup>۱۷۷۹</sup> <sup>۱۷۸۰</sup> <sup>۱۷۸۱</sup> <sup>۱۷۸۲</sup> <sup>۱۷۸۳</sup> <sup>۱۷۸۴</sup> <sup>۱۷۸۵</sup> <sup>۱۷۸۶</sup> <sup>۱۷۸۷</sup> <sup>۱۷۸۸</sup> <sup>۱۷۸۹</sup> <sup>۱۷۹۰</sup> <sup>۱۷۹۱</sup> <sup>۱۷۹۲</sup> <sup>۱۷۹۳</sup> <sup>۱۷۹۴</sup> <sup>۱۷۹۵</sup> <sup>۱۷۹۶</sup> <sup>۱۷۹۷</sup> <sup>۱۷۹۸</sup> <sup>۱۷۹۹</sup> <sup>۱۸۰۰</sup> <sup>۱۸۰۱</sup> <sup>۱۸۰۲</sup> <sup>۱۸۰۳</sup> <sup>۱۸۰۴</sup> <sup>۱۸۰۵</sup> <sup>۱۸۰۶</sup> <sup>۱۸۰۷</sup> <sup>۱۸۰۸</sup> <sup>۱۸۰۹</sup> <sup>۱۸۱۰</sup> <sup>۱۸۱۱</sup> <sup>۱۸۱۲</sup> <sup>۱۸۱۳</sup> <sup>۱۸۱۴</sup> <sup>۱۸۱۵</sup> <sup>۱۸۱۶</sup> <sup>۱۸۱۷</sup> <sup>۱۸۱۸</sup> <sup>۱۸۱۹</sup> <sup>۱۸۲۰</sup> <sup>۱۸۲۱</sup> <sup>۱۸۲۲</sup> <sup>۱۸۲۳</sup> <sup>۱۸۲۴</sup> <sup>۱۸۲۵</sup> <sup>۱۸۲۶</sup> <sup>۱۸۲۷</sup> <sup>۱۸۲۸</sup> <sup>۱۸۲۹</sup> <sup>۱۸۳۰</sup> <sup>۱۸۳۱</sup> <sup>۱۸۳۲</sup> <sup>۱۸۳۳</sup> <sup>۱۸۳۴</sup> <sup>۱۸۳۵</sup> <sup>۱۸۳۶</sup> <sup>۱۸۳۷</sup> <sup>۱۸۳۸</sup> <sup>۱۸۳۹</sup> <sup>۱۸۴۰</sup> <sup>۱۸۴۱</sup> <sup>۱۸۴۲</sup> <sup>۱۸۴۳</sup> <sup>۱۸۴۴</sup> <sup>۱۸۴۵</sup> <sup>۱۸۴۶</sup> <sup>۱۸۴۷</sup> <sup>۱۸۴۸</sup> <sup>۱۸۴۹</sup> <sup>۱۸۵۰</sup> <sup>۱۸۵۱</sup> <sup>۱۸۵۲</sup> <sup>۱۸۵۳</sup> <sup>۱۸۵۴</sup> <sup>۱۸۵۵</sup> <sup>۱۸۵۶</sup> <sup>۱۸۵۷</sup> <sup>۱۸۵۸</sup> <sup>۱۸۵۹</sup> <sup>۱۸۶۰</sup> <sup>۱۸۶۱</sup> <sup>۱۸۶۲</sup> <sup>۱۸۶۳</sup> <sup>۱۸۶۴</sup> <sup>۱۸۶۵</sup> <sup>۱۸۶۶</sup> <sup>۱۸۶۷</sup> <sup>۱۸۶۸</sup> <sup>۱۸۶۹</sup> <sup>۱۸۷۰</sup> <sup>۱۸۷۱</sup> <sup>۱۸۷۲</sup> <sup>۱۸۷۳</sup> <sup>۱۸۷۴</sup> <sup>۱۸۷۵</sup> <sup>۱۸۷۶</sup> <sup>۱۸۷۷</sup> <sup>۱۸۷۸</sup> <sup>۱۸۷۹</sup> <sup>۱۸۸۰</sup> <sup>۱۸۸۱</sup> <sup>۱۸۸۲</sup> <sup>۱۸۸۳</sup> <sup>۱۸۸۴</sup> <sup>۱۸۸۵</sup> <sup>۱۸۸۶</sup> <sup>۱۸۸۷</sup> <sup>۱۸۸۸</sup> <sup>۱۸۸۹</sup> <sup>۱۸۹۰</sup> <sup>۱۸۹۱</sup> <sup>۱۸۹۲</sup> <sup>۱۸۹۳</sup> <sup>۱۸۹۴</sup> <sup>۱۸۹۵</sup> <sup>۱۸۹۶</sup> <sup>۱۸۹۷</sup> <sup>۱۸۹۸</sup> <sup>۱۸۹۹</sup> <sup>۱۹۰۰</sup> <sup>۱۹۰۱</sup> <sup>۱۹۰۲</sup> <sup>۱۹۰۳</sup> <sup>۱۹۰۴</sup> <sup>۱۹۰۵</sup> <sup>۱۹۰۶</sup> <sup>۱۹۰۷</sup> <sup>۱۹۰۸</sup> <sup>۱۹۰۹</sup> <sup>۱۹۱۰</sup> <sup>۱۹۱۱</sup> <sup>۱۹۱۲</sup> <sup>۱۹۱۳</sup> <sup>۱۹۱۴</sup> <sup>۱۹۱۵</sup> <sup>۱۹۱۶</sup> <sup>۱۹۱۷</sup> <sup>۱۹۱۸</sup> <sup>۱۹۱۹</sup> <sup>۱۹۲۰</sup> <sup>۱۹۲۱</sup> <sup>۱۹۲۲</sup> <sup>۱۹۲۳</sup> <sup>۱۹۲۴</sup> <sup>۱۹۲۵</sup> <sup>۱۹۲۶</sup> <sup>۱۹۲۷</sup> <sup>۱۹۲۸</sup> <sup>۱۹۲۹</sup> <sup>۱۹۳۰</sup> <sup>۱۹۳۱</sup> <sup>۱۹۳۲</sup> <sup>۱۹۳۳</sup> <sup>۱۹۳۴</sup> <sup>۱۹۳۵</sup> <sup>۱۹۳۶</sup> <sup>۱۹۳۷</sup> <sup>۱۹۳۸</sup> <sup>۱۹۳۹</sup> <sup>۱۹۴۰</sup> <sup>۱۹۴۱</sup> <sup>۱۹۴۲</sup> <sup>۱۹۴۳</sup> <sup>۱۹۴۴</sup> <sup>۱۹۴۵</sup> <sup>۱۹۴۶</sup> <sup>۱۹۴۷</sup> <sup>۱۹۴۸</sup> <sup>۱۹۴۹</sup> <sup>۱۹۵۰</sup> <sup>۱۹۵۱</sup> <sup>۱۹۵۲</sup>

### تاریخ اَوِگِتائی قَاآن از ابتدای قُونِی پیل

که سال گوسفند باشد واقع در جمادی الاولی سنه اِثْنَتَین وَ ثَلْثَینَ وَ سِتِّمِائَه تا انتهای هُوکَاژ پیل که سال گاو باشد واقع در شعبان سنه ثَمَانْ وَ ثَلْثَینَ وَ سِتِّمِائَه که مدت هفت سال باشد؛ و در این مدت قُورپَلتائی بزرگت کرده، شهزادگان و امرا را به ولایات قَبِیچاق و ماچین و دیگر مواضع فرستاد و در هر موضع عمارات عالی / از بنای شهرها و کوشکها فرموده، و در سال آخرین که سیزدهم سال است از جلوس او و پانزدهم از وفات چینگگیزخان بود وفات یافته است.

### ۱۰ حکایت قورپَلتائی ساختن قَاآن و نامزدگردانیدن شهزادگان و امرا را به اطراف ممالک

قَاآن بعد از آن در سال اسب که از فتح ممالک خِتای مراجعت نمود، در موضع طَالَانْ دَابَّان جمعیت ساخته قُورپَلتائی کرده بود، و در این سال گوسپند می خواست که باز جمیع اولاد و اقارب و امرا را جمع گرداند و به تجدید ایشان را یاسا و احکام بشنواند. تمامت ۱۵ بر وفق فرمان حاضر شدند و جمله را به انواع سُبُور غامبشی و عاطفت مخصوص گردانیده. يك ماه متواتر به موافقت اقارب در طویها صبح به غبوق پیوست و بر عادت مألوف مجموع اموالی که

[در خزاین] جمع شده بود به جماعت بخشید. و چون از طوئی و عشرت فارغ شدند، روی به ترتیب مهام مُلك و لشکر آورد. و چون هنوز بعضی از اطرافِ ممالك مستخلص نگشته بود و در بعضی ولایات طایفه‌ای عصیان می‌ورزیدند، به تدارك آن امور مشغول گشته، هر کس از اقارب را به طرفی نامزد می‌فرمود، و بنفس خویش عازم آنکه به دشت قِپچاق رود.

مُونُكْهَ قَاآن باز آنکه هنوز در عنفوان جوانی بود، از راه کمال عقل و رای پیرانه که داشت، بر حرکت قَاآن تذکری کرد و گفت: ما جمله پسران و برادران فرمان نافذ را مترصد ایستاده‌ایم تا به هر چه اشارت رسد جان‌سپاری نماییم. و قَاآن به تماشا و عشرت و <sup>۱۰</sup> ~~چیز غامب~~ اشتغال نماید، و متحملِ مشاق و زحمات اسفار نگردد؛ والا فایدهٔ خویشان بسیار چه تواند بود؟! چمپور حاضران آن سخن کاملانه را پسندیده داشتند و آن را مقتدا و دستور ساختند. و رای مبارک قَاآن بر آن قرار گرفت که از شهزادگان باثو و گُیوگْخان و مُونُكْهَ قَاآن و قَدَّآن با جمعی دیگر از شهزادگان و لشکری فراوان متوجه ولایات قِپچاق و اوروس و پُولَر و ماچار و باشغُرْد و آس و سُوْداق و آن حدود روند و تمامی آن را مستخلص گردانند. و ایشان به اَلکستعداد مشغول شدند. و هم در آن سال در صحرائِ سیچانك [اوگتای] قَاآن [کُچو] پسرِ خویش را و شهزاده قُوْتوقُو را پسر [جُوجی قَسار] به جانبِ ماچین که آن را نَنگِیاس می‌گویند نامزد فرمود.

و ایشان برگفتند و شهرهای سَنگْکِیْمَبُو و کِرِیْمَبُو را بگرفتند و بر گذر ولایت تبت را غارت کردند. و هم در آن سال هُوْقُوْتور را با لشکری به جانب کشمیر و هندوستان فرستادند؛ و ایشان نیز بعضی ولایات را بگرفتند و تاراج کردند. و هم در این سال



قوبچور چهارپای معین گردانیدند به قرار آنکه از هر صد سر يك سر بدهند؛ و فرمودند که از هر ده تَغَارْ غَلَه تَغَارْ غَلَه بدهند تا بر مساکن صرف کنند. و به سبب آن که تردد ایلچیان از خدمت شهزادگان و هم از حضرت قآن پیش ایشان جهت مصالح و مهمات ضروری بود، در تمامت ممالک یائنها بنهادند و آن را بایان یام خواندند، و جهت آن یائنها نهادن ایلچیان را از قَبَلِ شهزادگان بدین تفصیل معین و مقَرّر گردانیدند.

از جانب قآن: بیتکچی قورپدائی  
از جانب چغتائی: اپمگچین تاپچیوتائی  
از جانب باتو: سوقو مولچتائی  
از جانب تولوئی خان: آلچیه به فرمان سوزققتنی بیکی رفته بود.  
امرای مذکور برفتند و در تمامت ولایات و ممالک بر طول و عرض اقالیم یام بایان ببستند.

و قآن به اطراف ممالک یزلپخ فرستادند مشتمل بر آن که هیچ آفریده یکدیگر را تعرض نرسانند و قوی بر ضعیف ۱۵  
زور و زیادتی نکند و تطاول نجوید. و خلائق آسوده گشتند و آوازۀ عدل / او منتشر شد. /290

حکایت جنگها که شهزادگان و لشکر مُغول در دشت قَبچاق  
و بلغار و اوروس و مَکَس و آلان و ماجاز و پولاژ و  
باشغَرْد کرده اند

۲۰

شهزادگان که به فتح دشت قَبچاق و آن حدود نامزد بودند از فرزندان تولوئی خان پسر مهتر مُونگکه قآن و برادرش بوجک، و از اُوروغ اوگتای قآن پسر مهتر گُیوک خان و برادرش قَدان، و

از فرزندان چغتائی بُورِی و بایذار و کولگان برادر قاتآن و پسران  
 چوچی باثو و اوردّه و شبّات و تنگقوت و از امرای معتبر  
 سوبدای بَهاذر با چند امیر دیگر با ایشان بهم تمامت به اتفاق در  
 بهار بیچین پیل که سال بوزینه باشد واقع در جمادی الاخره سنّه  
 ۵ ثلث و ثلثین و ستمائنه روان شدند، و در راه تابستان کرده پایین  
 گاه در حدود بلغار به اوروغ باثو و اوردّه و شبّان و تنگقوت که  
 هم نامزد آن حدود بودند پیوستند، و از آنجا باثو با شبّان و  
 بُورلدائی لشکر بقصد پُولز و باشغرد بر نشست و برفت، و به  
 اندک مدتی بی زیادت زحمتی آن را بگرفت.

۱۰ و آن حال چنان بوده که پُولز قومی بسیار بودند بر ملت  
 نصاری، و سرحد ولایت ایشان به فرنگ متصل. و چون آوازه  
 حرکت باثو و امرا شنیدند مستعد گشته، با چهل تومان لشکر  
 نامدار در حرکت آمدند. و شبّان که با ده هزار مرد مَنقَلای بود  
 خبر فرستاد که ایشان اضعاف لشکر مَنقُلانند تمامت بَهاذر.

۱۵ و چون هردو لشکر برابر هم صفوف برآراستند، باثو بر عادت  
 چینگگیزخان بر بالای پشته رفت و یک شبانه روز به حضرت حق  
 تعالی تضرّع و زاری کرد و مُسلمانان را فرمود تا به جمعیت دَها  
 کردند. و آبی بزرگ در میان بود و باثو و بُورلدائی شبانه بر آب  
 عبره کردند و جنگ در پیوستند. شبّان برادر باثو بنفس خویش در  
 ۲۰ حرب آمد، و امیر بُورلدائی با تمامت لشکرها بیکبار حمله کردند و  
 روی به سراپرده کِلَر که پادشاه ایشان بود نهادند و طنابها به  
 شمشیر بیریدند. از انداختن سراپرده لشکر ایشان دل شکسته  
 منہزم شدند، و مَنقُلان چون شیر دلیر که در صید افتد بر عقب  
 ایشان می رفتند و می زدند و می کشتند تا اکثر آن لشکر را نیست  
 ۲۵ گردانیدند. و آن ولایات مستخلص شد. و از جمله کارهای بزرگ

یکی آن فتح بود. و پولر و باشغزُد مملکتی عظیم است و مواضع صعب، مع هذا که در آن زمان مسخر کردند، باز یاغی شدند و هنوز تمام مستخلص نیست؛ و پادشاهان آنجا را کَلَر خوانند.

بعد از آن در زمستان شهزادگان و امرا به رودخانه های چایاق

- جمع شدند و امیر سُویدائی را با لشکری به ولایت آس و حدود بُلغار ۵ فرستادند و تا شهر کویک و دیگر ولایات آن حدود رفتند و لشکر آنجا را شکسته ایل گردانیدند؛ و امرای آنجا بایان و چپقو بیامدند و شهزادگان [را] اُولجا میبشپ کرده و سُوژ غامبشپ یافته باز گشتند، و باز یاغی شدند. و دیگر باره سُویدائی بهادر را بفرستادند تا بگیرفت. و بعد از آن شهزادگان کینگاچ کرده، هریک با لشکر ۱۰

- خویش به چیزگه روان شدند، و ولایاتی را که بر ممر افتاد مصاف کرده بستند. و مُونگگه قآن از دست چپ بر کنار دریا به چیزگه می رفت بچمان که از متهتکان امرای آنجا بود از جماعت قپچاقان از قوم اُولیرلیک و قاپچر اُوگوله از قوم آس، هر دو را بگیرفت؛ و آن چنان بود که این بچمان / با قومی دیگر از دزدان از شمشیر ۱۵

جسته بود و از گریختگان دیگر جمعی بدو متصل شدند، و بر هر طرفی می زد و چیزی می ربود، و روز به روز فتنه او زیادت می شد. و مستقری نداشت، بدان سبب لشکر مغول او را به دست

نمی توانستند آورد و در میان بیشه های کنار ایتیل پنهان می بود.

- مُونگگه قآن فرمود تا دو یست کشتی بساختند و در هریک صد ۲۰ مرد مغول تمام سلاح بنشانند، و او با برادر خود بوجک بر هر دو طرف آب یزگه کرده می رفتند. در بیشه های از بیشه های ایتیل از سرگین تازه و غیره از خیل خانه یافتند که بر فور کُزچ کرده باشد. و در آن میانه پیرزنی بیمار یافتند. از او معلوم کرده که بچمان به جزیره ای نقل کرده، و آنچه در آن مدت از فساد و فتنه به دست ۲۵

آورده، تمامت در آن جزیره است. و سبب آن که کشتی حاضر نبود از ایتیل نمی‌شایست گذشت. ناگاه بادی سخت برخاست و آب در تَمُوج آمد و از گذر جزیره با جانبی دیگر افتاد و به اثر دولت مُونگگه‌قاآن زمین ظاهر شد. [مُونگگه‌قاآن] فرمود تا لشکرها درآوند و او را بگیرند، و اتباع او را بعضی به تیغ و بعضی را به آب هلاک گردانیدند و اَسْوَال بسیار از آنجا بیرون آوردند. و بَچْمان التماس کرد تا مُونگگه‌قاآن به دست مبارک خود کار او به کفایت رساند. اشارت فرمود تا برادرش بُوچک بَچْمان را به دو نیم زد، و قَاجِرْ اُوگوله را از امرای آس هم بکشتند؛ و آن تابستان ۱۰ آنجا مقام کرد.

بعد از آن در تاقیْقُو پیل که سال مرغ باشد موافق شهر سنه اَرْبَع وَ ثَلَاثِینَ وَ سِتِّمِائِه پسران جُوچی: بَاتُو و اُوژده و بَزْکِه، و پسر [ان] اوغتای قاآن: قَدَّان و کُیوک خان و مُونگگه‌قاآن، و پسر زاده چَغْتائی: بُورِی، و پسر چینگگیزخان: کُولگان به جنگ بُوْقَشِی ۱۵ و بُرْطاس و بَزْجان برنشستند و به اندک مدت بگیرفتند. و پاییز سال مذکور تمامت شهزادگان که آنجا بودند به جمعیت قُوریلْتائی ساختند و باتفاق به جنگ اوروس برنشستند. بَاتُو و اُوژده و کُیوک خان و مُونگگه‌قاآن و کُولگان و قَدَّان و بُورِی باتفاق شهر ریازان را محاصره کردند و به سه روز بستند، و بعد از آن شهر ۲۰ ایکه را نیز بستند، و کُولگان را آنجا زخم رسید و وفات یافت؛ و رُمان نام از امرای اوروس با لشکری پیش آمد. او را بشکستند [و بکشتند]، و شهر (مُسْکَاو) را نیز باتفاق به پنج روز بگیرفتند؛ و امیر آن شهر را اُولائی تِیمُور نام بکشتند، و شهر یُوزْگی بزرگ را محاصره کرده به هشت روز بستند؛ و ایشان جنگهای سخت ۲۵ می‌کردند و مُونگگه‌قاآن بنفس خود بهادرپها کرد تا ایشان را

بشکست، و شهر قیسر قلا که اصل ولایت وریز<sup>۱۵۳۱</sup> است باتفاق در پنج روز بگرفتند، و امیر آن ولایت یکهُ یوزگو بگریخت و در بیشه رفت. او را نیز بگرفتند و بکشتند.

بعد از آن از آنجا بازگشته کینگاچ کردند که تومان تومان به

- ۵ چرگه می‌روند و هر شهر و ولایت و قلعه که پیش می‌آید می‌ستانند و خراب می‌کنند. باتو در آن گذر به شهر کسل ایشکه رسیده و دو ماه محاصره کرده، نتوانسته است مستخر کردن. بعد از آن قدآن و بُوری بر رسیدند و به سه روز بگرفتند. آنگاه به خانه‌ها فرو آمدند و استراحت نمودند، و بعد از آن در ثوقائی پیل که سال سگ باشد، موافق شهر سنه خَمَسَ وَ ثَلْثِینَ وَ سِتِّمِائِه پاییز گاه مُوئُگْکَه ۱۰ قآن و قدآن به جانب چَرکَس برنشستند، و در زمستان پادشاه آنجا را بکشتند. ثوقان نام و شَبَّان و بُوچک و بُوری به جانب ولایت قِریم برنشستند از قوم چیچامان ثاتقرا را بگرفتند، و بِرْگَه به جانب قِنچاق برنشست و اَرْجَمَاک و قوران ماس و قبران مقدمان مِکْروتی بستند بعد از آن در قاقاییل سال خوک موافق شهر ۱۵ سنه سِتْ وَ ثَلْثِینَ وَ سِتِّمِائِه گُیوگْخان و مُوئُگْکَه قآن و قدآن و بُوری به جانب شهر مَگَس برنشستند؛ و در زمستان بعد از یک ماه و پانزده روز محاصره بستند و هم در آن چرپک بودند که سال موش درآمد. در بهارگاه چرپکی معین کرده به بُوقدای دادند و به جانب تِیْمُوز قَهْلَقَه / فرستادند تا آن را و ولایت وی را بستد؛ و ۲۰ گُیوگْخان و مُوئُگْکَه قآن در پاییز آن سال به حکم قآن بازگشتند و در سال گاو موافق شهر سنه ثَمَان وَ ثَلْثِینَ وَ سِتِّمِائِه با اردوهای خویش فرو آمد.

حکایت عمارت‌های عالی که در این مدت که شهزادگان به  
جانب قِیچاق رفته بودند تا مراجعت نمودند فرموده، و  
ذکر منازل و مراحل و ییلاق‌ها و قشلاق‌های او

- قآن از ابتدای قونین ییل سال گوسپند موافق شهر سنه  
۵ اِثْنَتَیْنِ وَ ثَلَاثَیْنِ وَ سِتِّمِائَه که شهزادگان رابه جانب [دشت]  
قِیچاق فرستاد تا هُوکاز ییل موافق سنه ثَمَانِ وَ ثَلَاثَیْنِ وَ سِتِّمِائَه که  
كُیوك خان و مُوئنگكه قآن مراجعت نمودند، مدت هفت سال همواره  
به عیش و چَرغامِیشی مشغول بود و او از یایلاق‌ها به قشلاق‌ها و  
از قشلاق‌ها به یایلاق‌ها کامران و شادمان انتقال می‌فرمود و همواره  
۱۰ با خاتونانِ خوبِ منظر و دلبرانِ ماه‌پیکر به استیفای [اصناف]  
لذات اشتغال می‌نمود، و عموم اوقات خاطرِ مبارک را در افاضت  
عدل و احسان و إِزاحتِ ظلم و عدوان و آباد کردن بلاد و ولایات و  
انشاء و احداث اصنافِ عمارات مصروف می‌داشت، و در هیچ حال  
نکته‌ای از آنچه به تمهیدِ قواعدِ جهان‌بانی و تشییدِ مبانی آبادانی  
۱۵ تعلق داشته باشد مهمل نمی‌گذاشت و چون پیش از آن از جانب  
ختای انواع [اوستادان] اُوزان را از ارباب هر صنعتی و حرفتی  
با خود آورده بود، فرمود تا در یُوزتِ قَرَأُوزُوم که اغلب اوقات به  
مبارکی آنجا نزول می‌فرمود سرایِ بغایت‌عالی بنیان و رفیع‌ارکان  
چنانچه فراخورِ همتِ بلند چنان پادشاهی باشد بنا نهادند، طول  
۲۰ هر ضلعی از اضلاع آن مقدار يك تیر پرتاو، و در میان آن کوشکی  
در غایت علو و ارتفاع برآوردند؛ و آن عمارت را به تزیین و  
آیینی هرچه تمامتر پرداختند و به فنون نقاشی و صورت‌کاری  
بنگاشتند و آنرا قَوْشِی نام نهادند، و تختگاه مبارک خود ساخت؛ و  
فرمان شد تا هریک از برادران و پسران و سایر شهزادگان که

ملازم می‌بودند در آن حوالی خانه‌ای عالی بسازند. تمامت امثال فرمان نمودند.

و چون آن عمارات تمام شد و به هم پیوسته گشت، انبوهی تمام بادید آمد و فرمود تا زرگران فاخر جهت شرابخانه آلات مجلس بر هیأت و اشکال جانوران مانند فیل و شیر و اسب و غیره بساختند ۵ از زر و نقره، و بجای مُنْقُورَان بنهادند و آنها را از شراب و قمیز پر می‌کردند؛ و در پیش هر یک حوضی از نقره ساخته، و از منافذ آن حیوانات شراب و قمیز بیرون می‌آمد و در آن حوضها می‌رفت. و پرسید که در بسیط زمین کدام شهر خوشتر است؟ گفتند بغداد. فرمود تا بر کنار آب اَوْرُقُون شهری معظم بنا نهادند و قَرَأَقُورُم ۱۰ نام کردند؛ و از ولایات ختای تا آن شهر یامی بغیر از بایان‌یام بنهادند و نَارِیْنِ یَاَم نام کردند، و در هر پنج فرسنگ یامی، سی و هفت [یام] برآمد، و در هر منزل هزاره‌ای را جهت محافظت آن یام بنشانند، و چنان یاسا فرمود که هر روز از ولایات پانصد گردون پر بار اطمعه و اشر به آنجا رسیدی، و در انبارها نهاده از ۱۵ آنجا خرج کردند و جهت بَگَنی و سُرْمَه گردونه‌های بزرگ که هر یک هشت گاو می‌کشید [ند] ترتیب کرده بودند.

و فرمود تا اوزان مسلمان بر یک روزه قَرَأَقُورُم جایی که در قدیم جانورداران افراسیاب آنجا بودند و آن را کِهَرچَاغان گویند کوشکی بساختند، و در فصل بهار جهت جانور پرانیدن آنجا بودی؛ ۲۰ و تابستان در موضع اَوْرُمُگَنُو؛ و آنجا خرگاهی بزرگ که هزار کس در آن گنجیدی زده بودند که هرگز بر نمی‌گرفتند، / و میخهای آن از زر و اندرونش نسیج گسرفته، و آن را شِیْرَه اَوْرُدُو می‌خواندند؛ و پاییز در گُوسَه اَوْرُناوُر بودی به چهار روزه قَرَأَقُورُم و چهل آنجا کردی؛ و زمستان گاه او اَوْنُگَتَقی بود شکار ۲۵

کنان به کوهها [ی] تُولُونْگُو و جَالِنْگُو بگذشتی و قِشلاق آنجا تمام کردی؛ بر جمله بهارگاه او حوالی قَرَاقُورُم بود؛ و یَايْلَاق در مرغزار اُورْمُگُتُو و پاییزگاه گُوسَه اُورْناوُوز تا اُوسُنْ بوک یک روزه قَرَاقُورُم و قِشلاق اُونْگُتُقُی. و چون عازم قَرَاقُورُم شدی بر دو فرسنگی شهر کُوشْکِی عالی ساخته بود و تَزْغُوبالِیغ نام کرده، ۵ تَزْغُوبِی شهر [قَاآن] آنجا خوردی و روزی عشرت کرده، دیگر روز تمامت مردم جامه یک رنگ پوشیدندی و از آنجا به قَزْشِی درآمدی و جوانانِ بازیگر در پیش ایستاده؛ و مدت ماهی در قَزْشِی به عشرت مشغول بودی و در خزاین گشاده خواص و عوام را از انعام عام خویش بهره مند گردانیدی، و هر شبانگاه تیراندازن و چرخ ۱۰ اندازان و کشتی گیران را درهم انداختی و آن را که راجح آمدی بنواختی و عطاها دادی.

و فرموده بود تا در قِشلاق اُونْگُتُقُی دیواری به طول دو روزه راه از چوب و گل برآورده بودند و درها بر آن نهاده و چپچپک نام کرده، و به وقت شکار اُولام اُولام لشکرهاى جوانب را خبر کردندى تا تمامت یُزْگَه کرده روى به دیوار آرند و شکاریها را آنجا رانند، و از یک ماهه راه به احتیاط تمام دم به دم خبر کرده جمله شکاریها را به چپچپک رانددندی و لشکر حلقه کرده دوش به دوش باز نهاده ایستاده؛ و ابتدا قَاآن با طایفه خواص در رفتی و ۱۵ ساعتی تفرج کرده شکار زدی، و چون ملول گشتی در میان چرگه بر

بالایی راندی/ و شهزادگان و امرا به ترتیب درآمدندی و آنگاه عوام ۲۹۴/ لشکر، و شکاری زدندی. آنگاه بعضی را جهت اُورُوغلامپِشی رها کردندى و بُوکاوُلان مجموع شکاریها را براستى بر تمامت اصناف شهزادگان و امرا و لشکر قسمت کردندى چنانچه هیچکس بى نصیب نبودى. و آن جماعت تمامت رسم تِگِشْمِپِشی به جای آوردندی و بعد از نه روز طُلُوتى هر قوم به پورت و خانه خود بازگشتندی.



قَالَ بَغَايَتُ شَرَابِ دُوسْت و مَدَمَنْ الْخَمْرُ بُوَد و اَفْرَاطُ دَرِ اَن بَابِ رُوزِ بَه رُوزِ اَو رَا ضَعِيفْتَرِ مِی کَرْد، و چندانکه مَقَرَّبَان و نِیک خَواهان اَو سَمِی مِی نَمُودَنْد تا مَنع کُنَنْد مِی سَر نَمِی شُد و عَلِی رَغْمِ اِیْشان بَیْشْتَر مِی خُورْد. چَقَتَائِی اَمِیْرِ رَا بَه اَسْمِ شَعْنِکِی مَحَافِظَتِ اَو رَا مَعِیْنِ گِردَانِیْد تا نَگِذَارْد کِه زیَادَت از چَنْد کَاسَه مَعِیْنِ خُورْدی؛ و چُون از فَرْمَانِ بَرادَر تَجَاوُز نَمِی تَوانَسْت بَه جَای کَاسَه کُوچَک کَاسَه بَزرگ مِی خُورْد تا بَه عِدَدِ هِمَان بَاشَد. و اَن اَمِیر حَافِظ نِیْز شَرَابِ مِی دَاد و نَدِیْمِی مِی کَرْد تا دَر اَن فَرصَت خُود رَا از اِیْنَأَقَانِ گِردَانِیْد، و مَلازِمَتِ اَو قَاآن رَا هِیچ فَایْدَه نَدَاد و پَسَرِ اِیْبَقَه بِیْکِی خَواهر سُوْرَقَتَنْیِ بِیْکِی کِه چِیْنِگِگِیْزْخَانِ اَو رَا بَه کِیْهَتْنِیْ نَوِیَانِ بَخْشِیْدَه بُوَد بَاوُزْچِی قَاآن بُوَد و اَن اِیْبَقَه بِیْکِی هَر سَالِ از وِلَايَتِ خَتَایِ کِه یُوزْتِ اَو اَنجَا بُوَد بَه کِیْنِگَاچِ سُوْرَقَتَنْیِ بِیْکِی بَه بَنْدِگِیِ اَمْدِی و طُوی کَرْدَه کَاسَه دَاشْتِی.

[illegible]

[شراب] است، و دانسته که عاقبت شراب بافراط خوردن بدان وخامت باشد.

و به قول مُغول قاآن در هُوکَر پیل بر تخت نشست و در هُوکَر پیل دیگر موافق شهر سنه ثَمَان و ثَلْثِین و سِتِّمِائِه که سیزدهم سال [بود] وفات یافت. و در تاریخ خواجه علام‌الدین صاحب دیوان عطا‌ملك الجوینی رحمه الله علیه چنان آمده که در پارس پیل موافق پنجم جمادی الاخر سنه تِسْع و ثَلْثِین و سِتِّمِائِه وفات یافته.

و استخوان اوگتای قاآن و قُورِیق او در کوهی است بغایت بلند که آن را بُولْدَاق قاسر گویند، و همواره پر برف باشد، و این زمان آن را یکه‌اوندور می‌خوانند، و از آن کوه بیسون‌مُوران و ترکان و اوشون بیرون می‌آید و در رودخانه اَرَدِش همی رود؛ و از آن کوه تا اَرَدِش دو روزه راه باشد و چا‌پار در حدود آن رودخانه‌ها قِشلاق می‌کند.

و قاآن را طبیبی بوده است... نام. تاریخ وفات او مرموز به ۱۵ نظم آورده و به ماوراءالنهر پیش دوستی فرستاده بدین نمط:  
در سال خلط خلط فزون کرد ز هر سال فلان(?)

روز و شب داد ز مستی خبر از بی‌خبران

اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام

مشتی باد بران و مدد بساده بران

۲۰ چون تاریخ اوگتای قاآن از ابتدای قونین پیل سال گوسپند موافق شهر سنه اِثْنِین و ثَلْثِین و سِتِّمِائِه تا انتهای هُوکَر پیل سال گاو موافق شهر سنه ثَمَان و ثَلْثِین و سِتِّمِائِه که مدت هفت سال باشد، و در سال آخر وفات او بوده بتمام نوشته شد، این زمان

تاریخ / خواقین ماچین و خلفا و بعضی سلاطین که مانده بودند و ۱۹۵۱ ملوک و آتایکان ایران زمین و بعضی از شهزادگان و امرای مُغول که حاکم اطراف ممالک بودند آغاز کنیم و بر سبیل ایجاز بگوییم.

۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱۸ ۱۸۱۹ ۱۸۲۰ ۱۸۲۱ ۱۸۲۲ ۱۸۲۳ ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۸۲۶ ۱۸۲۷ ۱۸۲۸ ۱۸۲۹ ۱۸۳۰ ۱۸۳۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۳ ۱۸۳۴ ۱۸۳۵ ۱۸۳۶ ۱۸۳۷ ۱۸۳۸ ۱۸۳۹ ۱۸۴۰ ۱۸۴۱ ۱۸۴۲ ۱۸۴۳ ۱۸۴۴ ۱۸۴۵ ۱۸۴۶ ۱۸۴۷ ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ ۱۸۵۰ ۱۸۵۱ ۱۸۵۲ ۱۸۵۳ ۱۸۵۴ ۱۸۵۵ ۱۸۵۶ ۱۸۵۷ ۱۸۵۸ ۱۸۵۹ ۱۸۶۰ ۱۸۶۱ ۱۸۶۲ ۱۸۶۳ ۱۸۶۴ ۱۸۶۵ ۱۸۶۶ ۱۸۶۷ ۱۸۶۸ ۱۸۶۹ ۱۸۷۰ ۱۸۷۱ ۱۸۷۲ ۱۸۷۳ ۱۸۷۴ ۱۸۷۵ ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ ۱۸۸۰ ۱۸۸۱ ۱۸۸۲ ۱۸۸۳ ۱۸۸۴ ۱۸۸۵ ۱۸۸۶ ۱۸۸۷ ۱۸۸۸ ۱۸۸۹ ۱۸۹۰ ۱۸۹۱ ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ ۱۸۹۴ ۱۸۹۵ ۱۸۹۶ ۱۸۹۷ ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۱۹۰۰ ۱۹۰۱ ۱۹۰۲ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۰۵ ۱۹۰۶ ۱۹۰۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۹ ۱۹۱۰ ۱۹۱۱ ۱۹۱۲ ۱۹۱۳ ۱۹۱۴ ۱۹۱۵ ۱۹۱۶ ۱۹۱۷ ۱۹۱۸ ۱۹۱۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۴ ۱۹۲۵ ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۹۲۹ ۱۹۳۰ ۱۹۳۱ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۴ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۷ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱ ۱۹۴۲ ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷ ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۴ ۱۹۵۵ ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۳ ۱۹۶۴ ۱۹۶۵ ۱۹۶۶ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۹۶۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ ۱۹۷۳ ۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۳ ۱۹۸۴ ۱۹۸۵ ۱۹۸۶ ۱۹۸۷ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۹۴ ۱۹۹۵ ۱۹۹۶ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ ۲۰۰۲ ۲۰۰۳ ۲۰۰۴ ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ ۲۰۰۷ ۲۰۰۸ ۲۰۰۹ ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۲۰۱۲ ۲۰۱۳ ۲۰۱۴ ۲۰۱۵ ۲۰۱۶ ۲۰۱۷ ۲۰۱۸ ۲۰۱۹ ۲۰۲۰ ۲۰۲۱ ۲۰۲۲ ۲۰۲۳ ۲۰۲۴ ۲۰۲۵ ۲۰۲۶ ۲۰۲۷ ۲۰۲۸ ۲۰۲۹ ۲۰۳۰ ۲۰۳۱ ۲۰۳۲ ۲۰۳۳ ۲۰۳۴ ۲۰۳۵ ۲۰۳۶ ۲۰۳۷ ۲۰۳۸ ۲۰۳۹ ۲۰۴۰ ۲۰۴۱ ۲۰۴۲ ۲۰۴۳ ۲۰۴۴ ۲۰۴۵ ۲۰۴۶ ۲۰۴۷ ۲۰۴۸ ۲۰۴۹ ۲۰۵۰ ۲۰۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۵۳ ۲۰۵۴ ۲۰۵۵ ۲۰۵۶ ۲۰۵۷ ۲۰۵۸ ۲۰۵۹ ۲۰۶۰ ۲۰۶۱ ۲۰۶۲ ۲۰۶۳ ۲۰۶۴ ۲۰۶۵ ۲۰۶۶ ۲۰۶۷ ۲۰۶۸ ۲۰۶۹ ۲۰۷۰ ۲۰۷۱ ۲۰۷۲ ۲۰۷۳ ۲۰۷۴ ۲۰۷۵ ۲۰۷۶ ۲۰۷۷ ۲۰۷۸ ۲۰۷۹ ۲۰۸۰ ۲۰۸۱ ۲۰۸۲ ۲۰۸۳ ۲۰۸۴ ۲۰۸۵ ۲۰۸۶ ۲۰۸۷ ۲۰۸۸ ۲۰۸۹ ۲۰۹۰ ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۰۹۳ ۲۰۹۴ ۲۰۹۵ ۲۰۹۶ ۲۰۹۷ ۲۰۹۸ ۲۰۹۹ ۲۱۰۰ ۲۱۰۱ ۲۱۰۲ ۲۱۰۳ ۲۱۰۴ ۲۱۰۵ ۲۱۰۶ ۲۱۰۷ ۲۱۰۸ ۲۱۰۹ ۲۱۱۰ ۲۱۱۱ ۲۱۱۲ ۲۱۱۳ ۲۱۱۴ ۲۱۱۵ ۲۱۱۶ ۲۱۱۷ ۲۱۱۸ ۲۱۱۹ ۲۱۲۰ ۲۱۲۱ ۲۱۲۲ ۲۱۲۳ ۲۱۲۴ ۲۱۲۵ ۲۱۲۶ ۲۱۲۷ ۲۱۲۸ ۲۱۲۹ ۲۱۳۰ ۲۱۳۱ ۲۱۳۲ ۲۱۳۳ ۲۱۳۴ ۲۱۳۵ ۲۱۳۶ ۲۱۳۷ ۲۱۳۸ ۲۱۳۹ ۲۱۴۰ ۲۱۴۱ ۲۱۴۲ ۲۱۴۳ ۲۱۴۴ ۲۱۴۵ ۲۱۴۶ ۲۱۴۷ ۲۱۴۸ ۲۱۴۹ ۲۱۵۰ ۲۱۵۱ ۲۱۵۲ ۲۱۵۳ ۲۱۵۴ ۲۱۵۵ ۲۱۵۶ ۲۱۵۷ ۲۱۵۸ ۲۱۵۹ ۲۱۶۰ ۲۱۶۱ ۲۱۶۲ ۲۱۶۳ ۲۱۶۴ ۲۱۶۵ ۲۱۶۶ ۲۱۶۷ ۲۱۶۸ ۲۱۶۹ ۲۱۷۰ ۲۱۷۱ ۲۱۷۲ ۲۱۷۳ ۲۱۷۴ ۲۱۷۵ ۲۱۷۶ ۲۱۷۷ ۲۱۷۸ ۲۱۷۹ ۲۱۸۰ ۲۱۸۱ ۲۱۸۲ ۲۱۸۳ ۲۱۸۴ ۲۱۸۵ ۲۱۸۶ ۲۱۸۷ ۲۱۸۸ ۲۱۸۹ ۲۱۹۰ ۲۱۹۱ ۲۱۹۲ ۲۱۹۳ ۲۱۹۴ ۲۱۹۵ ۲۱۹۶ ۲۱۹۷ ۲۱۹۸ ۲۱۹۹ ۲۲۰۰ ۲۲۰۱ ۲۲۰۲ ۲۲۰۳ ۲۲۰۴ ۲۲۰۵ ۲۲۰۶ ۲۲۰۷ ۲۲۰۸ ۲۲۰۹ ۲۲۱۰ ۲۲۱۱ ۲۲۱۲ ۲۲۱۳ ۲۲۱۴ ۲۲۱۵ ۲۲۱۶ ۲۲۱۷ ۲۲۱۸ ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۲۲۲۱ ۲۲۲۲ ۲۲۲۳ ۲۲۲۴ ۲۲۲۵ ۲۲۲۶ ۲۲۲۷ ۲۲۲۸ ۲۲۲۹ ۲۲۳۰ ۲۲۳۱ ۲۲۳۲ ۲۲۳۳ ۲۲۳۴ ۲۲۳۵ ۲۲۳۶ ۲۲۳۷ ۲۲۳۸ ۲۲۳۹ ۲۲۴۰ ۲۲۴۱ ۲۲۴۲ ۲۲۴۳ ۲۲۴۴ ۲۲۴۵ ۲۲۴۶ ۲۲۴۷ ۲۲۴۸ ۲۲۴۹ ۲۲۵۰ ۲۲۵۱ ۲۲۵۲ ۲۲۵۳ ۲۲۵۴ ۲۲۵۵ ۲۲۵۶ ۲۲۵۷ ۲۲۵۸ ۲۲۵۹ ۲۲۶۰ ۲۲۶۱ ۲۲۶۲ ۲۲۶۳ ۲۲۶۴ ۲۲۶۵ ۲۲۶۶ ۲۲۶۷ ۲۲۶۸ ۲۲۶۹ ۲۲۷۰ ۲۲۷۱ ۲۲۷۲ ۲۲۷۳ ۲۲۷۴ ۲۲۷۵ ۲۲۷۶ ۲۲۷۷ ۲۲۷۸ ۲۲۷۹ ۲۲۸۰ ۲۲۸۱ ۲۲۸۲ ۲۲۸۳ ۲۲۸۴ ۲۲۸۵ ۲۲۸۶ ۲۲۸۷ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ ۲۲۹۰ ۲۲۹۱ ۲۲۹۲ ۲۲۹۳ ۲۲۹۴ ۲۲۹۵ ۲۲۹۶ ۲۲۹۷ ۲۲۹۸ ۲۲۹۹ ۲۳۰۰ ۲۳۰۱ ۲۳۰۲ ۲۳۰۳ ۲۳۰۴ ۲۳۰۵ ۲۳۰۶ ۲۳۰۷ ۲۳۰۸ ۲۳۰۹ ۲۳۱۰ ۲۳۱۱ ۲۳۱۲ ۲۳۱۳ ۲۳۱۴ ۲۳۱۵ ۲۳۱۶ ۲۳۱۷ ۲۳۱۸ ۲۳۱۹ ۲۳۲۰ ۲۳۲۱ ۲۳۲۲ ۲۳۲۳ ۲۳۲۴ ۲۳۲۵ ۲۳۲۶ ۲۳۲۷ ۲۳۲۸ ۲۳۲۹ ۲۳۳۰ ۲۳۳۱ ۲۳۳۲ ۲۳۳۳ ۲۳۳۴ ۲۳۳۵ ۲۳۳۶ ۲۳۳۷ ۲۳۳۸ ۲۳۳۹ ۲۳۴۰ ۲۳۴۱ ۲۳۴۲ ۲۳۴۳ ۲۳۴۴ ۲۳۴۵ ۲۳۴۶ ۲۳۴۷ ۲۳۴۸ ۲۳۴۹ ۲۳۵۰ ۲۳۵۱ ۲۳۵۲ ۲۳۵۳ ۲۳۵۴ ۲۳۵۵ ۲۳۵۶ ۲۳۵۷ ۲۳۵۸ ۲۳۵۹ ۲۳۶۰ ۲۳۶۱ ۲۳۶۲ ۲۳۶۳ ۲۳۶۴ ۲۳۶۵ ۲۳۶۶ ۲۳۶۷ ۲۳۶۸ ۲۳۶۹ ۲۳۷۰ ۲۳۷۱ ۲۳۷۲ ۲۳۷۳ ۲۳۷۴ ۲۳۷۵ ۲۳۷۶ ۲۳۷۷ ۲۳۷۸ ۲۳۷۹ ۲۳۸۰ ۲۳۸۱ ۲۳۸۲ ۲۳۸۳ ۲۳۸۴ ۲۳۸۵ ۲۳۸۶ ۲۳۸۷ ۲۳۸۸ ۲۳۸۹ ۲۳۹۰ ۲۳۹۱ ۲۳۹۲ ۲۳۹۳ ۲۳۹۴ ۲۳۹۵ ۲۳۹۶ ۲۳۹۷ ۲۳۹۸ ۲۳۹۹ ۲۴۰۰ ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ۲۴۰۳ ۲۴۰۴ ۲۴۰۵ ۲۴۰۶ ۲۴۰۷ ۲۴۰۸ ۲۴۰۹ ۲۴۱۰ ۲۴۱۱ ۲۴۱۲ ۲۴۱۳ ۲۴۱۴ ۲۴۱۵ ۲۴۱۶ ۲۴۱۷ ۲۴۱۸ ۲۴۱۹ ۲۴۲۰ ۲۴۲۱ ۲۴۲۲ ۲۴۲۳ ۲۴۲۴ ۲۴۲۵ ۲۴۲۶ ۲۴۲۷ ۲۴۲۸ ۲۴۲۹ ۲۴۳۰ ۲۴۳۱ ۲۴۳۲ ۲۴۳۳ ۲۴۳۴ ۲۴۳۵ ۲۴۳۶ ۲۴۳۷ ۲۴۳۸ ۲۴۳۹ ۲۴۴۰ ۲۴۴۱ ۲۴۴۲ ۲۴۴۳ ۲۴۴۴ ۲۴۴۵ ۲۴۴۶ ۲۴۴۷ ۲۴۴۸ ۲۴۴۹ ۲۴۵۰ ۲۴۵۱ ۲۴۵۲ ۲۴۵۳ ۲۴۵۴ ۲۴۵۵ ۲۴۵۶ ۲۴۵۷ ۲۴۵۸ ۲۴۵۹ ۲۴۶۰ ۲۴۶۱ ۲۴۶۲ ۲۴۶۳ ۲۴۶۴ ۲۴۶۵ ۲۴۶۶ ۲۴۶۷ ۲۴۶۸ ۲۴۶۹ ۲۴۷۰ ۲۴۷۱ ۲۴۷۲ ۲۴۷۳ ۲۴۷۴ ۲۴۷۵ ۲۴۷۶ ۲۴۷۷ ۲۴۷۸ ۲۴۷۹ ۲۴۸۰ ۲۴۸۱ ۲۴۸۲ ۲۴۸۳ ۲۴۸۴ ۲۴۸۵ ۲۴۸۶ ۲۴۸۷ ۲۴۸۸ ۲۴۸۹ ۲۴۹۰ ۲۴۹۱ ۲۴۹۲ ۲۴۹۳ ۲۴۹۴ ۲۴۹۵ ۲۴۹۶ ۲۴۹۷ ۲۴۹۸ ۲۴۹۹ ۲۵۰۰ ۲۵۰۱ ۲۵۰۲ ۲۵۰۳ ۲۵۰۴ ۲۵۰۵ ۲۵۰۶ ۲۵۰۷ ۲۵۰۸ ۲۵۰۹ ۲۵۱۰ ۲۵۱۱ ۲۵۱۲ ۲۵۱۳ ۲۵۱۴ ۲۵۱۵ ۲۵۱۶ ۲۵۱۷ ۲۵۱۸ ۲۵۱۹ ۲۵۲۰ ۲۵۲۱ ۲۵۲۲ ۲۵۲۳ ۲۵۲۴ ۲۵۲۵ ۲۵۲۶ ۲۵۲۷ ۲۵۲۸ ۲۵۲۹ ۲۵۳۰ ۲۵۳۱ ۲۵۳۲ ۲۵۳۳ ۲۵۳۴ ۲۵۳۵ ۲۵۳۶ ۲۵۳۷ ۲۵۳۸ ۲۵۳۹ ۲۵۴۰ ۲۵۴۱ ۲۵۴۲ ۲۵۴۳ ۲۵۴۴ ۲۵۴۵ ۲۵۴۶ ۲۵۴۷ ۲۵۴۸ ۲۵۴۹ ۲۵۵۰ ۲۵۵۱ ۲۵۵۲ ۲۵۵۳ ۲۵۵۴ ۲۵۵۵ ۲۵۵۶ ۲۵۵۷ ۲۵۵۸ ۲۵۵۹ ۲۵۶۰ ۲۵۶۱ ۲۵۶۲ ۲۵۶۳ ۲۵۶۴ ۲۵۶۵ ۲۵۶۶ ۲۵۶۷ ۲۵۶۸ ۲۵۶۹ ۲۵۷۰ ۲۵۷۱ ۲۵۷۲ ۲۵۷۳ ۲۵۷۴ ۲۵۷۵ ۲۵۷۶ ۲۵۷۷ ۲۵۷۸ ۲۵۷۹ ۲۵۸۰ ۲۵۸۱ ۲۵۸۲ ۲۵۸۳ ۲۵۸۴ ۲۵۸۵ ۲۵۸۶ ۲۵۸۷ ۲۵۸۸ ۲۵۸۹ ۲۵۹۰ ۲۵۹۱ ۲۵۹۲ ۲۵۹۳ ۲۵۹۴ ۲۵۹۵ ۲۵۹۶ ۲۵۹۷ ۲۵۹۸ ۲۵۹۹ ۲۶۰۰ ۲۶۰۱ ۲۶۰۲ ۲۶۰۳ ۲۶۰۴ ۲۶۰۵ ۲۶۰۶ ۲۶۰۷ ۲۶۰۸ ۲۶۰۹ ۲۶۱۰ ۲۶۱۱ ۲۶۱۲ ۲۶۱۳ ۲۶۱۴ ۲۶۱۵ ۲۶۱۶ ۲۶۱۷ ۲۶۱۸ ۲۶۱۹ ۲۶۲۰ ۲۶۲۱ ۲۶۲۲ ۲۶۲۳ ۲۶۲۴ ۲۶۲۵ ۲۶۲۶ ۲۶۲۷ ۲۶۲۸ ۲۶۲۹ ۲۶۳۰ ۲۶۳۱ ۲۶۳۲ ۲۶۳۳ ۲۶۳۴ ۲۶۳۵ ۲۶۳۶ ۲۶۳۷ ۲۶۳۸ ۲۶۳

### تاریخ خواقین ختای و ماجین و خلفاء و سلاطین و ملوک

- و آتاپکان ممالک ایران زمین و [روم و] شام و مصر و غیرهم و امرایی که حاکم بعضی ولایات بوده اند که از ابتدای هُوکار پیل که سال گاو باشد واقع در ربیع الاول سنه سِتّ و عِشرین و سِتّمائِه تا انتهای مُورپن پیل که سال اسب است واقع در جمادی الاولی ۵ سنه اِحدی و ثَلثین و سِتّمائِه معاصر قآن بوده اند تا یکساله دیگر حکایات ایشان که آن قَوْلَنه پیل است سال موش شهور سنه خَمَس و عِشرین و سِتّمائِه که مابین سال وفات چینگیزخان و جلوس قآن افتاده بر سبیل اجمال و اختصار؛ [و بعضی شهزادگان که در دشت قینچاق بودند و امرای مُغول در خراسان و دیگر ولایات که ۱۰ در این مدّت هفت سال مذکور ابتدای آن قونپن پیل سال گوسپند موافق شهور سنه اِثنتین و ثَلثین و سِتّمائِه تا انتهای هُوکار پیل سال گاو موافق شهور سنه ثَمَان و ثَلثین و سِتّمائِه معاصر قآن بوده اند و غرایب و نوادر حوادث و وقایعی که در این مدّت هفت سال مذکور واقع شده بر سبیل ایجاز و اختصار.] ۱۵

### تاریخ پادشاهان ختای که درین مدّت مذکور بوده اند

پادشاهان ختای که در این سال مذکور بوده اند: سُوَسَه.

این سُوَسَه آخرین پادشاهان ختای بود و در مورپن پیل که سال

اسب است واقع در جمادی الاولی سنه اِحْدَى وَ ثَلَاثِینَ وَ سِتِّمِائِه به  
موجبی که هم در این سال شرح داده شد به قتل آمد و مملکت خِتای  
در تحت تصرف قاآن مسلم گشت.

تاریخ پادشاهان ماچین که در این مدّت مذکور بوده‌اند  
۵ لیزون چهل و یک سال [بعد هفت سال ماضی] ... هفت سال.

تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک و آتایکان و امرای مغول  
در بعضی ولایات که در این مدّت مذکور بوده‌اند

#### تاریخ خلفا در بغداد

۱۰ خلیفه عباسیان النَّاصِرُ لِدینِ الله بود در سنه سَبْعَ وَ عِشْرِینَ وَ  
سِتِّمِائِه وفات یافت، و پسرش ظاهر به جای او بنشست؛ و در سنه  
ثَمَانِ وَ عِشْرِینَ وَ سِتِّمِائِه نماند و به جای [او] اَلْمُسْتَنْصِرُ بِالله را  
به خلافت بنشانند.

اَلْمُسْتَنْصِرُ بِالله خلیفه آل عباس بود و در این سالها مدرسه  
مستنصریه را بنیاد نهاد و تمام عمارت آن کرد.

#### [تاریخ سلاطین در موصل]

۱۵

بدرالدین لؤلؤ بود و در روم سلطان علاءالدین؛ و در کرمان  
رکن الدین قُتْلُغْ سلطان پسر بَرّاق حاجب بود، و صورت حال او  
چنان [بود] که در این مدّت در سنه [سَبْعَ] وَ ثَلَاثِینَ وَ سِتِّمِائِه

- پدرش بَراق حاجب او را به بندگی حضرت قَاآن فرستاد. در راه خبر وفات پدر شنید، و چون به مقصد رسید قَاآن چنانکه عادت پادشاهان او بود در حق او انواعِ عاطفت و سُبُور غامِشی ارزانی داشت؛ و به حکم آنکه به خدمت سیاحت نموده بود او را به لقب قُتْلُغْ خانی موسوم فرموده یَزْلِیغ داد که حاکم ممالک کرمان باشد؛<sup>۵</sup> و برادرش قطب الدّین که بعد از وفات پدر متصدی امور ملک شده بود به بندگی حضرت مسارعت نماید و ملازم گردد و به گاه وصول رکن الدّین به کرمان، قطب الدّین به راه خبیص روانه به بندگی قَاآن شد، و چون آنجا رسید مدتی ملازمت محمود یَلَوَاج می نمود، و رکن الدّین به سلطنت مشغول [شد].<sup>۱۰</sup> / 1296

### تاریخ ملوک و اتابکان

در مازندران

و در دیار بکر

و در مصر

و در مغرب...

و در فارس آتایک ابوبکر بن سعد بود.

- تاریخ بعضی شهزادگان دشت قَبْچاق و امرای خراسان  
و دیگر ولایات<sup>۱۵</sup>

### تاریخ شهزادگان

در پاییز گاه قَوْلَقْنَه پیل که سال موش باشد موافق شهر سنه سَبْعَ وَ ثَلَاثِیْنَ وَ سِتِّمِائَه چون [کُیُوکْ خان و مُوَنگْگَه قَاآن بر حکم یَزْلِیغ

قآن] از دشت قپچاق مراجعت نمودند، شهزادگان بائو و برادران قَدَّان و بُورِی و بُوچِک به قصد ولایت اُوروش و قوم سیاه‌کلاهان برنشستند، و شهر بزرگ اوروس که نام آن مَنکُرمَمان است به نه روز بستند، و بعد از آن به جانب شهرهای اُولادیمور تومان تومان به چُرگه می‌رفتند و قلعه‌ها و ولایات که در راه بود می‌ستدند؛ و ۵ شهر اُوچْ اُغول اُولادیمور محاصره کردند و به سه روز بگرفتند، و در هُوکاز پیل سال وفات [قآن] در میانه ماه بهار به جانب پُولار و پاشغُرد از کوه مراق تان بگذشتند، و اُوزده و یائدار از دست راست روان شده بر ولایت اپلاؤوت گذشته آنیدبرز (۹) نام برابر آمد با لشکر و او را بشکستند. و باتو به جانب استاری لای با پادشاه ۱۰ پاشغُرد مصاف داد و لشکر مُغول ایشان را بشکستند.

و قدان و بُورِی به جانب قوم ساسان برنشسته بعد از سه نوبت مصاف آن قوم را بشکستند؛ و بُوچِک به راه قرا اُولاغ از کوههای آنجا گذشته آن اقوام اُولاغ را بشکست، و از آنجا به پیشه ۱۵ و کوه یاپراق تاق به حدود میش لایو در رفت و یاغیان را که آنجا مستعد ایشان ایستاده بودند بزد، و شهزادگان پدین پنج راه مذکور رفته، تمامت ولایات پاشغُرد و ماجار و ساسان گرفته و پادشاه ایشان را، کِلَر، گریزانیده، تابستان در رودخانه تیسِه و تُنسا کردند. و قدان به لشکر برنشست و ولایات تاقوت و اربق و ۲۰ سراف بستد، و کِرل پادشاه آن ممالك تا کنار دریا بدوانید؛ و چون او از شهر تِلنکین که بر ساحل است در کشتی نشست و به دریا در رفت، قدان مراجعت نمود؛ و در راه شهر اولاقوت، قرقین و قیلِه را بعد از جنگ بسیار بستد؛ و آوازه وفات قآن به ایشان نرسیده بود.

۲۵ و بعد از آن در سال بارس پیل قپچاق بسیار به جنگ کُوتن و

سِنْگُور پسر جُوجی آمده بودند مصاف دادند و قِپچاقان را بشکستند؛ و پاییزگاه دیگر بار بازگشتند و به حدود تِیمُور قَهْلَقَه و آن کوهها بگذشتند، و ایلأودور را لشکر داده بفرستادند تا برفت و قِپچاقانی که گریخته بدان طرف رفته بودند بگرفت؛ و ولایات اُور و نَگشُوت (بُاداج) را ایل کردند و ایلچیان ایشان را ۵ بیاوردند. و آن سال در آن حدود تمام شد و در اوایل تُولئی پیل سال خرگوش موافق شهر سنه اَزْبَعِینَ وَ سِتْمِائَه از کار استخلاص آن ملک فارغ گشته مراجعت نمودند؛ و در راه تابستان و زمستان کرده، در مَوْغای پیل که سال مار باشد موافق شهر سنه اِنْتِینَ وَ اَزْبَعِینَ وَ سِتْمِائَه به اولوسِ خویش رسیده در اُردوهای خود فرو ۱۰ آمدند. / 297

### تاریخ امرای خراسان

چون چِپْتِیْمُور نماند به اعلام [آن] حال ایلچی به حضرت قآن فرستادند. فرمان شد که نویسال قایم مقام او امیر باشد در خراسان و عراق. و او مغولی کهنه بود سال وی از صد گذشته. ۱۵ به موجب فرمان امرا و بیپتچیان دیوان از خانه چِپْتِیْمُور به خانه او نقل کردند و به مصالح دیوانی ساختن مشغول شدند.

شرف الدین خوارزمی روی به خدمت بأتو نهاد و گوزگوز بر قاعده آمدش دی می کرد. ناگاه ملک بهاء الدین را با محمود شاه سبزوار منازعتی افتاد و متوجه حضرت قآن شد و حال عرضه داشت. ۲۰ فرمان شد که در غیبت خصوم حکمی نتوان کرد. باتفاق حاضر شوند تا پرسیده آید. چون ملک بهاء الدین باز آمد و حکم رسانید نویسال و کُلبَلات را استدعای گوزگوز موافق نیفتاد. کورگوز

روان شد و حکومت جهت خویش گرفته باز آمد، و نویسال به امارت لشکر قانع گشت تا در سنه سَبْعَ وَ ثَلَاثِينَ که نامند. و گوزگوز بیتکیچیان و عمال را بیاورد و به کار مشغول گشت و امور خراسان و مازندران مضبوط گردانید و شماره کرد و مقرر اموال را معین کرد و کارخانه ها را نیکو نهاد، و عدل و انصافی هر چه تمامتر پیدا گردانید. شرف الدین از پیش بائو باز آمد و چون او را و جمعی دیگر را به حضور گوزگوز تمکنی نبود پسر بزرگتر چپتیمور را اودگوتیمور، بر آن داشتند که منصب پدر طلب کند. تَنقُوز را به بندگی قاآن فرستاد تا عرضه دارد که در خراسان اختلالات می رود.

۱۰ جمعی از اضداد چپنقائی وزیر قاآن در فرصتی سخن اذگوتیمور عرضه داشتند. فرمان شد که امیر آرغون آقا و قوزبوقا و شمس الدین کمر گر بروند و تفحص آن احوال نمایند. گوزگوز چون خبر یافت متوجه بندگی قاآن شد. به فناکت به ایشان رسید و به سخن ایلیچیان مراجعت نمی نمود. تَنقُوز با او برآویخت و دندان او بشکست. گوزگوز شبانه جامه خون آلود را بر دست تیمور به بندگی قاآن فرستاد و از سر اضطرار مراجعت نمود. چون به خراسان آمدند، کُلبَلات و اذگوتیمور جمعیت کرده بیتکیچیان را به زخم چوب از خانه گوزگوز برانندند و پیش خود آوردند و تفحص احوال آغاز نهاد. گوزگوز تعللی می کرد تا بعد از چهل و پنج روز تیمور باز آمد و فرمان آورد که تمامت امرا و ملوک حاضر شوند و آنجا هیچ سخن نپرسند.

و قاآن چون جامه خونی عرضه داشته بودند عظیم در غضب رفته بود. به گوزگوز پیغام فرستاد که به موجب فرمان حاضر ۲۵ می باید شد. و فی الحال با جمعی معتبران و کفایت وقت بر نشست.



كُلْبَلَات و اُدْگوتیمور نیز با طایفه‌ای اَیغاقان روانه گشتند. در بخارا صائین ملک‌شاه ایشان را طوئی کرد. کُلْبَلات به اِراقتی بیرون رفت. فداییان که بر پی او بودند او را کارد زدند و بکشتند، و چون به حضرت رسیدند پیشتر خیمه‌ای که چپتیمور ترتیب کرده بود بزدند. قآن در آنجا به طوئی مشغول شد و به سبب اِراقتی ۵ بیرون آمد. بادی برخاست و آن خیمه را بینداخت و قومایی را از آن آسیب رسید. قآن فرمود تا آن خیمه را پاره پاره غارت کردند، و بدان سبب کار اُدْگوتیمور بشکست. بعد از هفته‌ای خیمه‌ای که کُورگُوز آورده بود بزدند، و قآن در آنجا عیشها کرده. و از جمله پیشکشها کسری بود از سنگ یرقان، آن را بر سبیل استطفاف بر ۱۰ میان بست، و اندک زحمتی که به کمرگاه، او را از امتلا راه یافته بود مندفع شد. آن را به فال نیکو داشت و کار کُورگُوز مرتفع گشت و بر وفق فرمان مدت سه ماه سخن ایشان می‌پرسیدند، به قطع نمی‌رسید.

عاقبة الامر قآن به خود پترسید و اُدْگوتیمور و اتباع او را به ۱۵ گناه کاری پرائد، و گفت: چون تو تملق به بائو داری سخن تو آنجا فرستم، مصلحت ترا بائو داند. چپنقائی وزیر قآن عرضه داشت که حاکم بائو قآن است. این چه سگ است که کار او محتاج کِنْگَاج پادشاهان باشد، آن را قآن داند. قآن او را ببخشید و / 298  
 میان ایشان صلح داده، همه را در صحبت کُورگُوز بازگردانید و ۲۰ فرمود که ایشان را بگویید که یاسای بزرگ چپنگگیزخان چنان است که اَیغاق دروغ‌گوی را بکشند، شما همه را می‌باید کشت؛ اما جهت آنکه از راه دور آمده‌اید و زنان و بچه‌گان شما منتظر باشند جان شما را بخشیدم، من بعد بر چنین کارها اقدام منماید؛ و کُورگُوز را نیز بگویید که اگر به کینه گذشته با ایشان زندگانی ۲۵

کنی تو نیز در گناه باشی.

فرموده شد که کُورگُوز از آب آمویه باز چندان ولایات که لشکر چُورماغُون ایل گردانیده تمامت بداند. و او در مقدمه مبشران را به خراسان فرستاد و خود پیش تَنگقُوت برادر باتو رفت و از آنجا به راه خوارزم متوجّه خراسان شد و در جَمیدی الاخر سنه ۵ سَبْعَ وَ ثَلَاثِينَ وَ سِتْمِائَه به خانه خود نزول کرد و امرا و اکابر را حاضر گردانیده احکام بشنوانید، و پسر را متوجّه عراق و آذربایجان گردانید تا بعد از مقاتل بسیار با [امرای] چُورماغُون ولایات را به موجب فرمان با تصرف گرفت و مال قراری مقرر گردانید. ۱۰ و کُورگُوز موضع اقسامت خویش را شهر طوس اختیار کرد و در آنجا عمارت آغاز نهاد؛ شرف الدین خوارزمی را بگرفت و بند کرد، و وزارت به اصیل الدین رُوعَدی داد و به اینهای حال شرف الدین تیمور را به بندگی قاآن فرستاد و بر عقب خود نیز برفت؛ و چون مراجعت نمود در حدود ماوراءالنهر او را بر سر پولی با ۱۵ کچاؤو نام از امرای چَقَتائی گفت و گوی شد. آن امیر گفت: اگر من ترا عرضه ندارم. کُورگُوز جواب داد که تو مرا پیش که عرضه خواهی داشت؟ و چَقَتائی بدان نزدیکی نمانده بود. آن امیر پیش خاتون او بگریست که کُورگُوز چنین گفت. آن خاتون به بندگی قاآن فرستاد و عرضه داشت که چَقَتائی نمانده همچو کُورگُوز ۲۰ قراچویی چنین سخن بزرگ گفته است.

قاآن فرمود که او را بگیرند و دهان پر خاک کنند تا بمیرد. او به خراسان آمده بود. ایلچیان حکم آن خاتون چَقَتائی پیش پسر کُلْبَلات آوردند که کُورگُوز را بگیرد و به ایشان تسلیم کند. کورگوز بگریخت و در قلعه طوس رفت، و بعد از سه روز جنگ ۲۵ او را بیرون آوردند و در زنجیر کشیده به ایشان سپردند؛ و

ایشان او را ببردند و خاک در دهان او کرده بکشتند. والسلام.

تاریخ نوادر حوادث که در مدت مذکور واقع گشته

... ..

## قسم سوم از داستان اَوِگَتائی قَاآن

در سیر و اخلاق پسندیده او و پیلنگها و مثلها و حکمهای  
نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در عهد او  
واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و متفرق  
و نامرتب از هر کس و هر کتاب معلوم شده.

۵

قَاآن به محاسن اخلاق و مکارم صفات و عادات متّصف بوده و  
همواره درباره اصناف انام انعام و اکرام تمام فرموده، و دوستی  
داد و دهش بر طبع وی چنان غالب بود که طرفه العینی از اشاعت  
معدلت و اقامت مکرمت تغافل نمی نمود، و احياناً ارکان دولت و  
۱۰ اعیان حضرت بر افراط جود او انکاری نمودندی، و او فرمودی  
که عالمیان را محقق و معین است که گیتی با هیچ آفریده وفا  
نکرد. مقتضی خرد آن باشد که آدمی خود را به ابقای نام نیک زنده  
دارد:

ذکر باقی را حکیمان همّر ثانی گفته اند

۱۵ این دَکْخیره بش ترا کَالْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ / 299/

و به هر وقت که ذکر عادات و رسوم سلاطین و ملوک متقدّم  
رفتی، چون سخن به گنجها رسیدی، فرمودی آنها که در آن باب  
کوشیده اند از نصاب خرد بی نصیب بوده اند. چه میان دَفتینه و خاک  
تفاوت صورت نمی بندد چه هر دو در عدم منفعت یکسان اند. و چون به  
۲۰ هنگام حلول اجل هیچ فایده نمی دهد و باز آمدن از آن عالم ممکن

نه، ما گنج خویش در زوایای دلها خواهیم نهاد و هر آنچه موجود و معد است یا برسد تمامت به زیردستان و ارباب احتیاج خواهیم داد تا نام نیکو مَذخَر گردانیم.

و تصدیق این اخبار را که به طریق اجمال از اقوال و افعال او کرده شد چند حکایت بر سبیل تفصیل ایراد می‌رود، و اگرچه ۵ از هزار یکی است و از بسیار اندکی.

۱ / اول: یا سا و یوسون مغول چنان است که در بهار و تابستان به روز کسی در آب ننشینند و دست در جوی نشوید و به اوانی زر و نقره آب بر ندارد، و جامه شسته در صحرا باز نه افکند چه به‌زعم ایشان این معانی موجب زیادت رعد و صاعقه باشد، و ایشان [از ۱۰ آن] عظیم هراسان و گریزان باشند.

روزی قآن با چغتائی به هم از شکاری می‌آمدند. مسلمانی را دیدند که در آب نشسته غسل می‌کرد. چغتائی که در کار یاسا بغایت باریک‌گرفتی خواست که آن مسلمان را بکشد. قآن گفت بیگاه است و ما ملول؛ او را امشب نگاه دارند و فردا او را پرسیده به ۱۵ یاسا رسانیده آید. و او را به دانشمند حاجب سپرد و در خفیه فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل او در آب انداختند و با وی گفتند که به گاه یَزْغُو گوید که مردی کم بضاعت بودم و سرمایه که داشتم در آب افتاد. فرورفتم تا برآورم. دیگر روز هنگام تَفْخَص بدان عذر تَمَسَّک نمود. و چون آنجا فرستادند بالش در میان آب ۲۰ یافتند. قآن فرمود که کرا یارای آن تواند بود که از یاسای بزرگ تجاوز نماید، اما این بیچاره از غایت عجز و فروماندگی خود را فدای این محقر کرده بود. او را بیخشیدند و فرمود تا ده بالش دیگر از خزانه به وی دادند و بر او حِجَّت گرفتند تا من بعد بر چنان جسارت اقدام ننماید؛ و بدان سبب آزادگان عالم پنده خلق ۲۵

او گشتند که از فراوان گنج روان بهتر است.

۲ دیگر: در <sup>۱۰</sup>بندای حال یاسا داده بودند که هیچکس گوسپند و دیگر حیوانات ماکول را حلق نبرد، و به رسم ایشان سینه و شانه شکافند. مسلمانی در بازار گوسپندی خریده به خانه برد و درها ۵ استوار کرده، در اندرونی آنرا تسمیه کرد. قِچَاقی در بازار او را دید. مترقب بر عقب او آمده بود و بر بام رفته حالی که کارد بر حلق گوسپند راند، از بالا فروجست و آن مسلمان را بریست و به درگاه قاتان کشید. [قاتان] به تفحص حال نواب را بیرون فرستاد. چون صورت حال و ماجری عرضه داشتند، فرمود که این ۱۰ درویش یاسا را رعایت کرده و این تُرک ترک کرده، چه بر بام خانه او رفته. مسلمان به سلامت ماند و قِچَاق را به یاسا رسانیدند.

۳ دیگر: از ختای بازیگران آمده بودند و عجایب بازیها از پرده بیرون می‌آوردند. از آن جمله يك نوع صَوَر هر قومی بود. در ۱۵ میانه پیری را با محاسن سپید کشیده، دستار در سر، بر دنبال [اسپ] بسته بر روی کشان بیرون آورد. فرمود که این صورت کیست؟ گفتند از آن مسلمانی یاغی که لشکریان ایشان را بدین هیأت از شهرها بیرون می‌آرند. فرمود که بازی فرو گذارند و از خزانه نفایس جامه‌ها و مرصعات که از بغداد و بخارا آرند و ۲۰ اسپان عربی و دیگر اشیای قیمتی از جواهر [و زر و نقره] و غیرها که در این حدود باشد حاضر گردانیدند، و از آن متاعهای ختایی نیز بیارند. بیاوردند و در برابر یکدیگر نهادند. تفاوت میان آن / اجناس بی‌قیاس بود. فرمود که کمتر درویشی را از ۳۰۰/ مسلمان تازیك چندین برده ختایی بر سر ایستاده باشد. و هیچکدام ۲۵ از امرای بزرگ ختای را يك مسلمان اسیر نبود؛ و این معنی

حکمت الهی تواند بود که بر مرتبه و منزلت هر قومی از اقوام ایام مطلع است، و یاسای بزرگ چینگیزخان نیز با این معنی موافق افتاده، چه دیت خون مسلمانی چهل بالش زر فرموده، و از آن ختایی درازگوشی؛ با چندان دلایل و براهین روشن چگونه اهل اسلام را در معرض استخفاف توان آورد؟! واجب است شما را به ۵ جزای فعل بد رسانیدن؛ اما این نوبت جان شما را بخشیدم. از حضرت ما بازگردید و من بعد بر چنین حرکات اقدام ننمایید.

دیگر: یکی از ملوک ایران زمین ایلچی به بندگی قاآن فرستاده بود و به ایلچی درآمده، و در میان تحف لعلی ممسوح که به میراث از آبا و اجداد به وی رسیده بود، فرستاده، و اسم مبارک رسول صلی الله علیه و سلم بر بالای آن نقش کرده بودند، و در زیر نام اجداد آن مرسل حکاک را فرمود تا نام رسول صلی الله علیه و سلم جهت تیمن و تبرک بگذارد و نامهای دیگر حک کند، و نام قاآن در زیر نام رسول علیه الصلوة والسلام نقش کند و بعد از آن نام آن فرستنده. ۱۵

دیگر: از مکرران دین پاک اسلام تازی زبانی به حضرت قاآن آمد و زانو زد که چینگیزخان را به خواب دیدم و گفتم: پسر مرا بگو تا مسلمانان را بسیاری بکشد چه مردمی بنایت بداند. قاآن دمی تفکر کرده فرمود که با تو به کلمچی سخن گفت یا به خود؟ گفت به زفان خود. قاآن پرسید که تو زبان مغولی می دانی؟ گفت نه. فرمود که بی شک تو دروغ می گویی چه من یقین می دانم که پدرم بغیر از زبان مغولی زبانی دیگر نمی دانست؛ و اشارت کرد تا او را هلاک کردند.

دیگر: درویشی بود از کسب و کار عاجز و هیچ حرفتی نمی دانست. آهن پاره ای چند بر مثال درفش تیز می کند و در چوبها ۲۵

می‌نشانند و منتظر بر راه‌گذر قاآن می‌نشینند. از دور نظر مبارکش بر وی می‌افتد. یکی را به تفحص حال او می‌فرستد. تقریر می‌کند که مردی ضعیف حال کم‌مال بسیار غیالم و این درفشها را به بندگی آورده‌ام، و بدو می‌دهد. آن امیر حال او عرضه می‌دارد، و درفشها را از غایت حقارت و بدی باز نمی‌نماید. اشارت می‌فرماید که ۵ چیزی که آورده است ببار. آن درفشها را به دست مبارک می‌گیرد و می‌فرماید که این جنس نیز به کار می‌آید تا گله‌بانان درزهای کاکاؤزهای قمیز بدان بدوزند؛ و هر درفشی را که جوی نمی‌ارزید بالشی نقره سیورغامیشی فرمود.

۱۰ دیگر: شخصی بغایت پیر و ضعیف به حضرت قاآن آمد و التماس کرد تا دویست بالش زر بر سبیل از ثاقي به وی دهند. فرمود که بدهند. خواص عرضه داشتند که این مرد را روز عمر به شام رسیده است و مسکن و اولاد و اقارب ندارد و کسی را بر احوال او اطلاعی نه. قاآن فرمود که او مدّة العمر در این هوس بوده ۱۵ و فرصتی می‌جسته؛ او را از درگاه خود مایوس بازگردانیدن از علو همت دور باشد. و مناسب و درخور چنین پادشاهی که خدای تعالی ما را کرامت کرده نه آنچه ملتمس اوست بزودی به وی رسانید شاید که اجلش در رسد و او به آرزوی خود نرسد. به موجب فرمان بالشهای بیشتر به وی تسلیم کردند، و تمامت ۲۰ ناگرفته جان به حق تسلیم کرد.

۴ دیگر: شخصی التماس کرد تا از خزانه پانصد بالش [زر] بر سبیل بضاعت به وی دهند تا بدان تجارت کند. فرمود که بدهند.

خواص / عرضه داشتند که این مرد را اصالتی نیست و مالک پولی ۱۰۱/ نه و این مقدار قرض دارد. فرمود که او را هزار بالش بدهند تا

۲۵ يك نيمه به قرض‌خواهان بدهد و نیمه‌ای را سرمایه سازد.



۵ دیگر: گنج نامه ای یافتند که در حوالی آن حدود که یورتهای ایشان است به فلان موضع گنجی است که آن را افراسیاب نهاده و در گنج نامه مسطور که چهار پایانی که در آن حوالی باشند آن را بر نتوانند داشت. فرمود که ما را به گنج دیگران احتیاجی نیست و آنچه داریم تمامت بر پندگان خدا و زیردستان خویش ایثار می کنیم. ۵

۱۰ دیگر: اُرتاقی [به حضرت او آمد و] از خزانه پانصد بالش [زر] بستد بر سبیل بضاعت، و بعد از مدتی باز آمد و عذری نامسموع گفت که آن بالشها نماند. قآن فرمود که دیگر باره پانصد بالش بدهند. بستد و دیگر سال مفلس تر از آن باز آمد و بهانه ای دیگر آورد فرمود که همچندان دیگر بدهند. باز آمد و ۱۰ بهانه آورد. پیتِ گُجیان از عرض سخن او می ترسیدند. آخر اینها کردند که فلان شخص در شهرها مال تلف می کند و می خورد. فرمود که بالش چگونه توان خورد؟! گفتند به او پاش می دهد و در اکل و شرب صرف می کند. فرمود که چون عین بالش برقرار باشد و کسانی که از او می ستانند رعیت مانند، مال همچنان در دست ۱۵ ما باشد؛ همچنان که دیگر بارها داده اند بدهند و بگویند تا اسراف نکنند.

۱۱ دیگر: اهل طایئَنُو از شهرهای ختای عرضه داشتند که ما را هشت هزار بالش قرض است و موجب تفرقه ما خواهد بود، چه غرما مطالبه می نمایند؛ اگر فرمان شود تا مواسات کنند بتدریج ۲۰ ادا کنیم و بکلی مستاصل نگردیم. قآن فرمود که الزام غرما به مواسات موجب خسارت ایشان باشد و اهما ل سبب اضطراب رعایا. اولی آن است که از خزانه ادا کنیم. و منادی دادند که قرض خواهان حجتها می آرند یا غرما را حاضر می گردانند و وجه از خزانه می ستانند؛ و بسیار بود که یکی غریم و دیگر خصم می شدند و به

۲۱۱۲۲۲۲

۲۰۲۰۲۰۲۰

۲۰۲۰۲۰۲۰

۲۰۲۰۲۰۲۰

۲۰۲۰۲۰۲۰

دروغ بالش می گرفتند تا اضعاف آنچه عرضه داشته بودند بستند.

۱۲ دیگر: شخصی در شکارگاه خرّیزه پیش او آورد؛ و چون از زر و جامه چیزی آنجا حاضر نبود با مُوگاخاتون گفت تا دو دانه در شاهوار که در گوش داشت به آن شخص دهد. گفتند که این درویش قدر در دانه‌ها نداند، فردا حاضر گردد و از خزانه زر و جامه آنچه فرمان شود بستاند. فرمود که درویش را طاقت انتظار نباشد، و این مرواریدها نیز هم با پیش ما آید.

بر وفق اشارت آن درها به وی داد و درویش خرّم و شادمان بازگشت و آن را به بهایی اندک بفروخت. مشتری با خود گفت این چنین جوهری نفیس لایق حضرت پادشاهان باشد. آن را به تحفه دیگر روز به بندگی قاتن آورد. فرمود که نگفتم که همچنان با پیش ما آید و درویش محروم نماند. آن را باز به مُوگاخاتون داد و آورنده را سُیورغامیشی فرمود.

۱۵ ۱۳ دیگر: غریبی جفتی تیر پیش آورد و زانو زد. چون حال پرسیدند عرضه داشت که پیشه من تیر تراشی است و هفتاد بالش قرض دارم. اگر فرمان شود که این مقدار از خزانه بدهند هر سال ده هزار تیغ به آسیغ برسانم. فرمود که بیچاره را تا کار / بسختی تمام نرسیده بودی این محقر بالش را چندین تیر قبول نکردی؛ او را صد بالش نقد بدهند تا مرّت احوال خود کند. برفور تسلیم کردند و او از حمل آن عاجز ماند. قاتن بخندید و بفرمود تا جفتی گاو و گردونی نیز به وی دادند تا برفت.

۱۶ دیگر: به وقت آنکه شهر قَرّاقوژم را بنیاد فرموده بود روزی به خزانه درآمد و قرب دو تومان بالش دید. فرمود که از ادّخار این ۲۵ ما را چه فایده؟! چه همواره محافظت آن باید کرد. ندا کنند تا

هر که را هوس بالش است حاضر گردد و بستاند.

اهل شهر از شریف و ضعیف، توانگر و درویش روی به خزانه آوردند و هر کس نصیبی وافر یافتند.

۱۵ دیگر: چون در حدود قَرَاقُورُم از افراطِ سرما زراعت نمی شد در عهد دولت قاآن آغاز آن کردند. شخصی ترب کاشت و چندی حاصل آمد. آن را به بندگی قاآن آورد، فرمود تا آن را با برگها بشمرند. صد عدد برآمد. فرمود تا او را صد بالش دادند.  
گر دل و دست بحر و کان باشد

دل و دست خدا یگان باشد

۱۶ دیگر: در آن حوالی کوشکی به دوفر سنجی قَرَاقُورُم بنا فرموده بود و آن را تَزْغُو بِالِیَغ نام نهاده بود. شخصی چندین درخت بید و بادام کاشت؛ و در آن حدود از شدت سرما درخت نمی آمد. اتفاقاً آنها سبز گشت. فرمود تا به عدد هر درختی بالشی زر به وی دادند.

۱۷ دیگر: چون آوازه بذل و احسان او در اطراف منتشر شده بود، تجّار از اقطار روی پدان درگاه نهادند و می فرمود تا اقمشه ایشان را نیک و بد می گرفتند و بهای آن تمام می داد. و بیشتر آن بود که نادیده ببخشیدی، و ایشان یکی را ده بها کرده تفصیل آوردندی. تمامت تجّار این معنی بازیافته قماش ناگشاده روزی دو سه روی باز گرفتندی تا آنها صرف فرمودی. آنگاه بیامدندی و ۲۰ یر وفق دلخواه قیمت کردند. و فرمان آن بود که چندانکه برآید ده یازده بدهند.

روزی کفات حضرت عرضه داشتند که زیادت ده یازده حاجت نیست، چه بهای اقمشه خود زیادت از ثمن المثل است. فرمود که

معامله تجار با خزانه از بهر زیادت نفع است و هرآینه ایشان را ۲۵

به جهت شما بیتگچیان خرجی رود قرض شما است که می گزارم تا از حضرت ما با خسران بازنگردند.

۱۴ دیگر: از هندوستان جماعتی دو دندان فیل آوردند. فرمود که ملتسمس ایشان چیست؟ گفتند پنج هزار بالش. بی تحاشی و تردد فرمود که بدهند. اعیان حضرت انکار بسیار نموده عرضه داشتند که به محقر چیزی چندین مال چون توان داد! بتخصیص چون از ولایت یاغی آمده اند. فرمود که با من هیچکس یاغی نیست زود بدهند تا بروند.

۱۵ دیگر: شخصی او را کلاهی آورد برینگ کلاه ایران زمین. در مستی دوستان بالش فرمود برات بنوشتند، و آلتغا موقوف داشتند به توهم آنکه یمكن از سر مستی فرمود. دیگر روز نظرش بران شخص افتاد. برات بر وی عرضه کردند. فرمود که تا سیصد کنند. به همان سبب در توقف می داشتند؛ هر روز زیادت می فرمود تا به ششصد رسید.

۱۶ آنگاه امرا و بیتگچیان را بخواند و سؤال کرد که در دنیا هیچ

باقی خواهد ماند ابد یا نه. باتفاق گفتند نه. روی به صاحب

۳۰۳/ یلواچ آورد و گفت که این سخن غلط است، / چه نام نیک و ذکر خوب ابد یاقی ماند. با بیتگچیان گفت که دشمن حقیقی من شما اید که نمی خواهید که ذکر خیر و نام نیکو از من یادگار ماند؛ و به ظن ۲۰ آنکه از راه مستی می دهم آن را در تعویق می اندازید و مستحق را محروم و موقوف می گردانید، تا یک دو کس از شما اعتبار دیگران را جزای افعال خود نیابند فایده نخواهد بود.

۲۱ دیگر: به وقت آنکه شیراز ایل نبود شخصی [از آنجا] بیامد و

زانو زد که مردی صاحب عیالم و پانصد بالش قرض دارم و از

۲۵ شیراز به آوازه مکرمت تو پادشاه آمده ام. فرمود که او را هزار

بالش نقره بدهند. کفات توقفی کردند و عرضه داشت که زیادت بر ملتمس او اسراف است. فرمود که بیچاره به آوازه ما چندین راه از کوه و صحرا بریده و گرما و سرما کشیده، ملتمس او به عواض اخراجات او وافی نباشد؛ اگر بر آن مزیدی نرود چنان بود که محروم بازگردد، روا نتوان داشت. آنچه اشارت رفته بود بتمام ۵ بدهند تا شادمان برود.

۲۱ دیگر: درویشی به حضرت او آمد. ده دوال بر چوبی بسته و زبان به دعا گشاده. عرضه داشت که بزکی داشتم گوشت او را نفقه عیال ساختم و پوستش را جهت سلاح داران دوال کردم و آوردم. قآن آن دوالها به دست مبارک گرفت و فرمود که بیچاره ۱۰ آنچه از بز بهتر بود پیش ما آورده است. اشارت راند تا صد بالش و هزار سر گوسپند به وی دادند و فرمود که چون [این] خرج شود باز بیاید و دیگر یابد.

۲۲ دیگر: رسم قآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان به شکار مشغول بودی، و نه ماه دیگر هر روز چون از آتش فارغ شدی بیرون ۱۵ بارگاه بر صندلی نشستی و انواع اجناس که در خزانه موجود بودی خرمن خرمن نهاده به اصناف مغول و مسلمان بخشیدی، و بسیار بودی که بزرگت هیکلان را فرمودی تا از هر جنسی که خواستی چندانکه توانستی برداشتی.

روزی یکی از آن طایفه پشته‌ای تمام برگرفت و در راه تابی ۲۰ جامه بیفتاد. باز آمد تا بردارد. قآن فرمود که قدم آدمی چگونه برای تابی جامه رنجه شود. اشارت کرد تا یکبار دیگر چندانکه تواند از آن جامه‌ها بردارد.

حاتم از زنده شود جود گفت را بیند

هیچ شك نیست که بر دست تو ایمان آرد ۲۵

دیگر: شخصی او را دوپست تازیانه طبرخون آورد؛ و در آن حدود آن چوب را به هیمه سوزانند. فرمود تا او را دوپست بالش دادند.

۴. دیگر: شخصی او را دویست پیکان استخوان آورد. فرمود تا ۵ او را نیز دویست بالش نقره بدادند.

۲۵ دیگر: روزی در بازار قراقرؤم می‌گذشت. نظرش در دوکانی پر عناب افتاد و طبعش بدان مایل شد. چون فرو آمد، دانشمند حاجب را فرمود تا به بالشی از آن دکان عناب خرد. او برفت و تبشی عناب بستد و ربع بالشی اضعاف اضعاف بهای آن بود به وی داد. چون بیاورد، قآن فرمود که چندین عناب را یک بالش بها کم باشد. دانشمند حاجب باقی بالش بیرون آورد و گفت آنچه داده‌ام ده بهای آن بیش است. قآن او را برنجانید و فرمود که او را در همه عمر خریداری چون ما کی افتاده باشد؟! و اشارت راند تا تمام ده بالش به وی دادند. /

۱۵ دیگر: درویشی را صد بالش فرمود. کُفات گفتند همانا قان صد بالش را صد درم می‌پندارد. آن مقدار بر گذرگاه او بگسترده‌اند. فرمود که چیست؟ گفتند آن بالشها که به درویش خواهند داد. فرمود که عظیم اندک است و محقر، دو چندان بدهند.

۲۰ دیگر: شخصی با امرا و خازنان او به صد بالش معامله کرد. فرمود که بالشهای او نقد بدهند. دیگر روز درویشی بر در قَرْشِی ایستاده بود. تصوّر کرد که آن شخص معامل است. فرمود که چرا وجه او نداده‌اند هنوز؟ فی‌الحال بدهند. و صد بالش پیش او بردند که این بهای اجناس تست، بستان. درویش گفت: من هیچ ۲۵ جنسی نفروخته‌ام. باز آمدند و عرضه داشتند که این نه آن شخص

است. فرمود که چون بالش از خزانه بیرون آوردند بازپس نتوان برد. روزی این مرد است تمامت به‌وی دهند.

دیگر: روزی عورتی هندو را دید دو کودک بر دوش گرفته و بر در قژی می‌گذشت. فرمود که او را پنج بالش بدهند. دهنده یکی باز می‌گیرد و چهار به وی می‌دهد. زن العلاج می‌کند. قآن ۵ پرسید که آن زن چه سخن می‌گفت؟ گفتند زنی عیال‌دار است و دعا می‌کرد. فرمود که عیال‌دار است؟ گفتند آری. در خزانه رفت و آن زن را آواز داد و گفت از هر نوع جامه چندان که خواهی بگیر. از جامه‌های نسیج چندان برداشت که سرمایه‌ی مردی متمول باشد.

دیگر: روزی بازدار بازی آورد که رنجور است و علاج او ۱۰ گوشت مرغ. فرمود که او را بالشی بدهند که بدان مرغ خورد. خازن آن بالش را به صراف می‌دهد و بهای چند مرغ به وی حواله می‌کند.

قآن از خازن حال جانوردار می‌پرسد. او کفایت خود عرضه می‌دارد. از آن در خشم رفته می‌فرماید که تمامت اموال عالم که ۱۵ آن را حسابی نتوان در دست تو نهاده‌ام؛ ترا آن بسنده نیست؟ آن بازدار مرغ نمی‌خواست. بدان وسیله خود را چیزی طلب می‌داشت. و هر آفریده که پیش ما می‌آید از اوز تا قآن که می‌گویند بالش می‌ستانیم تا سود دهیم؛ و کسانی که متاعها می‌آورند از هر صنف مردم که روی بدین درگاه دارند من نمی‌دانم که هرکس دامی ۲۰ ساخته‌اند تا چیزی بستانند، اما ما می‌خواهیم که جمله از ما در آسایش باشند و از دولت ما نصیبه گیرند. فرمود تا چند بالش بدان جانوردار دادند.

دیگر: کمانگری بود که کمانهای بفایت بسد ساختی، و در شهر قراقورم چنان مشهور گشته که هیچ‌کس کمان او نخریدی. ۲۵

روزی کمانی بیست بر سر چوبی بست و بر در آورد و بایستاد. قآن بیرون آمد و او را دید. فرمود تا از حال او تفحص نمودند. عرضه داشت که آن کمانگرم که کس کمان من نمی‌خرد و بغایت درویش شده‌ام. این بیست پاره کمان را جهت بندگی آورده‌ام. فرمود که آن کمانها از وی بستند و بیست بالش زر به وی دادند.

۳ دیگر: قآن را کمری مرصع بود نفیس که از طرایف طرفی تحفه آورده بودند. بر میان می‌بست، و طرفی از آن جنبان شد. به زرگری دادند تا میخ آن را محکم کند. زرگر کمر را خرج کرد و هرچند تقاضا می‌کردند عذرها می‌آورد. عاقبة الامر او را توکیل / 305 کردند. معترف شد که تلف کرده است. او را بسته به درگاه آوردند و حال عرضه داشت. قآن فرمود که هرچند گناه بزرگ است اما اقدام بر چنین جرکت دلیل غایت عجز و اضطرار است. او را صد و پنجاه بالش بدهند تا احوال خود را اصلاح کند و من بعد چنین جسارت ننماید. ۱۵

۴ دیگر: شخصی او را پیاله‌ای حلبی آورد. مقرّبان بستند و بی حضور او عرضه داشتند. فرمود که آرند این زحمتها کشیده باشد تا چنین جوهر نازک اینجا رسانیده، او را دوپست بالش بدهند. صاحب آن بر در آورد و متفکّر نشسته بود تا سخن او را به عرض رسانند. ناگاه او را بشارت آوردند و بالشها فی الحال تسلیم کردند. و همان روز ذکر خادمان حبشی می‌رفت. فرمود که از این شخص پپرسید که حاصل تواند کرد یا نه؟ او گفت که این پیشه من است. فرمود تا دوپست بالش دیگر بدو دادند و یزلیغ راه، و او هرگز باز نیامد و کس او را طلب نداشت.

۳۵ دیگر: شخصی در قَرَأَوْرُم بود بغایت ضعیف حال از سَرَوِی بز



- کوهی کاسه‌ای ساخت و بر مژئی بنشست. چون قآن برسید، برخاست و آن را پیش داشت. آن را بستد و فرمود تا او را پنجاه بالش بدهند. یکی از کُتّاب عدد آن را مکرّر می‌گرداند. فرمود که شما را چند گویم که بر عطای من انکار مکنید و مال من را از سایلان دریغ مدارید علی‌رغم را صد بالش به‌وی بدهند. ۵
- ۳۹ دیگر: شخصی مسلمان از امیری اویغور چهار بالش نقره قرض گرفته بود و از ادای آن عاجز آمده. او را بگرفتند و مؤاخذه می‌کردند و الزام می‌نمودند که یا از دین پاک محمدی علیه‌الصلوة والسلام انتقال کند و زنار بر میان بسته به بت‌پرستی درآید یا او را برهنه در بازار بگردانند و صد چوب بزنند. سه روز مهلت خواست و به‌درگاه قآن آمد و حال خود عرضه داشت. فرمود تا غریمان او را حاضر کردند و به تکلیفی که بدان مسلمان کرده بودند، ایشان را گناهکار گردانید و زن و خانه اویغور به مسلمان دادند، و فرمود تا اویغور را برهنه در بازار صد چوب زدند و مسلمان را صد بالش ببخشید. ۱۵
- ۳۵ دیگر: علوی از چَزْغ بخارا که او را علوی چرغی گفتندی از خزانه به اوز تاقی بالش گرفته بود. وقت ادای قراری تقریر کرد که اسپغ رسانیده‌ام. حجت قبض خواستند. گفت به دست قآن دادم. او را به بارگاه آوردند. قآن فرمود که من ترا نمی‌شناسم. کجا و به‌حضور که و کی تسلیم کردی؟ گفت آن روز تنها بودی. ساعتی ۲۰ تفکر کرده فرمود که کذب او روشن و محقق است، اما اگر از وی بازخواستی رود مردم گویند قآن انکار کرد و بازخواست نمود [و فرمود] ترک او گیرید لیکن آنچه از اقمشه آورده تا با خزانه معاملات کند از وی نستانند.
- و آن روز جماعتی تجّار آمده بودند و قماشهای ایشان ۲۵

می‌ستدند، قاآن بزیادت هریک را بها می‌داد. ناگاه فرمود که آن سیّد کجاست؟ او را حاضر کردند. فرمود که دل تو تنگ شد از آنچه متاع تو نمی‌گیرند؟ علوی در زاری و تضرّع آمد. پرسید که قیمت متاع تو چند است؟ گفت سی بالش. فرمود تا او را صد بالش دادند. ۵

۳۶ دیگر: روزی از خویشانِ قاآن خاتونی درآمد و ثیاب و لالی و مرصعات خواتین او را نظاره می‌کرد. یَلَوَاج را فرمود که هر / 306/ مروارید که معد است حاضر گردان. دوازده طبله که آن را به هشتاد هزار دینار خریده بودند حاضر کرد. فرمود تا تمامت در دامن و آستین آن خاتون ریختند، و گفت: سیر مروارید شدی، چند نظر بر دیگران افگنی.

۳۷ دیگر: شخصی او را ناری تحفه برد. فرمود تا دانه‌های آن بشمرند و بر حاضران قسمت کردند، و به عددِ هریک [دانه] او را بالشی داد.

۳۸ دیگر: از ناحیت تَنگقوت از موضعی که آن را قَرَاتاش گویند مسلمانی او را گردونی ماکول آورد و اجازت خواست تا با ولایت خود رود. اجازت فرمود و یک گردون بالش داد.

۳۹ دیگر: شخصی در روز طوئی که تُرُقاقان [جمله] مست افتاده بودند کاسه‌ای زرّین از او رُذُو بدزدید. و چندانکه تفتّخ می‌نمودند پیدا نمی‌شد. فرمود تا ندا کردند که هر آفریده که آن را برگرفته حاضر گرداند، او را به جان امان است و هر آنچه التماس کند مبذول افتد. ۲۰

دیگر روز آن دزد قدح را بیاورد. گفتند به چه سبب ایمن گستاخی نمودی؟ گفت تا پادشاه جهان قاآن را تنبیهی باشد و بر ۲۵ تُرُقاقان اعتماد نفرماید. فرمود که او را امان داده‌ایم، و نیز چنین

شخصی را نتوان کشت، و الا می فرمودم که سینه او را می شکافتند و می دیدم که چگونه دل و جگری دارد. او را پانصد بالش فرمود و اسب و جامه بسیار؛ و امیر چند هزار لشکر کرده به جانب ختای فرستاد.

- ۴۰ دیگر: سالی به وقت آنکه غله برخاست، تگرگی پیامد و غله ها را بزد و از بیم تنگی در قَسْر اَقُورُم منی نان به يك دینار یافت نمی شد. فرمود تا ندا کردند که کسانی که غله کشته بودند هیچ اندیشه به خود راه ندهند که هر آنچه زیان افتد از خزانه عوض آن بدهیم. يك توبت دیگر زرعها را آب دهند، اگر حاصلی نباشد تمامت را عوض از انبار بستانند. چنان کردند و آن سال چندان غله حاصل شد که نهایت نداشت.

- ۴۱ دیگر: قآن به تماشای کشتی عظیم مایل بودی و در ابتدا مغول و قپچاقان و ختاییان حاضر می بودند، بعد از آن حکایت کشتی گیران خراسان و عراق می گفتند به چُورْ مَغوُنْ ایلچی فرستاد تا کشتی گیران فرستد. از همدان پهلوان فیله و محمدشاه را با سی نفر کشتی گیر به اولاغ و علوفه روانه گردانید. چون به بندگی قآن رسیدند او را منظر و هیکل و تناسب اعضای فیله بغایت خوش آمد.

- امیر ایلچیدائی از قوم جَلایر حاضر بود. او گفت دریغ اولاغ و علوفه و اخراجات ایشان که تلف شد. قآن فرمود که تو کشتی گیران خود را بیار تا با اینها کشتی گیرند. اگر آنها غالب آیند من پانصد بالش بدهم؛ و اگر ایشان مغلوب گردند تو پانصد سر اسب بده. بر آن جمله مقرر کردند. قآن به شب فیله را بخواند و کاسه داد و دلخوشی فرمود. او روی بر زمین نهاد و گفت: امید به دولت پادشاه جهان چنان است که قضا در این قضیه موافق باشد.

ایلیچپدائی از تومان خویش شخصی که او را اوغانه بُوکه می‌گفتند بی‌آورد. بامداد حاضر شدند. ایلیچپدای گفت شرط آن است که پای یکدیگر نگیرند. و در کشتی رفتند. اوغانه بُوکا / 307/ پيله را به چارمیخ انداخت. پيله گفت: به هر قوت و قدرت که داری مرا نگاه‌دار و رها مکن؛ و لعبی بکرد و اوغانه بُوکه را چون چرخ بگردانید و چنان بر زمین زد که آواز استخوانهای او به دور و نزدیک رسید.

قاآن چون شیر از جای بجست و فيله را گفت: خصم را نیکو نگاه دار؛ و ایلیچپدائی را گفت چون است، آب و اولاغ و علوفه بر وی حلال هست یا نه؟ و او را به‌ادای پانصد سر اسب الزام کرد؛ و فيله را به غیر از تشریفات و انعامات پانصد بالش فرمود، و محمد شاه را نیز پانصد بالش بداد و نوکران ایشان را هر يك صد بالش بداد؛ و محمد شاه را فرمود که با پيله کشتی می‌گیری؟ گفت: گیرم. فرمود که شما همشهری و خویش یکدیگرید، خصمانه ۱۰ مگیرید و بعد از یکچندی پيله را دختری ماه‌روی بداد؛ و او بر عادت حفظ قوت را دست به وی نمی‌برد و از او مجتنب می‌بود.

دختر روزی به اوزدو درآمد. [قاآن] از روی طیبیت پرسید که تازیک را چگونه یافتی؟ نصیبه تمام از آلت لذات از او برداشته باشی؟ و در میان مغل این بازی باشد که تازیکان را به عظم آلت نسبت کنند. دختر گفت: مرا تا غایت از او ذوقی حاصل نشده، چه ۲۰ از هم جدايیم. پيله را طلب فرمود و بحث آن‌حال کرد. عرضه‌داشت که چون در بندگی حضرت به پهلوانی شهرتی یافته‌ام و کس بر من غالب نیامد، اگر با آن کار مشغول شوم قوت من ساقط گردد و نباید که در بندگی قاآن از پایه خود بیفتم. فرمود که غرض آن‌است ۲۵ که از تو فرزندان حاصل شوند و من بعد ترا از مباحات در کشتی / 08/

معاف داشتم.

دیگر: در ولایت روم شخصی مختل الحال بود که او نان از مسخرگی خوردی، و آوازهٔ بذل و احسان قآن در آن زمان به همهٔ اطراف شایع بود. آن شخص را هوس رفتن بدان حضرت خاست؛ و او را نه زاد دست می داد و نه راحله. حریفان توزیعی کردند و ۵ او را خری خریدند تا روان شد و بعد از سه سال باز آمد. در بازار یکی از دوستان را دید؛ پیاده شد و او را ترحیب کرد و با خود به وُثاق برد و انواع مأكول و مشروب متکلف پیش آورد؛ به اوانی و ظروف زر و نقره و غلامان ختایی بر پای ایستاده و اسب و اشتر بسیار در اصطبل بسته؛ و او آن دوست را گرم می پرسید و دوست ۱۰ او را باز نمی دانست.

بعد از سه روز سؤال کرد و گفت من آن مسخره ام که به یک درازگوش سفر کردم. دوست استکشاف حال نمود. تقریر کرد که به همان درازگوش در یوزه کنان به حضرت قآن رفتم و قدری میوهٔ خشک با خود برداشتم، بر سر پشته بر ممر او بنشستم. از دور ۱۵ نظر مبارک او بر من افتاد. به تفحص احوال من کس فرستاد. تقریر کردم که از روم [به آوازه] عطا و نوال قآن آمده ام؛ با صد هزار بی نوایی پای در راه نهادم تا نظر سعادت بخش او بر من افتد و طالع مسعود گردد. و طبق میوه را با عرض سخن پیش داشتند. از آن میوه ها چندی در قَبْثُورَغَه ریخت در باطن ارکان دولت انکاری ۲۰ مشاهده کرد. با ایشان گفت که او از راه دور می رسد تا اینجا به بسیار مزار متبرک و موضع مبارک رسیده باشد. خدمت بسی بزرگان دریافته. تیمن به انفاس چنین کس غنیمت باشد. و میوه ها جهت آن برداشتم تا به فرزندان نیز برسانم. شما نیز قسمت کنید. و اسب براند.

چون به‌أوزدو فرو آمد احوال منزل درویش‌پرسید از دانشمند حاجب. گفت معلوم ندارم. فرمود که تو چه مسلمان باشی که درویشی از جایی چنین دور به حضرت ما رسد و تو از خیر و شر و مقام و طعام و شراب او غافل باشی؟! به خویشتن او را طلب دار و به مقامی نیکو فرود آر و به‌همه وجوه تعهد و تفقد او نمای. ۵

در بازار بزرگ نزول کرده بودم، از چپ و راست به تفحص احوال من می‌دوانید تا یکی به من رسید و مرا به خانه او برد. روز دیگر قآن برنشسته گردونی چند بالش می‌پیند که به خزانه می‌برند عدد آن هفتصد بالش. دانشمند حاجب را فرمود که آن شخص را ۱۰ بخوان. چون حاضر شدم تمامت آن بالشها را به‌من داد و به‌مواعید دیگر مستظهر گردانید و کار من از مضیق فاقه به فسحت ثروت رسید.

۴۳ دیگر: مردی پیر از بغداد پیامد و بر سر راه بنشست. چون قآن بر رسید از حالت او پرسید. گفت مردی پیر و ضعیفم و درویش ۱۵ و ده دختر دارم و از غایت درویشی ایشان را به شوهر نمی‌توانم داد. فرمود که خلیفه چیزی چرا ندهد و مدد نکند تا دختران را به شوهر دهی؟ گفت: هر وقت که از خلیفه صدقه‌خواهم مرا ده دینار زر دهد و آن به نفقه ده روزه وفا نکند.

قآن فرمود تا او را هزار بالش نقره دادند. پیر گفت: چندین ۲۰ بالش چگونه نقل کنم؟ فرمود تا اولاغ و اسباب و استعداد جمله بدادند. پیر گفت راه دور و اپل و یاغی بسیار در راه بر گذر، این بالشها چگونه به ولایت خود توانم رسانید. دو مرد مغول را به بدرقه بداد تا او را با آن مال به سلامت به ولایت اپل رسانند. آن مرد در راه نماند. اعلام حضرت کردند. فرمود که بالشها را به ۲۵ بغداد برند و به خانه او بسپارند و بگویند پادشاه صدقه فرستاده

است به جهت آن دختران تا ایشان را به شوهر دهند. /

۴۶ دیگر: دختری از نزدیکان حضرت به شوهر می‌فرستادند، و صندوقی مروارید که آن را به هشت کس برمی‌گرفتند به جهت جهاز او فرموده بود حاضر کردند، و در آن حال به نشاط و عیش مشغول بود. فرمود تا سر آن باز کردند و تمامت مرواریدها بی نظیر بود هر دانه‌ای از يك مثقال تا دو دانگ تمامت را بر حاضران بخش کرد. عرضه داشتند که این را به جهت جهاز فلان دختر آورده بودند که فرموده بودی. فرمود که صندوقی که همتای این است به وی دهند.

۴۷ دیگر: آتایك فارس برادر خویش تهمتن را با تحف و هدایا به بندگی قآن فرستاد؛ و از جمله تحف دو قرا به مروارید بود بغایت لطیف. چون عرضه داشتند قآن دانست که آن در نظر موصول قدری و وقعی دارد. فرمود تا صندوقی دراز آهنگ پر از دانه‌های شاهوار حاضر کردند؛ و رسول و حاضران از مشاهده آن حیران شدند. قآن فرمود تا در آن طوی آن جمله مرواریدها را در قدح شراب می‌انداختند و شراب بر سر آن ریخته می‌گردانیدند تا تمامت بر حاضران قسمت رفت.

۴۸ دیگر: مَنغولی بود مینقولی بُوکه نام، رَمه گوسپند داشت. شبی گرگی در آن رَمه افتاد و بیشتر را تلف کرد. دیگر روز مَنغول به حضرت آمد و حال گله و گرگ عرضه داشت. قآن فرمود که گرگ کجا رود. اتفاقاً در آن حال کشتی‌گیران مسلمان می‌آمدند و گرگی زنده را دهان بسته که در آن حدود گرفته بودند می‌آوردند. قآن آن گرگ را به يك هزار بالش از ایشان بخرید، و با مَنغول گفت: از کشتن او ترا نفعی نباشد؛ و فرمود تا يك هزار گوسپند به وی دادند؛ و گفت این گرگ را رها کنیم تا یاران خویش را از این ۲۵

حال آگاه کند تا از این نواحی بروند. چون گرگ را بگشادند  
سگان در وی افتادند و او را از هم بدریدند. قاآن از آن حال  
متغیر شد و فرمود تا قصاص گرگ از سگان باز خواستند و غمگین  
و متفکر در اندرون آورد و رفت و روی به ارکان دولت و خواص  
۵ آورد و گفت که غرض از اطلاق گرگ آن بود که در مزاج خود  
ضعفی مشاهده می‌کردم. اندیشیدم که چون جانوری را از هلاک  
خلاص گردانم خدای [جاوید] نیز مرا شفایی کرامت کند، چون  
از دست ایشان خلاصی نیافت نه همانا من نیز از این ورطه بیرون  
آیم؛ و پوشیده نیست که پادشاهان برداشته یزدان‌اند و هیراینه  
۱۰ ایشان را الهامات اتفاق افتد تا بر امور واقف باشند. واللّٰه اعلم  
بحقائق الامور.

چون شطری از باب کرم و سخاوت و حلم و عفو قاآن برخورد  
که واجب‌الوجود او را بدان مخصوص گردانیده بود در قلم آمد تا  
همگنان را معلوم و محقق گردد که در عالم هیچ فضیلتی وراء  
۱۵ اکتساب نیکونامی نیست چه بعد از سالیان بی‌شمار ذکر بذل و  
نوال و عدل و احسان حاتم و نوشین روان بر زفان ابنای زمان  
روان است.

سعدیا نفس نکو نام نمیرد هرگز

مرده آن‌است که نامش به نکویی نبرند

۲۰ این زمان از بساب سیاست و هیبت و صولت او نیز [يك]  
حکایت در قید کتابت آریم تا کمال حال او در هر دو قسم که مبانی  
جهان‌بانی بران مستحکم تواند بود به وقوف پیوندند. واللّٰه

القهار.



### حکایت سیاست او

- وقتی در قبیله‌ای از قبایل مُغول به ارجاف آوازه انداختند که دختران آن قوم را به موجب فرمان نامزد فلان جماعت گردانیده‌اند. ایشان از خوف پیشتر آن دختران را در میان همدیگر نامزد شوهران کردند و بعضی را تسلیم. آن حکایت به‌سمع مبارک قآن رسید. ۵ از آن حال تفحص فرمود. همچنان بود. فرمان شد تا تمام دختران آن قوم را که از هفت سال گذشته باشند گرد کنند و آنان را که آن سال به شوهر داده‌اند بازگیرند. چهار هزار دختر را حاضر گردانیدند. فرمود تا آنچه از آن امرا بود جدا کردند؛ و یاسا داد تا تمام حاضران با ایشان رستند. از آن جمله دو دختر چون ماه ۱۰ فرو رفتند و باقیات را بر دو صف پداشت. آنچه او را لایق بودند با حرم فرستادند؛ و بعضی را به یوزداران و جانورداران داد؛ و بعضی را به هرکس از ملازمان درگاه؛ و چندی را به خرابات و ایلیچی خانه فرستاد و آنچه باقی ماند فرمود تا حاضران از مُغول و مسلمان ایشان را دربر بودند و پدران و برادران و شوهران و ۱۵ اقربای ایشان نظاره‌کنان؛ و هیچ‌کدام را یارا و مجال دم‌زدن نبود.

### تتمه احوال

- قآن تمامت ممالك یتای را به صاحب محمود یَلَوَاجْ تُوَسامیشی فرموده بود؛ و از پیش یالِیغ و قَراخوچو که ولایت اویغورستان است و خُتَن و کاشغَر و اَلْمَالِیق و قِیَالِیق و سمرقند و بخارا تا ۲۰ کنار جیحون به مسعودیک پسر یَلَوَاجْ؛ و از خراسان تا سرحد روم و دیاربکر به امیر گُورگُوز؛ و جمله اموال تمامت این ولایات جمع کرده به خزانه می‌رسانیدند. و السّلام. / 311